

# Agreement

BETWEEN

THE IMPERIAL GOVERNMENT OF PERSIA  
AND THE

ANGLO-PERSIAN OIL COMPANY, LIMITED,

MADRID AT TEHRAN ON THE 29TH APRIL, 1933.

## PREAMBLE.

For the purpose of establishing a new Concession to replace that which was granted in 1901 to William Knox D'Arcy, the present Concession is granted by the Persian Government and accepted by the Anglo-Persian Oil Company Limited.

This Concession shall regulate in the future the relations between the two parties above-mentioned.

## DEFINITIONS.

The following definitions of certain terms used in the present Agreement are applicable for the purposes hereof without regard to any different meaning which may or might be attributed to those terms for other purposes.

"The Government"  
means the Imperial Government of Persia.

رضاشاه

و تاریخ واقعی پهلوی اول - نوشته : سیامک صبوری

"The Company"  
means the Anglo-Persian Oil Company Limited and all its subordinate companies.

"The Anglo-Persian Oil Company"  
means the Anglo-Persian Oil Company Limited and every other body corporate to which, with the consent of the Government (Article 26), this Concession might be transferred.

"Shareholder"  
means any company for which the Government the right to vote directly or indirectly more than one-half of the shares in which the Company holds, directly or indirectly, a number of shares sufficient to assure it more than 50% of all voting rights of the

نشر آتش



# رضاشاه و تاریخ واقعی پهلوی اول

سیامک صبوری

نشر آتش بهار ۱۳۹۹

تقدیم به خاطره رفیق دکتر تقی ارانی (۱۳۱۸-۱۲۸۲)

و به همه جان باختگان خیزش‌های تهیدستان و زحمتکشان در

دی ۱۳۹۶ و آبان ۱۳۹۸



نام کتاب: رضاشاه و تاریخ واقعی پهلوی اول

نویسنده: سیامک صبوری

ناشر: نشر آتش

نوبت چاپ: اول. بهار ۱۳۹۹



## فهرست

### فصل اول

به کوری چشم تون رضاشاه هم تو ماهِ ..... ۱

### فصل دوم

«من رضا، تو رضا، ملت ایران رضا»..... ۱۰

### فصل سوم

اسبِ برندهٔ انگلیسی‌ها..... ۲۴

### فصل چهارم

چه با چکمه چه با مُشت..... ۴۳

### فصل پنجم

ریچ کینگ و دوستان در سرزمین خوانین..... ۵۳

### فصل ششم

خانه‌ای از شن و مه..... ۶۲

### فصل هفتم

آی مردم، مدرنیته رو اخلاق سگ آورد!..... ۷۳



فصل هشتم

تخم و تَرَکَةُ «نژاد آریایی»..... ۸۱

فصل نهم

سلطانِ صاحبِ زنان..... ۹۲

فصل دهم

ستیز و سازش..... ۱۰۸

فصل یازدهم

آنان آغازگران بودند..... ۱۱۵

فصل دوازدهم

تحقیق..... ۱۲۴

فصل سیزدهم

اعلیٰ حضرتِ دزدان..... ۱۲۹

منابع، مراجع و مأخذ..... ۱۳۵



## فصل اول

به كورى چشم تون رضاشاه هم تو ماهِ

طی یک دههٔ اخیر افسانه‌های عجیب و غریبی در مورد عملکرد رضاخان میرپنج و نقش او در تاریخ معاصر ایران، در سطح جامعه و به ویژه در فضای مجازی نقل و نشر می‌شوند. برخی رسانه‌ها، به ویژه کانال‌های تلویزیونی ماهواره‌ای از جمله شبکه‌های من و تو، ایران/ایترنشنال، بی‌بی‌سی فارسی، صدای آمریکا، رادیو فردا و دیگر کانال‌ها و سایت‌ها و رسانه‌ها کارزار تبلیغاتی برنامه‌ریزی شده و دامنه‌داری را به منظور مطرح کردن نام خانوادهٔ پهلوی در اذهان جامعه به راه انداخته‌اند.

بخشی از جامعه با انگیزه‌های مختلف و به مراتب و درجات گوناگون با بقایای خاندان پهلوی سمتگیری کرده و نسبت به آن‌ها ابراز ارادت و هم‌سوئی می‌کنند. این مساله پس از خیزش دی ماه ۱۳۹۶ و آغاز فصل نوینی از مبارزات مردم و کارگران و زحمتکشان علیه جمهوری اسلامی ابعاد تبلیغاتی تازه‌ای به خود گرفت. علاوه بر شبکه‌های ماهواره‌ای، سایت‌های اینترنتی، کانال‌های متعدد و پر مخاطب تلگرام، صفحات اینستاگرام و فیس‌بوک و کاربران توئیتر هم به شکل وسیعی دست به کار پمپاژ کردن دروغ و بزرگ‌نمایی در مورد عملکرد رضاخان و جانشینش و پیامدهای اقدامات و فعالیت‌های آن‌ها طی بیش از نیم قرن سلطنت پهلوی‌ها شدند. نهضت دروغ‌پردازی سازمان‌یافته‌ای که هدفش باز کردن راه برای گسترش خط سیاسی و ایدئولوژیک سلطنت‌طلبی در جامعهٔ ایران است.

### چرا پهلوی‌ها، چرا اکنون؟

این که چرا بخش‌هایی از مردم ایران یک‌صد سال پس از انقلاب مشروطه (۱۲۸۵ ش) و مبارزه و جنبش و انقلاب برای دست یافتن به رهایی، آزادی و برابری، به تقدیس شخصیتی مانند رضاخان می‌پردازند، موضوعی است قابل تأمل و البته قابل تأسف. اما تأسف نه به کار مبارزهٔ آینده می‌آید و نه به فهم امروز کمکی می‌کند. از این رو باید به بررسی و تحلیل در این مورد پرداخت

علل مختلفی باعث اتخاذ چنین رویکردی نسبت به رضاخان و محمدرضا شاه و دوران سلطنت پهلوی‌ها در میان بخش‌هایی از مردم طی دههٔ اخیر شده‌اند. از شکست انقلاب ۵۷ و وضعیت فلاکت‌بار اقتصادی و سیاسی که جمهوری جهل و جنایت اسلامی در این چهل سال برای اکثریت مردم به ارمغان آورده، تا احساس بی‌آیندگی، ناامنی عمومی و هراس اجتماعی ناشی از ناکارآمدی دولت در مدیریت و حل بحران‌های طبیعی، اقتصادی و مالی. از ناسیونالیسم کورِ برخاسته از احساس تحقیرشدگی در منطقه و جهان تا ناآگاهی تاریخی و رواج یاوه‌های عوام‌فریبانه و همه‌پسند در فضای مجازی بی‌در و پیکر و هر کی هر کی اینترنتی یا تبلیغات دروغین سفارشی از قماش مستند رضاشاه از شبکهٔ من و تو.

اما در مقدمهٔ این نوشته باید به این سوال پرداخت که چرا بخشی از جامعهٔ ایران از جمله تحصیل‌کردگان و حتی پژوهشگران، امروزه به طرفداری از نقش و عملکرد رضاخان می‌پردازند؟ این بخش از جامعه را چه شده است که یک قرن پس از انقلاب مشروطه برای افسون‌زدایی از قدرت سیاسی و چهل سال پس از ایلغارِ برآمده از جمهوری اسلامی و «امام» و ولی فقیه‌ش، همچون سال ۵۷ که عده‌ای عکس خمینی را در ماه می دیدند، این بار سیمای «پرشکوه و مقتدر» رضاخان و یک «مستبد مصلح» دیگر را به عرش می‌برند؟ آیا مردم، محکوم به تکرار دور باطل رفتن زیر بال و پر یکی از نمایندگان و چهره‌های طبقات ستمگر حاکم با پوشش و فیگورهای مختلف از خمینی «ساده‌زیست» تا رضاشاه «مقتدر» و از میرحسین «مظلوم» تا جورج بوش و دونالد ترامپ «آزادی‌ستان» هستند؟ چرا نگاه‌ها عمدتاً رو به گذشته است و انتخاب از بین مرتجعین، مستبدین و فاشیست‌ها و نه نگاه به آینده و مسیر و راه‌حل واقعی و مطلوب، یعنی انقلاب کمونیستی و جامعهٔ سوسیالیستی نوین در مسیر رهایی همه مردم و همه بشریت؟ توهمات و باورهای خیالی مردم دربارهٔ عملکرد رضاخان و سال‌های سلطنت او را باید به چالش کشید و واقعیت آن را پیش چشم‌شان کشاند.

نخستین انگیزه تقدیس دوران پهلوی اول و دوم، رویای رفاه اقتصادی است. افسانه‌ای که فقط مربوط به چند سال آخر سلطنت محمد رضاشاه بود و نه همه مقاطع سلطنت پهلوی‌ها. رفاه نسبی که وابسته به رشد ناگهانی و حباب‌گونه قیمت نفت بود و نه یک توسعه پایدار و همه‌جانبه اقتصادی. آن هم فقط برای «هزار فامیل» اشراف نزدیک به دربار و قشری از خرده‌بورژوازی<sup>۱</sup> متوسط شهری و نه برای همه مردم شهر و روستا. تکرار چنین افسانه‌ای به دست تخم و ترکه رضاخان در اوضاع اقتصادی و سیاسی حاکم بر منطقه و جهان تقریباً ناممکن است و در صورت تکرار فقط محدود به قشر خاصی از جامعه است و در دل خودش بحران‌های اقتصادی و سیاسی مجدد را پرورش خواهد داد.

این ماهیت و ویژگی اقتصاد سرمایه‌داری است که مدام چرخه‌ای از استثمار، بیکاری، بحران، گرسنگی، جنگ و نابودی محیط زیست را بازتولید می‌کند. فرق نمی‌کند حاکمان دولت حامی روابط سرمایه‌داری، شیخ باشند یا شاه، دمکرات باشند یا مستبد، عامی باشند یا تحصیل کرده، لیبرال باشند یا سوسیال دمکرات، لائیک باشند یا اسلام‌گرا. سرمایه با هر پوشش و دولتی، یک سیستم تولیدی-اجتماعی ضد مردمی و ویرانگر است. فقط یک اقتصاد برنامه‌ریزی شده سوسیالیستی و روابط اجتماعی و سیاسی برآمده از آن است که می‌تواند سیکل رنج‌آور فقر، بحران، فساد و بیکاری را ریشه‌کن کند<sup>۲</sup>

حس فرساینده زندگی همراه با سرکوب و خفقان سیاسی و اجتماعی در

۱- خرده‌بورژوازی به اقلتر میانسی و متوسط جامعه سرمایه‌داری گفته می‌شود که دارای مالکیت‌های کوچک هستند. خرده‌بورژواها نه مانند سرمایه‌داران بزرگ (بورژواها) دارای مالکیت‌های بزرگ هستند که از طریق استثمار نیروی کار دیگران در مقابل دستمزد زندگی کنند، و نه مانند کارگرانی که چیزی جز نیروی کارشان برای فروش و زندگی کردن ندارند. خرده‌بورژواها شامل دکانداران، کارمندان، مدیران رده‌های متوسط، روشنفکران و غیره می‌شوند.

۲- در مورد اقتصاد سوسیالیستی ن. ک به: لوتا (۱۳۸۶)

ایران تحت حاکمیت جمهوری اسلامی و ناامیدی از آینده و احساس بی‌ثباتی اقتصادی و طبقاتی، یکی دیگر از علل رجعت ارتجاعی بخش‌هایی از مردم به سوی سلطنت، حضور یک شخصیت «مقتدر و مدیر توانمند» آن‌هم با یک تصویر کاملاً جعلی و یوتوپیایی از دوره پهلوی است. سلطنت در هر شکلش اعم از مشروطه یا مطلقه، امپراتوری هخامنشی یا شاهنشاهی پهلوی، امری مربوط به انسان گذشته است و روابط ارباب-رعیتی و شبان-رمه‌گی ساختارهای (فرماسیون) اجتماعی و تاریخی برده‌داری و فئودالی است و نه شایسته انسان‌های آزاد امروز و آینده. همه مردم، صلاحیت یک زندگی آزاد و پویا و حق اعمال اراده بر تمام سطوح زندگی‌شان بر پایه جهان‌بینی علمی و کشف و پژوهش حقایق جهان و در سایه روابط اجتماعی غیر استثماری و مبتنی بر هم‌زیستی و تعاون متقابل را دارند. مردم نیاز به هیچ زنِ خوب، فرّه ایزدی، ولایت فقیه، سایه شاهنشاه، اعلی حضرت و علیاحضرتی برای زندگی ندارند.

ما نیازمند یک سیستم حکومتی و جامعه سوسیالیستی نوین هستیم. نظام و جامعه‌ای که بر اساس یک رهبری مبتنی بر علم کمونیسم و ساز و کار دمکراتیک اعمال اراده مردم، بر بستری از جوشش و جدل و مبارزه اجتماعی، فکری، سیاسی، علمی و هنری، زمینه‌های مادی و ذهنی حاکمیت بر سرنوشت و زندگی خودمان را با هدف بالفعل کردن توانایی‌های همه مردم و رهایی همه بشریت را فراهم کنیم. چنین جامعه‌ای را نه طبقه و تفکری که رضاخان نمایندگی می‌کرد می‌تواند به وجود آورد و نه طبقه و تفکر و راه‌کاری که رضا پهلوی یا هر سیاستمدار سرمایه‌دار دیگری خواهان به وجود آوردن آن است. سیمایی از این جامعه و چارچوبه اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی آن برای ایران، در سند *قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین ایران (پیش‌نویس پیشنهادی)*<sup>۱</sup> توسط حزب کمونیست ایران (مارکسیست لنینیست مائوئیست)

۱- حزب کمونیست ایران (م ل م) (۱۳۹۷) *قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین ایران پیش‌نویس پیشنهادی*. انتشارات حزب کمونیست ایران (م ل م) نشر اینترنتی

مستند شده است.

احساسِ عدم امید به آینده و سرخوردگی از زندگی امروز در شکل دیگری از تقدیس و ستایش گذشته یعنی رشد ایدئولوژی ناسیونالیسم باستان‌گرا هم بروز پیدا کرده است. احساس یأس، ناتوانی و انفعال، حس تحقیرشدگی، بی‌اهمیتی و توهین‌گاهی در بین بخش‌هایی از مردم به شکل ستایش گذشته‌های جعلی و ساختگی و «دوران طلایی ملت ما» خود را نشان می‌دهند. روزی در شکل احیای «عظمت تمدن اسلامی» و یک روز تجدید «شکوه و بزرگی امپراتوری هخامنشی»، یک بار به هیئت «سروری نژاد ژرمن» و یک بار در لباس فرسگرد و رستاخیز «نژادگی و پاک‌خونی آریایی». اما این پرورش احساس برتری نژادی، این مرکزشی خرافی با «دیگری» عرب، ترک، کُرد، افغانستانی و غیره، این خود برتری از موضع «ملت برگزیده»، چیزی جز واپس‌گرایی نیست و هیچ پایه علمی بیولوژیک، انسان‌شناسانه و تاریخی ندارد. ما برای رهایی و یک زندگی بهتر نیازمند حس برتری و تحقیر نسبت به دیگران و کشیدن خطوط تمایز جعلی ملی، جغرافیایی، «نژادی»، دینی و غیره نیستیم. رهایی همه بشریت نیازمند رشد و درونی شدن ایدئولوژی انترناسیونالیسم کمونیستی است که هدفش نه «ملت من»، «زبان من»، «طبقه من»، «جنسیت من»، «فرهنگ من» و «هویت من»، بلکه رهایی همه بشریت است.

جامعه‌ای که در چنبره ستایش مستبدین و مرتجعین، یک روز خمینی و یک روز رضاخان گرفتار شود، راهی به رهایی و آینده ندارد. در فصول مختلف این کتاب خواهیم دید که نگرشی علمی و بی‌غرض به تاریخ ایران سال‌های ۱۲۹۹ تا ۱۳۲۰ نشان خواهد داد که رضاخان، خط و مشی و عملکردش، جامعه‌ای که ساخت، ایدئولوژی و نگاهش به انسان و جهان، رژیم طبقاتی و نیمه‌مستعمراتی که تأسیس کرد، استبداد و دیکتاتوری‌اش، دزدی و فسادش، نگاه پدرسالارانه‌اش به زنان، نگاه نژادپرستانه‌اش به ملل غیر فارس، الگوی توسعه معوج و ناکارآمدش، فاقد عناصر تأثیرگذار و ماندگار مثبت و پیشرو



بود. برای آزادی و بنای یک جامعه به واقع رهاشده و شایسته انسان قرن بیست و یکم، به علم کمونیسم زمانه ما یعنی سنتز نوین کمونیسم<sup>۱</sup> ایدئولوژی و اخلاقیات رهایی‌بخش کمونیستی، و بنای جمهوری سوسیالیستی نوین نیازمندیم. تحقق این جمهوری از طریق سرنگونی انقلابی رژیم جمهوری اسلامی با یک انقلاب کمونیستی ممکن است و برنامه<sup>۲</sup> و استراتژی<sup>۳</sup> تحقق چنین انقلابی و پیش‌نویس پیشنهادی قانون اساسی جامعه برآمده از این انقلاب توسط حزب ما در اختیار همگان قرار گرفته است.

### علیه افسانه و دورغ

تصویرسازی جعلی از شخصیت، ماهیت و عملکرد تاریخی رضاخان و کارزار خلق افکار پیرامون ویژگی‌ها و «دستاوردهای خاندان ایران‌ساز پهلوی» در گرایش و هم‌سویی بخش‌هایی از جامعه به عملکرد و جایگاه رضاخان در تاریخ معاصر ایران، نقش مهمی داشته است. ما در مورد رضاخان هم مانند برخی چهره‌های دیگر از جمله کورش هخامنشی، با یک تصویر غیر تاریخی، اغراق‌آمیز و تحریف شده روبه‌رو هستیم. تصویری که بدون در نظر گرفتن واقعیت‌های اوضاع جهان و ایران در آن مقطع تاریخی و بدون توجه به پیامدهای بلندمدت سیاست‌ها و اقدامات رضاخان، به افسانه‌بافی در مورد سیمای «باشکوه رضاشاه بزرگ» مشغول است.

مقابله فکری و علمی با جعلیات و خرافات غیرتاریخی این جریان، دارای اهمیت سیاسی و فرهنگی قابل توجهی است. چرا که این مبارزه نه بر سر

۱- درباره سنتز نوین کمونیسم نگاه کنید به: حزب کمونیست انقلابی آمریکا (۲۰۰۸) و آواکیان (۱۳۹۷)

۲- حزب کمونیست ایران (م ل م) (۱۳۹۶) *مانیفست و برنامه انقلاب کمونیستی در ایران*. انتشارات حزب کمونیست ایران (م ل م). نشر اینترنتی

۳- حزب کمونیست ایران (م ل م) (۱۳۹۷) *استراتژی راه انقلاب در ایران*. انتشارات حزب کمونیست ایران (م ل م). نشر اینترنتی

گذشته و تاریخ بلکه بر سر آینده و بدیل‌هایی (آلترناتیو‌هایی) است که از هم اکنون به جدال و هم‌آوردی برخاسته‌اند. نبرد بر سر جلوگیری از کشیده شدن پتانسیل مبارزاتی بخشی از مردم به زیربالم و پر یک بدیل ارتجاعی بخشی از طبقه سرمایه‌داران (بورژواها) بیرون از قدرت یعنی جریان سلطنت طلب است.

در این کتاب سعی شده است با استناد به منابع دسته اول، استفاده از پژوهش‌های تاریخی متعدد و متنوع و با به کار بردن روش علمی مطالعه تاریخ و جامعه یعنی ماتریالیسم تاریخی به تحلیل و تشریح اوضاع و احوال بین‌المللی و داخلی که به برآمدن و قدرت گرفتن رضاخان منجر شد، به تحلیل ماهیت تاریخی دولت او و قضاوت علمی و واقع‌بینانه از عملکردش بپردازیم. این پژوهش فشرده، همچنین فاصله‌اش را با تاریخ‌سازی‌های جعلی دستگاه ایدئولوژیک جمهوری اسلامی در مورد رضاشاه حفظ کرده است.

تمامی فصول این جزوه پیشتر در سیزده شماره نشریه آتش از شماره ۷۹ (خرداد ۱۳۹۷) تا شماره ۹۱ (خرداد ۱۳۹۸) با عنوان *رضاشاه و تشکیل دولت متمرکز نیمه‌مستعمراتی در ایران* به چاپ رسیده‌اند. متن حاضر نسبت به مجموعه مقالات قبلی دارای تغییرات چندی است. حجم مقالات در نشریه آتش با محدودیت صفحه و تعداد کلمه روبه‌رو بود و ناچار از آوردن بسیاری از فاکت‌ها و مستندات تاریخی و مباحث باید صرف نظر می‌شد. اما کتاب فاقد چنین محدودیتی است، به همین علت رویدادهای مورد بحث با تفصیل بیشتر و فاکت‌های تاریخی مضاعف همراه شده‌اند.

چند نکته کوچک به صورت رفع ابهام و نقد از سوی خوانندگان نشریه آتش و رفقایم در حزب گوشزد شدند که در نوشته پیش‌رو تصحیح شده و تغییر کرده‌اند. یکی از انتقادات این بود که چرا در بخش مربوط به الگوی توسعه رضاشاهی (خانه‌ای از شن و مه)، ایران سال‌های ۱۹۱۸ تا ۱۹۴۱ با چین سوسیالیستی (۱۹۴۹-۱۹۷۶) و الگوی توسعه مائوئیستی مقایسه شده است و نه اتحاد شوروی سوسیالیستی (۱۹۱۷-۱۹۵۶). پاسخ این که؛ روسیه تزاری

یک قدرت اقتصادی و نظامی امپریالیستی بود که اگرچه به شکل ویرانه‌ای پس از جنگ جهانی اول به بلشویک‌ها رسید، اما بسیاری از زیرساخت‌های یک کشور توسعه یافته و ثروتمند را داشت و مقایسه آن با ایران به عنوان یک کشور تحت سلطه امپریالیسم، قیاس دقیقی نبود. اما چین پیش از انقلاب ۱۹۴۹، کشوری نیمه‌مستعمره و عقب‌نگاه داشته شده مثل ایران بود و از این نظر شباهت‌های بیشتری میان دو کشور وجود داشت و قیاس بین آن‌ها، منصفانه و دقیق‌تر به نظر می‌رسد.

این جزوه فشرده، ادعای طرح تمام رویدادهای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جامعه ایران در فاصله سال‌های ۱۲۹۹ تا ۱۳۲۰ را ندارد و از این نظر یک کتاب تاریخی یا حتی پژوهشی همه‌جانبه در مورد تاریخ سال‌های پهلوی اول نیست. اما خط سیاسی، چارچوبه تئوریک و روش تحقیق مورد استفاده آن، برای تحلیل و فهم خطوط عمده واقیعت‌های تاریخی جامعه ایران در سال‌های به قدرت رسیدن و سلطنت رضاخان درست و قابل استناد هستند. مقالات این کتاب با راهنمایی و یاری رفقای نشریه آتش نوشته شدند و با مساعدت آن‌ها به صورت کتاب به چاپ رسیدند. با این وجود مسئولیت هرگونه اشکال، خطا و کمبودی در متن کتاب بر عهده نگارنده است. در پایان از تمامی رفقای که در این تحقیق و در مراحل مختلف نگارش و چاپ کتاب از تهیه اسناد و منابع تا نمونه خوانی، ویرایش، صفحه‌بندی و طراحی جلد کمک کرده‌اند سپاسگذارم نویسنده، از هرگونه نقد علمی و انتقاد روش‌شناسانه نسبت به مسائل طرح شده در این متن استقبال کرده و علاقه‌مندان می‌توانند نقطه نظرات خود را در فضای مجازی با چهار آدرس زیر در فیس‌بوک، توئیتر و ایمیل به دست من برسانند.

Instagram: siyamak.saboori

twitter: @SiyamakSaboori

facebook: siyamak.saboori

## فصل دوم

«من رضا، تو رضا، ملت ایران رضا»

کارل مارکس دربارهٔ لویی ناپلئون بناپارت (ناپلئون سوم<sup>۱</sup>)، نوشت: «نشان می‌دهم که مبارزه طبقاتی در فرانسه چگونه اوضاع و احوال و وضعیتی به وجود آورد که در نتیجهٔ آن، آدم کم‌مایهٔ دلقک‌مابی توانست قیافهٔ قهرمان به خود بگیرد» (مارکس ۱۳۷۸: ۴). چنین تعبیری را در مورد عروج رضاخان و روندی که منجر به قدرت گرفتن او شد نیز می‌توان به کار برد.

رضاخان میرپنج بر ویرانه‌های شکست انقلاب مشروطه و سرخوردگی اجتماعی ناشی از آن به قدرت رسید. انقلاب ضد استبدادی و ضد استعماری مشروطه، توسط ائتلاف ارتجاعی اشراف قاجار، فئودال‌ها، بخشی از روحانیون و امپریالیسم روسیه تزاری سرکوب شد و به بن‌بست کشانده شد. آرزوهای مردم برای آزادی، حکومت قانون و برابری اجتماعی با خلع سلاح و کشتار رهبران جناح انقلابی مشروطه‌خواهان؛ امثال ستارخان و بازگشت مجدد فئودال‌ها و سرمایه‌داران فرصت‌طلبی همچون سردار اسعد بختیاری (۱۲۳۶-۱۲۹۶) به مجلس و به قدرت، به ناامیدی تبدیل شد.

آتش جنگ جهانی اول (۱۹۱۴-۱۹۱۸/۱۲۹۳-۱۲۹۷) به ایران نیز کشیده شد. دو قدرت امپریالیستی انگلستان و روسیه تزاری کشور را به مناطق تحت نفوذ خود تبدیل کردند. حاصل این وضعیت، فروپاشی اقتصادی جامعه، ناامنی وسیع، شیوع انواع بیماری‌های واگیردار همچون آنفولانزای اسپانیایی و قحطی گسترده‌ای بود که به مرگ تعداد زیادی از مردم (بنا به روایاتی یک چهارم جمعیت) منجر شد. (کدی ۱۳۶۹: ۱۳۰)

جمعی از مشروطه‌خواهان و مبارزان به صورت خودجوش در کرمانشاه، تبریز، گیلان و خراسان به این وضعیت واکنش نشان داده و دست به مقاومت‌های سیاسی و نظامی علیه انگلستان و روسیه و مجریان داخلی آن‌ها زدند. معروفترین آن‌ها قیام شیخ محمد خیابانی در تبریز (فروردین تا شهریور ۱۲۹۹) و جنبش

---

۱- لویی ناپلئون بناپارت (ناپلئون سوم) (۱۸۰۸-۱۸۷۳) که پس از انقلاب فرانسه ابتدا رئیس‌جمهور و بعد امپراتور شد.

میرزا کوچک‌خان در گیلان (۱۲۹۳-۱۳۰۰) بود.

امپراتوری تزاری روسیه در سال ۱۹۱۷ طی دو انقلاب فوریه و اکتبر سرنگون شد. سقوط امپریالیسم روس و روی کار آمدن یک دولت انقلابی سوسیالیستی در این کشور، بر سیاست و جامعه ایران تأثیرات عمیقی گذاشت. دولت تازه تأسیس شوروی، کلیه معاهدات استعماری میان روسیه تزاری و ایران را لغو کرد و پیروزی انقلاب بلشویکی<sup>۱</sup> باعث خیزش جنبشهای انقلابی و سوسیالیستی در نقاط مختلف جهان از جمله ایران شد.

میرزا کوچک‌خان که جنبشش تا پیش از این ماهیتی ضد استعماری، رفرمیستی و مشروطه‌خواهانه داشت، با انقلابیون کمونیست و چپگرا که فرقه کمونیست ایران را تأسیس کرده بودند، متحد شد. به این ترتیب جنبش جنگل به یک جنبش انقلابی، ضد امپریالیستی و چپگرا تبدیل شد. اتحاد جنگلی‌ها و کمونیست‌های ایرانی در خرداد ۱۲۹۹ با حمایت و کمک‌های مستقیم دولت تازه تأسیس شوروی، جمهوری شوروی سوسیالیستی ایران را اعلام کردند.

تا پیش از انقلاب اکتبر، توازن قوا میان دو قدرت امپریالیستی روس و انگلیس، ساختار قدرت سیاسی در ایران را شکل می‌داد. با از بین رفتن روسیه تزاری این موازنه به طور کامل به نفع بریتانیا تغییر کرد. با این تفاوت که خطر یک انقلاب سوسیالیستی در کل منطقه و از جمله در ایران، بیخ گوش انگلیسی‌ها قوت گرفته بود. لندن تصمیم گرفت با قرارداد ۱۹۱۹ (۱۲۹۸) رسماً ایران را به مستعمره خود تبدیل کند.<sup>۲</sup> اما این قرارداد با مخالفت شدید اکثریت مردم

۱- بلشویک (Bolsheviks) در زبان روسی به معنای اکثریت است و منظور جناح انقلابی حزب سوسیال دمکرات روسیه (بعدها حزب کمونیست) به رهبری ولادیمیر لنین است که در انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه موفق به استقرار دولت سوسیالیستی در این کشور شدند.

۲- این قرارداد میان دولت بریتانیا با دولت وقت ایران پس از هفت ماه مذاکره پنهانی با وثوق الدوله (۱۲۵۹-۱۳۲۹ ه. ش) و با پرداخت رشوه بسته شد. بر اساس این قرارداد تمامی امور کشوری و لشکری ایران زیر نظر مستشاران انگلیسی و با مجوز آنها صورت می‌گرفت.

ایران، دولت تازه تأسیس شوروی و حتی قدرت‌های امپریالیستی رقیب بریتانیا یعنی فرانسه و ایالات متحده آمریکا روبه‌رو شد. انگلستان ناچار شد راه دیگری پیدا کند.

در سوم اسفند ۱۲۹۹ با طراحی ژنرال انگلیسی ادموند آیرونساید<sup>۱</sup> (۱۸۶۰-۱۹۵۹)، چهار هزار نیروی مسلح قزاق به فرماندهی سرهنگ گمنام رضاخان وارد تهران شدند و ضمن انجام یک کودتا، سیدضیاءالدین طباطبایی (۱۲۶۸-۱۳۴۸) را به نخست‌وزیری نشاندهند. رضاخان پس از کودتا به مقام وزارت جنگ کابینه سیدضیاء رسید. در فصل بعد بیشتر به رویداد کودتای اسفند ۱۲۹۹ و چگونگی رابطه رضاخان و انگلستان طی این سال‌ها تا تشکیل سلسله پهلوی خواهیم پرداخت. فعلاً به ذکر این نکته بسنده کنیم که امپریالیسم انگلیس پس از ناکامی قرارداد ۱۹۱۹، به تدریج به این نتیجه رسید که رضاخان و تشکیل یک دولت متمرکز نیمه‌مستعمراتی<sup>۲</sup>، بهترین حافظ منافع آن‌ها در ایران هستند.

مهم‌ترین وظیفه دولت کودتا و شخص رضاخان، سرکوب جنبش‌های ضد انگلیسی مانند جنبش جنگل، قیام کلنل محمدتقی خان پسیان در خراسان (۱۳۰۰)<sup>۳</sup> و کودتای ابوالقاسم لاهوتی در تبریز (۱۳۰۰)<sup>۴</sup>، جلوگیری از قدرت گرفتن جنبش‌های کمونیستی و انقلابی در سایر نقاط کشور و حفظ ساختار دولت و نظام فئودالی در ایران بود. رضاخان با این هدف، دو نیروی نظامی

---

1- Edmund Ironside

۲- نیمه‌مستعمره (semi-colony) اصطلاحی است در مورد کشورهای در جهان سوم که به طور کامل مستعمره یک قدرت امپریالیستی نبودند، «دولت خودشان» را داشته و از استقلال حقوقی برخوردار بودند. اما جهت عمده سیاست و اقتصاد در آن‌ها توسط قدرت‌های امپریالیستی تعیین و تحمیل می‌شد.

۳- در مورد قیام کلنل پسیان نگاه کنید به: (کرونین ۱۳۹۳)

۴- در مورد قیام لاهوتی نگاه کنید به: (بیات ۱۳۹۳)

قزاق<sup>۱</sup> و ژاندرمیری را ترکیب کرد و یک ارتش واحد ساخت و بعدها با رسیدن به مقام فرماندهی کل قوا، نفوذ معنوی و سیاسی خود را در این ارتش تثبیت کرد.

### رضا پالانی از برآمدن تا وزارت و سلطنت

رضاخان در اسفند ۱۲۵۶ در آلاشت سوادکوه و در ایمل پالانی به دنیا آمد. در جوانی به فوج قزاق پیوست و به مرور به مراتب بالای نظامی رسید و توانست نظر مساعد آبرونساید برای فرماندهی نظامی کودتای ۱۲۹۹ را جلب کند. اوضاع ویژه سیاسی و مبارزه طبقاتی در ایران، بین سال‌های ۱۲۹۳ تا ۱۳۰۴ و سه عامل ارتش، امپریالیسم انگلستان و مجلس شورای ملی شرایط را برای به قدرت رسیدن و تثبیت موقعیت او فراهم کردند.

عروج این چهره گمنام در سپهر سیاسی آن روزهای ایران و صعود سریش از نردبان قدرت، محصول ترکیبی از تصادفات سیاسی داخلی و بین‌المللی و نقشه‌ها و انتخابهایی بود که در دل آن وضعیت پیچیده و ضرورت‌های ناشی از آن صورت گرفت. اگر امپراتوری تزاری روسیه سقوط نکرده بود، اگر روند جنگ جهانی اول به نحوی دیگری پیش می‌رفت، اگر انقلاب مشروطه به سرنوشت دیگری دچار می‌شد و حتی اگر مرگ و میر ناشی از قحطی و شیوع بیماری‌های ویروسی در ایران اتفاق نیافتاده بود، شاید رضا پالانی تا پایان عمر به نگهبانی در اصطبل سفارت هلند در تهران مشغول بود.

مبارزه طبقاتی در ایران و جدال قدرت پس از شروع جنگ جهانی اول، در دو سطح جریان داشت:

۱- قوای قزاق (کازاک) نیروی نظامی ویژه‌ای بود که در سال ۱۲۵۸ش به درخواست ناصرالدین شاه قاجار در پی قراردادی بین ایران و روسیه تزاری تشکیل شد. این نیرو، تحت فرماندهی افسران روس قرار داشت. قوای قزاق برای چندین دهه مهم‌ترین نیروی نظامی ایران به شمار می‌رفتند و نقش مهمی در فضای سیاسی آن مقطع ایفا کردند.



نخست جدال میان دو قطب انقلابی و ارتجاعی که در چندین نقطه و مشخصاً در جنگ میان جمهوری شوروی ایران (جنبش جنگل) با حکومت مرکزی تبارز داشت.

دوم رقابت میان شخصیت‌ها و جناح‌های طبقات حاکمه یعنی فئودال‌های بانفوذ و بزرگ‌مالکان و سرمایه‌داران جدید و وابسته به نظام جهانی امپریالیستی که به دنبال کسب موقعیت بیشتر در اقتصاد و ساختار قدرت بودند.

اما توازن قوای جهانی و داخلی به شکلی بود که هیچکدام از این قدرت‌ها قادر به حذف طرف مقابل و برتری کامل بر دیگران نبودند. نه انگلستان توانست با قرارداد ۱۹۱۹ ایران را مستعمره خود کرده و به این نبرد قدرت خاتمه دهد و نه اتحاد شوروی به علت درگیری در جنگ داخلی اش (۱۹۱۸-۱۹۲۳) و محاصره اقتصادی و سیاسی امپریالیست‌ها، قادر بود انقلاب جنگل در ایران را تا فتح تهران و سپس حفظ آن یاری کند.

جمهوری شوروی سوسیالیستی ایران به دلیل چندین رشته از اشتباهات و کمبودهای سیاسی و تشکیلاتی و بیش از همه فقدان یک خط سیاسی-ایدئولوژیک روشن و انقلابی و استراتژی و رهبری واحد، قادر به گسترش انقلاب به سایر نقاط کشور، فتح تهران و متحد کردن سایر جنبش‌های ضد انگلیسی نشد. این جمهوری نهایتاً با بروز جدایی در دو جناح جنبش جنگل یعنی جناح راست به رهبری میرزا کوچک‌خان و جناح چپ به رهبری کمونیست‌های ایرانی و قطع حمایت شوروی تضعیف شد و در آتش گلوله‌های قزاقان رضاخان و امپریالیسم انگلیس در خون غرق شد.<sup>۱</sup>

شکست جمهوری شوروی سوسیالیستی ایران، نقطه عطفی در چرخش توازن قوا به ضرر قطب انقلابی و مردمی جامعه و به نفع سران قدیم و جدید طبقات حاکم بود. به اعتراف ملک‌الشعرای بهار بدون حمایت انگلستان،

---

۱- در مورد جنبش جنگل نگاه کنید به: (گیلک ۱۳۷۱) (فخرایی ۱۳۷۶) و (یقینان ۱۳۸۶)

رضاخان قادر به شکست نظامی جنبش جنگل نبود. (بهار. ۱۳۲۷. ج ۱). ۱۲۳) شکست جمهوری سوسیالیستی ایران و وقایع بعدی که به شکل‌گیری دیکتاتوری استبدادی رضاخان منجر شد، بیانگر آن است که اگر کمونیست‌ها قادر به انجام وظایف تاریخی خود برای سازماندهی مردم و رهبری انقلاب و کسب قدرت نباشند، نیروهای مرتجع و وابسته به امپریالیسم از دل فرصت‌ها و تضادهای اجتماعی برخوانند آمد و یک فقره دیگر فاجعه و وحشت را به مردم و جامعه تحمیل می‌کنند.

همچنین به مدافعین امروزی رضاخان که مدعی‌اند برآمدن او «بهترین رویداد ممکن» در آن مقطع تاریخی بود، باید یادآوری کرد هرگونه مقایسه میان عملکرد و برنامه جمهوری سوسیالیستی ایران (گیلان) با آنچه که رضاخان طی سال‌های سلطنتش بر سر مردم آورد، نشان می‌دهد که ظرفیت‌های سیاسی و اجتماعی جامعه ایران در همان مقطع و برای بنای یک جامعه بهتر، بسا بیشتر از استبداد رضاخانی و دولت نظامی و نیمه‌مستعمراتی او بود. به عنوان مثال برخی از مطالبات جنگلی‌ها و کمونیست‌های این جمهوری عبارت بود از: تشکیل مجلس مؤسسان بر اساس حق حاکمیت ملی برای در دست گرفتن امور، آزادی بیان و مطبوعات و اجتماعات و اتحادیه‌ها، اصلاحات ارضی، اهدای زمین به دهقانان بی‌زمین، تساوی زن و مرد، جدایی روحانیت از امور حکومتی، توقف شکنجه متهمین، ممنوع بودن کار کودکان، حداکثر هشت ساعت کار در روز برای کارگران، گسترش خدمات بهداشتی رایگان و عمومی. (رائین ۱۳۵۵: ۳۸۱-۳۸۵) (گیلک ۱۳۷۱: ۵۲۷-۵۲۹) در فصول این کتاب خواهیم دید که عملکرد رضاخان میرپنچ در رابطه با اکثر این مطالبات چقدر تاریک و تبهکارانه بود.

بن بست سیاسی در جدال قدرت به همراه تضعیف اقتصادی و سیاسی دولت مرکزی، باعث عروج و قدرت گرفتن خان‌ها و شورشیان محلی همچون شیخ خزعل (۱۲۴۲-۱۳۱۵) متحد انگلستان و حاکم مُحَمَّره (خرمشهر امروزی)

و اسماعیل آقا سمکو (سیمیتقو) (۱۲۶۶-۱۳۰۹) رئیس ایل گُرد شاکاک در مناطق شمال کردستان شد. رضاخان با کمک انگلیسی‌ها توانست شورش شیخ خزعل در ۱۳۰۳ را خاموش کند. سفارت انگلستان در ایران، میان متحد وفادار و محلی‌شان در عربستان (خوزستان امروزی) و یک حاکم مقتدر جدید در سراسر ایران، دومی را انتخاب کردند. آن‌ها شیخ خزعل را به مصالحه با سردار سپه متقاعد کردند.

مقابله با راهزنان در محدود جاده‌های برخی شهرهای ایران و خروج از وضعیت بحران مطلق، به شهرت و محبوبیت نسبی رضاخان در جامعه منجر شد. فروپاشی اقتصادی و سیاسی و ناکارآمدی دربار احمدشاه قاجار و نخست‌وزیران بی‌خاصیتش، مردم را نسبت به هر فرد یا جریانی که می‌توانست قدرت را در دست گرفته و نظم و ثبات اجتماعی و اقتصادی ایجاد کند، خوشبین و همدل می‌کرد.

رضاخان با حمایت ارتش، تبلیغات احزاب و روزنامه‌های طرفدارش مانند حزب تجدد توانست این خوشبینی را هم در میان جامعه و هم رجال جناح‌های مختلف سیاسی آن وقت ایجاد کند. مبلغین سردار سپه به تدریج کوشیدند ترانه و رِنگِ «من رضا، تو رضا، ملت ایران رضا» را ورد زبان مردم کوچه و خیابان کنند. ترانه‌ای که مدعی محبوبیت رضاخان در میان همهٔ اقشار جامعه بود.

اعتبار سردار سپه در این مقطع، در میان رجال سیاسی هم امری تثبیت شده بود. تا آنجا که از سید حسن مدرس محافظه‌کار و محمد مصدق لیبرال تا سلیمان میرزا اسکندری سوسیال-دمکرات و بسیاری دیگر از روشنفکران وقت قائل به «خدمات» او در دادن نظم و امنیت به کشور بودند. احساس یأس و سرخوردگی پس از شکست انقلاب مشروطه و شکست جنبش جنگل و ناامنی و فروپاشی اجتماعی، شرایطی را ایجاد کرد که گویی افکار و نظرات بسیاری در جامعه، مصداق این شعر مهدی اخوان ثالث بودند که:

کاو‌ه‌ای پیدا نخواهد شد امید کاشکی اسکندری پیدا شود

آن‌ها در چکمه‌های رضاخان، سیمای یک رهبر مقتدر که قادر به خاتمه دادن به هرج و مرج است را رویت می‌کردند. در اوضاع و احوال آن مقطع جامعه، دو مساله به هم پیوند خورد و باعث عروج رضاخان در قدرت شدند: یکی میل شخصی رضاخان به بازگشت به استبداد مطلق و خروج از سلطنت مشروطه و دیگری تمایل جامعه و خصوصاً سیاسیون به ایجاد یک دولت متمرکز و توانمند. در این شرایط بود که سمفونی خفقانِ رضاخانی نوشته و اجرا شد.

### دفن آرمان جمهوری زیر ائتلافِ چکمه و نعلین

رضاخان در آبان ۱۳۰۲ با حکم احمدشاه به مقام نخست‌وزیری رسید و با سفر شاه به اروپا، هرچه بیشتر بر نفوذش افزود. اما مهم‌ترین رویداد سیاسی این مقطع، جنبش جمهوری خواهی بود. جنبشی که رضاخان ابتدا با آن همراهی کرد اما در ادامه منصرف شده و به دشمن آن تبدیل شد.

یک گرایش جمهوری خواهانه قوی در این سال‌ها در میان نخبگان سیاسی و روشنفکران ایران به وجود آمده بود که هم ضرورت نیازها و تحولات جامعه پس از شکست انقلاب مشروطه بود و هم متأثر از وقایع پس از پایان جنگ جهانی اول یعنی سقوط سلطنت‌ها و امپراتوری‌های بزرگ از خاندان رومانوف‌ها در روسیه تا تغییر امپراتوری عثمانی به جمهوری ترکیه در سال ۱۳۰۲/۱۹۲۳.<sup>۱</sup>

ائتلاف شکننده روشنفکران سکولار، روحانیون شیعه و تجار و بازاریان که هر کدام با انگیزه‌ای در انقلاب مشروطه شرکت کرده بودند، به بن‌بست، تجزیه و انشعاب رسید و اضداد تاریخی عملاً رو در روی یکدیگر قرار گرفتند.

---

۱- در مورد فراز و فرود جنبش جمهوری خواهی نگاه کنید به: (رحمانیان ۱۳۷۹) و (مصلی‌نژاد ۱۳۹۸)

تشکیل نظام جمهوری و گذار از سلطنت برای انجام هرگونه حرکت رو به جلویی، به یک ضرورت تبدیل شده بود و هر شخصیت یا جریان سیاسی که خواهان نقش آفرینی جدی بود را به موضع گیری وا می داشت. همچنین با پایان یافتن جنگ جهانی اول چندین سلسله پادشاهی و امپراتوری بزرگ همچون امپراتوری تزاری روسیه، امپراتوری اتریش-مجارستان، امپراتوری آلمان و امپراتوری عثمانی سرنگون و تجزیه شدند و کشورهای تازه تأسیس و به ویژه رژیم های جمهوری در جماهیر شوروی، فنلاند، ترکیه، جمهوری های بالکان و غیره به وجود آمدند. این جنبش جمهوری خواهی جهانی تأثیر مهمی بر ذهنیت سیاسی روشنفکران و آزادی خواهان ایران گذاشت.

تبلیغات جمهوری خواهی رضاخان در زمستان سال ۱۳۰۲ و نوروز ۱۳۰۳ به اوج خود رسید. اما جنبش جنگل پیش از این، ایده جمهوری را مطرح و اجرا کرد. یک سال پیش از تبلیغات جمهوری خواهانه مطبوعات رضاخانی، جمهوری شوروی سوسیالیستی ایران اعلام موجودیت کرده بود. تبلیغات سوسیالیستی و کمونیستی، افکار را تا حدی برای یک انقلاب جمهوری خواهانه در ایران آماده کردند. (رحمانیان ۲۶)

در مورد دیگری همزمان با قیام کلنل پسیان در خراسان، حزب جدیدی به

---

۱- امپراتوری اتریش-مجارستان پادشاهی دوگانه ای بود که از سال ۱۸۶۷ تا ۱۹۱۸ در اروپای مرکزی سیطره داشت. این کشور از اتحاد امپراتوری اتریش و پادشاهی مجارستان در سال ۱۸۶۷ به وجود آمد. این سازش، آلمان های ساکن اتریش و مجارها را به هم نزدیک کرد اما موجب رضایت خاطر رومن ها، اسلاوها و ایتالیایی های ساکن امپراتوری که با هم اکثریت سکنه مملکت را تشکیل می دادند، نشد. این ملل با اصرار تمام هواخواه ایجاد حکومت فدرالیستی بودند. در روز ۲۸ ژوئن ۱۹۱۴ ولیعهد اتریش-مجارستان و همسرش در ساریوو به دست یک ملی گرای صرب کشته شدند. در نتیجه در ۲۸ ژوئیه همان سال اتریش به صربستان اعلان جنگ داد که باعث آغاز جنگ جهانی اول شد. با شکست اتحاد آلمان، اتریش-مجارستان و عثمانی در جنگ جهانی اول و با حمایت متفقین، این امپراتوری طبق دو معاهده سنت ژرمن (Saint-Germain-en-Laye) در ۱۰ سپتامبر ۱۹۱۹ و تریانون (Trianon) در ۴ ژوئن ۱۹۲۰ رسماً منحل شد و به پادشاهی ها و جمهوری های متعدد تقسیم شد.

نام حزب ملیون خراسان در مشهد تشکیل شد که گرایشات بلشویکی داشت و تأسیس نظام جمهوری در خراسان و کل ایران یکی از آرمان‌های اصلی آن‌ها بود. (میرزا صالح ۱۳۷۰: ۱۴۰)، (بیات ۱۳۷۰: ۱۹۰-۱۹۲) و (مهرداد بهار ۱۳۶۹: ۹۵-۹۶) بنابراین جنبش جمهوری خواهی در ایران آن وقت، موجود بود و رضاخان سعی کرد خود را به آن نزدیک کند.

وقتی رضاخان به نخست‌وزیری انتخاب شد، احزاب و روزنامه‌های طرفدارش برای مقطعی به جمهوری خواهی گرایش پیدا کرده و بحث ریاست جمهوری مادام‌العمر او را مطرح کردند. مسأله جمهوری خواهی رضاخان حتی باعث خوشبینی مقامات سفارت و دولت اتحاد شوروی نسبت به نقش و ماهیت او شد. ملک‌الشعاری بهار می‌گوید رضاخان نه تنها در داخل ایران روزنامه‌نگارانی را اجیر کرده بود تا در دفاع از جمهوری و انقراض قاجاریه قلم بزنند بلکه افرادی را به اروپا و کشورهای همسایه ایران فرستاد تا با صاحبان جراید ارتباط گرفته و با پول آن‌ها را متقاعد کنند تا به نهضت جمهوری خواهی مورد نظر او یاری برسانند. (بهار ۱۳۷۱: ج ۲ ۱۶۵-۱۶۶)

درباره عیار واقعی جمهوری خواهی رضاخان هنوز بین مورخین و تاریخ‌پژوهان اختلاف نظر و جدل وجود دارد. اما بیشتر آن‌ها بر این باورند که رضاخان اعتقاد عمیقی به جمهوری خواهی نداشت، بلکه سعی کرد با همراهی با این جنبش، اهداف سیاسی خود را پیش ببرد. رضاخان در پروژه کسب قدرتش، خواهان متحد کردن اقشار مدرن و خلع سلاح کمونیست‌ها و جنگلی‌ها در این مورد با شعار جمهوری بود. او بیش از آن که خواهان استقرار نظام جمهوری دمکراتیک باشد، به دنبال انقراض سلسله قاجار بود. همچنین بر این باور بود که نظام جمهوری و ریاست جمهوری مادام‌العمر او به پروژه و هدف تشکیل دولت متمرکز کمک خواهد کرد. حتی محققینی که نظر مساعدی نسبت به رضاخان و عملکرد سیاسی او دارند هم این مسأله را تأیید می‌کنند که جمهوری خواهی وی بیشتر برای پیگیری منافع شخصی‌اش در بالا رفتن از

نردبان قدرت و پیش بردن پروژه‌های سیاسی‌اش بود. به عنوان مثال سیروس غنی (۱۳۰۸-۱۳۹۴) می‌نویسد:

رئیس جمهور و احراز برترین مقام کشور کاملاً با روند صعود سیاسی او می‌خواند. چه بسا در آن هنگام تصور می‌کرد با اصل و نصب حقیرش نمی‌تواند شاه بشود و کناره‌گیری قیصر از سلطنت در آلمان و براندازی حکومت پادشاهی در روسیه و عثمانی نیز نشان داده بود که مردم، جمهوری را بهتر می‌پذیرند. (غنی ۱۳۷۸: ۳۲۸)

نخستین دفاع علنی خود شخص رضاخان از جمهوری در روز ۳ اسفند ۱۳۰۲ و در دیدار با جمع بزرگی از نمایندگان تازه انتخاب شده مجلس بود. سردار سپه در این دیدار برنامه قانون‌گذاری دوره چهارم مجلس (۱۳۰۰-۱۳۰۲ش) را با آن‌ها در میان گذاشت که مهم‌ترین بند آن تغییر قانون اساسی و جمهوری کردن ایران بود. اکثریت مجلس چهارم طرفدار ایده جمهوری بودند و رضاخان امیدوار بود تا پیش از سال جدید، کلک سلسله قاجار را بکند.

اما بلافاصله بلوکی از مخالفان جمهوری در درون مجلس و همچنین در بین روشنفکران شکل گرفت. مهم‌ترین مخالف جنبش جمهوری، سید حسن مدرس بود و برخی روشنفکران مانند میرزاده عشقی و ملک‌الشعرا بهار هم به ضدیت با جمهوری خواهی پرداختند. در ۲۷ اسفند حسین بهرامی (احیاء السلطنه) یکی از نمایندگان عضو حزب تجدد در صحن مجلس به مدرس سیلی زد که بهانه مناسبی به فراکسیون ضد جمهوری مجلس و طرفداران آن‌ها در بیرون از مجلس داد. در روزهای ۲۸ تا ۳۰ اسفند ۱۳۰۲ جمعیتی از کسبه و بازار در اعتراض به این مساله جلوی مجلس جمع شدند. اما درگیری اصلی روز ۲ فروردین بود که جمعیت زیادی خواهان ورود به مجلس بودند و شعارهایی علیه جمهوری سر می‌دادند. امام جماعت‌های مساجد و واعظان تکیه‌های محلات مختلف سازمان‌دهندگان اصلی تظاهرات بودند و مردم را تا شکست کامل جنبش جمهوری خواهی تحریک می‌کردند. (مکی ۱۳۵۹، ج ۲: ۲)

۴۹۹-۵۰۰) شعارهای اصلی عبارت بودند از: «ما دین نبی خواهیم/ جمهوری نمی خواهیم»، «ما تابع قرآنیم/ جمهوری نمی خواهیم». (همان ۵۰۰) و (مستوفی ۱۳۷۱. ج ۳: ۵۹۷)

پس از این واقعه، رضاخان از ایده جمهوری صرف نظر کرد و خواهان متوقف کردن تبلیغات جمهوری خواهانه از سوی هوادارانش شد. در عوض با سفر به قم و دیدار با مراجع شیعه، از تعهد خود به دیانت و اسلام سخن گفت. او در ۲۱ فروردین ۱۳۰۳ اعلامیه‌ای صادر کرد و در آن گفت:

اولیای دولت هیچوقت نباید با افکار عامه ضدیت و مخالفت نمایند... چون یگانه مرام و مسلک شخص من از اولین روز، حفظ و حراست عظمت اسلام و استقلال ایران و رعایت کامل مصالح مملکت بوده. . . و نظر به این که در این موقع افکار عامه متشتت و اذهان مشوب گردیده. . . چون من و کلیه آحاد و افراد قشون از روز نخستین محافظت و صیانت ابهت اسلام را یکی از بزرگ‌ترین وظایف و نصب‌العین خود قرار داده و همواره در صدد بودیم که اسلام روز به روز به ترقی و تعالی گذاشته و احترام و مقام روحانیت کاملاً رعایت و محفوظ گردد. لهذا در موقعی که برای تودیع آقایان حجج اسلام و علمای اعلام به حضرت معصومه (ص) مشرف شده بودم، با معظم‌لهم در باب پیشامد کنونی تبادل افکار نموده و بالاخره چنین مقتضی دانستیم که به عموم ناس توضیح نمایم عنوان جمهوری را موقوف. . . سازند. . . این است که به تمام وطن خواهان و عاشقان آن منظور مقدس نصیحت می‌کنم که از تقاضای جمهوری صرف نظر کرده. . . (بهار ۱۳۷۱: ج ۲. ۲۶) (مکی ۱۳۵۹: ج ۲. ۵۲۰)

اعلامیه‌ای که با استقبال روحانیون قم مواجه شد. به این ترتیب رضاخان که توانسته بود در میان ستیزهای محافظه‌کاران و رادیکال‌های مجلس چهارم، طرفدارانی از هر دو جناح پیدا کند، با ضدیت با جمهوری خواهی و وفاداری



به اسلام و مرجعیت توانست روحانیون شیعه را نیز با خود متحد کند. عقب‌نشینی از شعار و خواست جمهوری، یکی از اقدامات ارتجاعی رضاخان در تاریخ ایران بود. جنبش جمهوری خواهی اگرچه مخالفینی در میان اقلاری از مردم و روحانیون داشت، اما در همان حال طرفداران زیادی در جامعه و در میان روشنفکران هم داشت. رضاخان که هدفش نه جمهوریت و دموکراسی و سکولاریسم بلکه ارتقای موقعیتش در ساخت قدرت و دست نخورده باقی گذاشتن اساس روابط تولیدی-اجتماعی عقب‌مانده و استثماراری در ایران بود، با سازش با روحانیون شیعه و دست در دست آن‌ها در این مقطع، این جنبش را به نابودی کشاند.

آخرین خیز سردار سپه برای قبضه کامل قدرت با یک استعفای تاکتیکی و نمایشی در فروردین ۱۳۰۳ صورت گرفت. فرماندهان ارتش که در دوران ریاست و وزارت او به نان و مکانی رسیده بودند با ارسال تلگرام‌های تهدیدآمیز مجلس را زیر فشار گذاشتند. (مکی ۱۳۵۷: ج ۳، ۵۲۶) رضاخان که از چندی پیش مقدمات رسیدنش به سلطنت را با تهدید و ترور برخی مخالفان همچون میرزاد عشقی و تهدید ولی عهد قاجار فراهم کرده بود، نهایتاً با تصویب نمایندگان مجلس پنجم در ۹ آبان ۱۳۰۴ و بعد از انقراض سلسله قاجار توسط مجلس به سلطنت رسید.

به این ترتیب دیکتاتوری مستبدانه رضاخان نه با تعطیلی پارلمان بلکه با ترفیقی از تهدید و سرکوب مخالفین، عوام فریبی و متحد کردن نمایندگان مجلس و جلب توافق امپریالیسم انگلیس و روحانیون، تثبیت شده و به سلطنت او منجر شد. کلکسیونری از ارتجاع و امپریالیسم دست به دست هم دادند و آخرین سنگ را بر گور انقلاب جوان مرگ شده مشروطه گذاشتند.

فصل سوم

اسب برنده انگلیسی ها

## رابطه رضاخان و امپراتوری امپریالیستی بریتانیا

در مورد رابطه رضاخان و امپریالیسم انگلستان دو نگاه نادرست در مطالعات تاریخی وجود دارد که هر دو در میان مردم هم طرفدارانی دارند. یکی معتقد است رضاخان، منافع و نفوذ امپریالیست‌ها در ایران را محدود کرد و دولت «مستقل ملی» بنا نهاد و نگاه دوم او را «نوکر بی اراده» و «عروسک خیمه‌شب‌بازی» انگلستان می‌داند.

اما هیچکدام از این دو دیدگاه بیانگر واقعیت نیستند. اگر با علم تاریخ (ماتریالیسم تاریخی) به دوران برآمدن رضاخان و تشکیل سلسله پهلوی نگاه کنیم، به نتایج زیر می‌رسیم:

یک) رضاخان قهرمان مبارزه با نفوذ قدرت‌های امپریالیستی نبود.

دو) او دولت متمرکز نیمه‌مستعمراتی را بنا نهاد که اقتصاد و جامعه ایران را هر چه بیشتر به مدار اقتصاد سرمایه‌داری جهانی پیوند زد و وابسته کرد.

سه) رضاخان مزدور انگلستان نبود. اگرچه در آن مقطع تاریخی بیش از هر کس دیگری توان تأمین منافع استعمار پیر در ایران را داشت اما در مواردی با نظر و خواست آن‌ها تضاد داشت و بر سر این تضاد به مقابله و چانه‌زنی نیز می‌پرداخت.

چهار) اگرچه پروژه بنا نهادن دولت متمرکز رضاخان و پروژه نفوذ امپریالیسم انگلیس در ایران و منطقه با یکدیگر اشتراک منافع و همپوشانی داشتند اما رضاخان به دنبال کاهش فشار و سیطره بریتانیا در ایران بود. اما این مساله چیزی از این واقعیت نمی‌کاست که ایران سال‌های سلطنت او، یک دولت نیمه‌مستعمراتی و تحت سلطه نظام جهانی سرمایه‌داری امپریالیستی بود و نه یک کشور مستقل.

## استراتژی جدید امپریالیسم بریتانیا در ایران

استراتژی اصلی امپریالیسم انگلستان پس از مشروطه، تضعیف بیشتر دولت مرکزی و استراتژی «ایجاد منطقه نفوذ» بود. یعنی تقویت کانون‌های قدرت منطقه‌ای و وابسته به بریتانیا. قدرت‌های محلی مثل بختیاری‌ها، شیخ خزعل و غیره. این مساله به ویژه با پُررنگ‌تر شدن نقش نفت در روابط تولیدی سرمایه‌داری امپریالیستی و کشف ذخایر نفتی در جنوب ایران اهمیت بیشتری پیدا می‌کرد.

اما رویدادهای بعدی در سطح جهان - به ویژه انقلاب اکتبر روسیه و آغاز روند نزولی قدرت جهانی امپریالیسم انگلستان پس از پایان جنگ جهانی اول - بریتانیا را به این نتیجه رساند که باید در استراتژی خود در قبال ایران تجدید نظر کند و با در پیش گرفتن استراتژی «تحت‌الحمايه گي»، به سمت ایجاد یک قدرت متمرکز و همزمان اعمال کنترل بر این قدرت مرکزی پیش برود. طرح قرارداد ۱۹۱۹ به این منظور بود و در مرکزش تبدیل ایران به یک دولت مستعمراتی قرار داشت.

انگلستان با یک ضرورت و فشار عاجل در منطقه و جهان روبه‌رو شده بود؛ روی کار آمدن دولت سوسیالیستی در اتحاد شوروی و امکان گسترش شعله‌های این انقلاب به کشورهای منطقه به ویژه کشورهای مستعمره بریتانیا مثل هند یا کشورهای همچون ایران. بنابراین مساله اول سیاست خارجی بریتانیا در ایران، مقابله با نفوذ بلشویسم و سرکوب جنبش‌های ضد امپریالیستی و انقلابی بود.

علاوه بر این برای انگلستان مساله نفت ایران نیز بسیار حیاتی بود و آن‌ها هرگز نمی‌خواستند این منبع ارزان سودآور را در رقابت با دیگر قدرت‌های امپریالیستی از دست بدهند. مقامات انگلستان در این مقطع بسیار نگران نفوذ شرکت‌های نفتی آمریکایی در ایران بودند. اسناد تاریخی بیانگر میل برخی از سیاستمداران ایران به نزدیک شدن به آمریکا، گرفتن وام از این کشور و

کشاندن پای شرکت‌های آمریکایی به میادین نفتی جنوب ایران هستند. برای مثال دولت بریتانیا موفق به کشف و گشودن دو تلگراف رمزی از سوی احمد قوام (۱۲۵۲-۱۳۳۴) رئیس‌الوزاری ایران به برادرش وثوق الدوله در لندن شد که از او خواسته بود دربارهٔ قرض گرفتن از شرکت‌های آمریکایی تحقیق کند.<sup>۱</sup>

تلاش مقامات ایران برای نزدیک شدن به آمریکایی‌ها ناکام ماند. چرا که واشنگتن نهایتاً به این نتیجه رسید که تضعیف سلطهٔ بریتانیا در ایران و ادامهٔ رقابت اقتصادی با انگلستان در این کشور، باعث تقویت دشمن مشترک هر دو قدرت امپریالیستی یعنی بلشویسم و موج انقلابی برخاسته از انقلاب اکتبر می‌شود. (صباحی ۱۳۷۱: ۲۱۵) انگرت.<sup>۲</sup> (۱۸۸۷-۱۹۸۵) دیپلمات آمریکایی در جولای ۱۹۲۳ خطاب به مقامات بریتانیایی نوشت: «مسألهٔ نفت، پول، راه آهن وضعیت مالی ایران آنقدر مطرح نیست. مسأله‌ای که مطرح است این است که به دنیا نشان دهیم کشور شما و کشور من در مورد مسائل بزرگِ قیومیت بر نژادهای عقب افتاده و حفظ قانون و نظم مرزهای تمدن مشترکمان توافق کامل داریم».<sup>۳</sup>

به این ترتیب پس از پایان جنگ جهانی اول و استقرار دولت سوسیالیستی در اتحاد شوروی، کل دستگاه سیاست خارجی امپریالیسم انگلیس به ضرورت تأسیس یک دولت متمرکز و مقتدر در ایران باور داشت اما در مورد ماهیت و شکل این دولت، دو نظر مختلف در میان دولتمردان بریتانیایی به وجود آمد.

گروهی خواهان تسلط کامل بر ایران و ادارهٔ مستقیم آن به عنوان یک مستعمره رسمی بودند. لرد کُرزن<sup>۴</sup> (۱۸۵۹-۱۹۲۵) وزیر خارجه بریتانیا بعد از جنگ جهانی اول، مدافع اصلی این سیاست بود. اما دستهٔ دیگر بر این اعتقاد بودند

1- Minute by Oliphant, 21 July 1921 (۱۳۷۹:۲۱۱) (به نقل از صباحی)

2- Cornelius Van Hemert Engert

3- Engert to Loraine 8 July 1923 (۱۳۷۹: ۲۱۹) (به نقل از صباحی)

4- Lord George Curzon

که اداره کشور را به خود ایرانی‌ها باید سپرد و نفوذ انگلستان به صورت غیر مستقیم اعمال شود. سران دولت استعماری بریتانیا در هند طرفدار این تزلزل بودند. انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ بیان دست بالا گرفتن سیاست جناح اول بود. اما چنان که فرقه (حزب) کمونیست ایران در سال ۱۳۰۱ به درستی تحلیل کرد:

تا سال ۱۹۱۹ سیاست دیپلماسی انگلیس در ایران مانند سابق بر این جاری بود که حتی المقدور ایران را ضعیف نگه داشته تا آن که به سهولت مقاصد سیاسی خود را انجام بدهد. ولی پس از انقلاب روسیه (اکتبر ۱۹۱۷) و استحکام حکومت شوروی، انگلیس سیاست خود را به کلی تغییر داده به این نکته پی برد که هر چه حکومت ایران ضعیف‌تر بود و اساس آن متزلزل باشد، همانقدر زودتر ممکن است امواج انقلاب توده زحمتکشان ایران، اساس را منهدم نماید. از این رو دیپلماسی انگلیس مصمم گردید که در ایران یک حکومت مقتدری تشکیل دهد. (فرقه کمونیست ایران ۱۳۵۹: ۴۴-۴۵)

همچنین آوتیس میکائیلیان (سلطان‌زاده) (۱۲۶۸-۱۳۱۷ ش) از بنیانگذاران حزب کمونیست ایران، میل کارگزاران انگلستان به نظم و سرکوب نظامی توسط رضاخان را چنین توضیح می‌دهد که امپریالیست‌ها: «فقط در مناطقی سرمایه‌گذاری می‌کنند که بنا به گفته آنان "امنیت اجتماعی" یعنی در حقیقت، امنیت غارت بومیان توسط سرمایه‌داران خارجی موجود باشد» و سپس چنین نتیجه می‌گیرد که انگلستان در مناطق جنوب ایران، سرمایه‌گذاری‌های کلان کرده بود و مایل بود در مناطق شمالی نیز چنین کند. اما دولت وقت ایران قادر به تأمین امنیت و حمایت از این سرمایه‌گذاری‌ها خصوصاً در مقابل خیزش‌های انقلابی نبود و انگلستان به این منظور باید نیروی نظامی وسیعی در ایران نگه می‌داشت که به لحاظ هزینه مقرون به صرفه نبود. به همین علت حمایت از رضاخان و ایده «دولت متمرکز پلیسی» او، تأمین‌کننده منافع

لندن بود. (سلطان زاده ۱۳۸۸: ۴۰-۴۱)

دغدغه اصلی دیپلمات‌ها، مأمورین و جاسوسان انگلیسی در ایران در این مقطع، مسأله نفوذ بلشویسم و انقلاب کمونیستی در ایران بود. با به بن بست رسیدن طرح قرارداد ۱۹۱۹، جناح دوم به رهبری ژنرال آبرونساید به این جمع بندی رسیدند که «یک افسری ایرانی توانا باید فرماندهی قزاق‌ها را بر عهده بگیرد. این بسیاری از مشکلات را برطرف می کند و به ما مجال می دهد با مسالمت و آبرومندی این کشور را ترک کنیم».<sup>۱</sup> علاوه بر آبرونساید سایر مقامات سیاسی و نظامی انگلستان هم در یادداشت‌ها و گزارش‌های شان به این مسأله اشاره کرده اند. مثلاً سرهنگ هنری اسمایس وابسته نظامی بریتانیا در سفارت تهران در اواسط دی ماه ۱۲۹۹ گزارش کرد: «طبقات بالا که منافعی در مملکت دارند، سخت سرگرم رقابت برای مناصب دولتی اند و هیچ نشانی از اتحاد برای دفع خطر بلشویسم در میان آن‌ها دیده نمی شود».<sup>۲</sup> یا در ۶ ژانویه ۱۹۲۱ در گزارشی به آبرونساید نوشت:

دولت ایران در ماه گذشته مرعوب کمیته‌های بلشویکی بوده است. شماری از افسران ایرانی در این کمیته‌ها خدمت می کنند و در حقیقت کمیته‌ای مخصوص افسران وجود دارد. . . جلوی هرگونه حکومت با کفایت را می گیرند و در واقع بلشویسم را تدارک می بینند. . . دولت شهامت ندارد کار را فیصله دهد».<sup>۳</sup> (همان ۱۶۹)

هرمن نورمن<sup>۳</sup> در گزارش ارسالی خود به کرزن در ۳ فوریه ۱۹۲۱ متذکر شد که اوضاع بی ثبات ایران به خصوص پس از تخلیه قوای انگلیس می تواند

1- Ullman. Richard H (1972) The Anglo-Soviet Accord 1917-1921. Vol 3. Princelon. New Jersey (غنی ۱۳۷۸: ۱۶۹)

۲- به نقل از (از غنی ۱۳۷۸: ۱۶۸) و (صباحی ۱۳۷۹: ۷۹)

۳- هرمن کامرون نورمن (Herman Cameron Norman) دیپلمات بریتانیایی در ایران از می ۱۹۲۰ تا اکتبر ۱۹۲۱

منجر به یک انقلاب جمهوری خواهانه و روی کار آمدن یک رژیم شورایی در ایران شود. (ضمیمه ترجمه فارسی خاطرات آیرونساید) این مساله را بعدها ویکتور ماله، مسئول دایره ایران در وزارت امور خارجه انگلستان به وضوح بیان کرد. او پس از انتخاب رضاخان به نخست وزیری چنین نظر داد که:

منافع اساسی ما در ایران مستلزم استقرار دولت مرکزی باثبات و قدرتمندی است که بتواند در برابر نفوذ روسیه و گسترش تبلیغات کمونیستی مقاومت کند، نظم را در راه های تجاری، در مناطق نفتی و در ایالات واقع در مرزهای بلوچستان و افغانستان برقرار دارد، و از فعالیت های ضد انگلیسی مَلاها و مطبوعات جلوگیری کند. به نظر می رسد مساعی رضاخان در جهت نیل به چنین وضعیتی است.<sup>۱</sup>

### شبکه انگلیسی کودتا

در مورد کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ طرفداران سلطنت پهلوی می کوشند آن را یک «قیام ملی» یا «سپه خیزی ملی» بدون دخالت انگلیسی ها وانمود کنند. اما حضور مأمورین انگلستان خصوصاً ژنرال آیرونساید چنان در این کودتا پررنگ است که نمی توان به هیچ ترتیبی لکه حضور انگلیسی ها و کیف انگلیسی در این رویداد را پاک و پنهان کرد. بنابراین برای بخشیدن وجهه «غیر انگلیسی» به نخستین حضور رضاخان در صفحات تاریخ معاصر ایران، یک تئوری و فرضیه دیگر پرداخته می شود که «نقش انگلیسی ها فرعی و ثانوی و غیر مهم بود» یا «آیرونساید شخصاً و بدون اطلاع و برنامه ریزی سفارت بریتانیا در تهران از ایده کودتا که اساساً ایده افسران و سیاستمداران ایرانی بود حمایت

۱- Malle (1923) The political situation in Persia. 14 Nov 1923 (به نقل از صباحی ۱۳۷۹: ۲۵۶)

۲- واژه ای معادل کودتا که نخستین بار در اسفند ۱۲۹۷ توسط طرفداران سلطنت در فضای مجازی به کار برده شد.



کرد.<sup>۱</sup> برخی از محققین و تاریخ‌پژوهان هم کوشیده‌اند همین باور را تقویت کنند. به عنوان نمونه نیکی کدی<sup>۲</sup> مدعی است وزارت خارجه بریتانیا نقش مستقیمی در کودتا نداشت و عوامل انگلیسی به صورت خودجوش و شخصاً به کودتایی که ایرانی‌ها سازمان دادند، کمک کردند. (کدی ۱۳۹۶: ۱۳۸) و چنین جمع‌بندی می‌کند که: «رضاخان بدون آن که ناگزیر باشد به دستورات انگلیسی‌ها عمل کند، می‌دانست چگونه رفتار کند که با منافع کلیدی انگلیس در خصوص نفت، امنیت خلیج فارس و مرزهای هندوستان و عراق تعارض پیدا نکند.» (همان ۱۴۱) نویسنده دیگری مدعی است سفارت بریتانیا در تهران، وزارت جنگ و وزارت خارجه انگلستان بالکل از کودتای سید ضیاء و رضاخان بی‌خبر بودند. (صباحی ۱۳۷۹: ۱۸۰)

اما مجموعه‌ای از اسناد و گزارشات مکتوب و بررسی روندهای سیاسی منتهی به کودتای سوم اسفند نشان می‌دهند که بدون شک امپریالیسم انگلستان حامی این کودتا بود و برای اجرای آن برنامه‌ریزی کرد و تدارک دید. آبرونساید از مدت‌ها پیش از کودتا بر این نظر بود که نیروهای انگلیسی باید زودتر از شمال ایران خارج شوند، دیویزیون قزاق تجدید سازماندهی و تقویت شود و تحت فرماندهی افسران ایرانی طرفدار انگلستان قرار بگیرد و حکومت مرکزی متمرکزی ایجاد کند. (غنی ۱۳۷۸: ۱۶۸)

اسنادی در دست هستند که نشان می‌دهند در همین مقطع و حتی پیش از آن چنین ایده‌ای در میان دیگر دیپلمات‌های وزارت خارجه بریتانیا و سفارت انگلستان در تهران مطرح بوده است. مثلاً در تابستان ۱۲۹۹ ازموند اوی<sup>۳</sup> یکی از اعضای بلندپایه وزارت خارجه انگلستان در گزارش به هیئت دولت بریتانیا چنین گفت که ایران آمادگی دموکراسی پارلمانی را ندارد و یک قوه مجریه استبدادی که به دستور بریتانیا سر کار آمده باشد باید در رأس امور ایران

۱- به عنوان مثال نگاه کنید به مستند رضا شاه از شبکه من و تو

2- Nikki Keddie

3- Esmond Ovey

قرار بگیرد.<sup>۱</sup> و در اواخر سال ۱۹۲۰ جورج چرچیل یکی دیگر از کارشناسان وزارت خارجه انگلستان همین راه حل را تکرار کرد و نوشت: «هرگونه باور به اداره ایران به دست مجلس یا یا بهره‌گیری از دمکرات‌های مترقی در وضع خطرناک کنونی ایران باید به طور کامل کنار گذاشته شود. . . حکومتی از مردان نیرومند باید تشکیل شود که نامشان پشت ایلات بزرگ را بلرزاند».<sup>۲</sup>

آیرونساید برای فرماندهی نظامی و اجرای این طرح به دنبال یک افسر توانمند در قشون قزاق می‌گشت و رضاخان میرپنج کسی بود که توانست نظر او در مورد این که قزاق‌ها پس از تخلیه ایران از سوی قوای انگلیس، می‌توانند یک نیروی قدرتمند به وجود بیاورند را جلب کرد. (آیرونساید ۱۳۷۳: ۴۶-۴۸ و ۷۹) آیرونساید در یادداشت‌هایش می‌نویسد برای واگذاری دیویون قزاق به رضاخان دو شرط برای او گذاشت که او هر دو را پذیرفت. نخست این که قزاق‌ها هیچ اقدام تهاجمی علیه عقب‌نشینی سربازان انگلیسی انجام ندهند و دیگر این که اقدامی برای خلع احمدشاه صورت نگیرد. رضاخان همچنین تضمین کرد مانع از افتادن تهران به دست بلشویک‌ها شود. (غنی ۱۳۷۸: ۱۷۸) پیرسن دیکسون<sup>۳</sup> کارمند وزارت خارجه انگلستان در گزارشی به تاریخ ۱۴ مه ۱۹۲۱ برای کوزن می‌نویسد: «کلنل اسمایس از کودتا اطلاع قبلی داشت و با سران کودتا همکاری می‌کرد».<sup>۴</sup> همچنین ژنرال ویلیام دکسون در نامه‌ای به تاریخ ۶ ژوئن ۱۹۲۱ به یکی از اعضای سفارت آمریکا در تهران می‌نویسد:

من ژنرال اسمایس را سر راهم وقتی از قزوین می‌گذشتم دیدم و او موضوعی را که همه حدس می‌زدیم اعتراف کرد و گفت که او ترتیب

۱- گزارش از موند اوی به هیئت دولت بریتانیا، شماره ۴۹۰، ژوئن ۱۹۲۰، به نقل از (وزارت خارجه بریتانیا ۱۳۶۸: ج ۲: ۲۰۹-۲۱۰)

2- Memorandum by G. P. Churchill. No 616. 20 December 1920. Documents on British Foreign Policy. Pp 713-71

(به نقل از یزدانی ۱۳۹۵: ۲۱۴)

3- Pierson Dixon

4-Fo 371/6427 Pierson Dixon to Curzon 14 May 1921 (به نقل از غنی ۲۰۳)

کودتای قزاق‌ها در تهران را داد. همچنین به من گفت که این کار را با اطلاع سفارت انگلستان در تهران انجام داد. نگفت که آقای نرمن در آن دست داشت ولی نقش دبلیو اسمارت را اقرار کرد. به نظر من اسمارت، هیگ تعزیه گردان بودند، بدون آن که راز خود را به نرمن بگویند.<sup>۱</sup>

همچنین کالدول وزیر مختار آمریکا در ایران در گزارش مفصل ۵ آوریل ۱۹۲۱ به وزیر امور خارجه ایالات متحده نوشت:

کاشف به عمل آمد که تمام دست‌اندرکاران نهضت، عملاً کسانی می‌باشند که از قبل با انگلیسی‌ها رابطه نزدیک داشتند. سرگرد مسعودخان که پس از واقعه، وزیر جنگ شد در چندین ماه گذشته معاون شخص کلنل اسمایس در قزوین بوده است. رضاخان میرپنج که فرماندهی قزاق‌ها را به دست گرفته است در میسیون انگلیس و ایران خدمت می‌کرد و عملاً جاسوس رئیس میسیون بود و در ماه‌های گذشته با انگلیسی‌ها در قزوین همکاری نزدیک داشته است.<sup>۲</sup>

سیروس غنی (۱۳۰۸-۱۳۹۴) یکی از محققینی که نظر مساعدی نسبت به رضاخان و عملکرد او داشته و اسناد و گزارش‌های بسیاری را در مورد رابطه رضاخان با انگلیسی‌ها و نقش آن‌ها در روی کار آمدن سردار سپه بررسی کرده است، معتقد است این امکان وجود دارد که آبرونساید بدون اطلاع مافوقها از نقشه‌اش دست به عمل زده باشد. اما همچنین اضافه می‌کند که:

آبرونساید افسر بسیار با انضباطی بود و لابد برای جلب دستکم توافق ضمنی آنان، توضیحاتی داده است. از این گذشته از آنجا که ایمنی و

---

1- National Archives. Washington DC. American Delegation Dispatch. Date 25 Au-

1921 (به نقل از غنی ۲۰۳) gust

2- Department of State. Quoterly Report No 11. Caldwell to Secretary of State 5

1921 (به نقل از غنی ۲۰۷) April

عقب‌نشینی منظم نیروهای بریتانیا از ایران کمال اهمیت را داشت، آبرونساید می‌بایست لاقبل خطوط کلی طرحش را با مافوق‌های خود در میان می‌گذاشت. (غنی ۲۱۶)

ظاهراً در این مقطع کماکان دو خط حاکم بر دیپلماسی بریتانیا در قبال ایران (که پیشتر در مورد آن‌ها صحبت کردیم) اختلافاتی داشتند و آبرونساید در یادداشتش به تاریخ ۱ فوریه (۲۶ بهمن) نوشت با نرمن صحبت کرده و قزاق‌ها باید به زودی وارد عمل شوند و از وزیر مختار هم خواسته است لرد کرزن وزیر خارجه را نادیده بگیرند. (آبرونساید ۱۳۷۳: ۳۷۲) و همین مساله باعث شده تا طرفداران امروزی رضاخان منکر حضور انگلیسی‌ها در کودتای سوم اسفند شوند.

اما باید گفت اولاً فرقی ندارد وزارت خارجه بریتانیا از طریق وزیر مختارش، رضاخان و دیگر چهره‌های کودتا را اجیر کرده و از آن‌ها حمایت کرده باشد یا افسران و جاسوسان نظامی انگلستان در ایران. دوم این که سیدضیاء مبلغ هشتاد هزار تومان پول از بانک شاهی و از موجودی خزانه دولت برداشت و بین افسران کودتاچی و قزاق‌ها تقسیم کرد. (مکی ۱۳۶۳: ج اول. ۲۵۱) سوال این است که سیدضیاء این مبلغ را با دستور چه کسی و چگونه از بانک شاهی (بانک انگلیسی‌ها در ایران) برداشت کرد؟ بانک شاهی جز با اجازه سفارت انگلستان در تهران و شخص نرمن نمی‌توانست چنین پولی را در اختیار فردی و حتی دولت ایران قرار دهد. همچنین رضاخان خودش چندین بار گفته بود که «مرا انگلستان سر کار آورد، اما وقتی آدمم به وطنم خدمت کردم» (دولت آبادی. ۱۳۶۲ ج ۴: ۳۴۳) یا «مرا سیاست انگلیس آورد، ولی ندانست چه کسی را آورده است» (مصدق ۱۳۵۹: ۱۰۲).

رضاخان بعدها کوشید با صدور بیانیه‌هایی، در انظار مردم اتهام «انگلیسی» بودن را از خود رفع کند و به هنگام نخست‌وزیری در ۲۱ آبان ۱۳۰۲ بیانیه عمومی منتشر کرد و در آن نوشت: «ایرانی باید مستقل‌الفکر و مستقل‌الاراده

زیست کرده و شرافت ملی خود را بالاتر از آن بشمارد که به ننگ تشبثات موهون و مخمر آلوده گردد». (مکی ۱۳۵۹. ج ۲: ۴۴۰) مقامات انگلستان هم کوشیدند در این مورد به او کمک کنند. سرپرسی لورن<sup>۱</sup> (۱۸۸۰-۱۹۶۱) در اردیبهشت ۱۳۰۲ (مه ۱۹۲۳) در گزارشی بر اهمیت رضاخان در تأمین منافع بریتانیا تأکید کرد. (زرگر ۱۳۷۲: ۹۸) همو در اوایل بهمن ۱۳۰۰ نوشت: «از این پس ما باید از هرگونه تظاهر به این که رضاخان زیر حمایت ما می باشد خودداری کنیم» و از رضاخان نقل قول کرد که:

من به دست ایرانی‌ها کاری را انجام خواهم داد که بریتانیا می خواهد با دست انگلیسی‌ها انجام دهد. یعنی ایجاد یک ارتش نیرومند و استقرار نظم و ساختن یک ایران قوی و مستقل... اما در برابر انجام این کارها، بریتانیا باید شکیبایی پیشه کند و از دخالت در امور ایران خود داری کند. (لورن ۱۳۶۳: ۵۴-۵۵) و (صباحی ۲۳۳)

لرد کرزن<sup>۲</sup> به لورن دستور داد: «هر کجا که می توانید ایرانیان با عقل و درایت و میهن دوست را پیدا کنید و از طریق آنان کار خود را به انجام برسانید».<sup>۳</sup> و لورن ضمن تأکید بر حمایت از رضاخان، در پیروی از استراتژی دولت متمرکز همجهت با بریتانیا به جای استراتژی مناطق نفوذ نوشت: «یکپارچگی امپراتوری ایران در تمامیت آن به طور کلی برای منافع بریتانیا به مراتب مهم تر است و در درازمدت از توفیق محلی هر یک از دست پروردگان ویژه ما اهمیت بیشتری دارد» (به نقل از لاجوردی ۱۳۶۹: ۱۶)

این رضایت امپریالیسم انگلستان از عملکرد رضاخان و سیاست‌های کلی دولت او و بعدها سلطنت وی را در اسناد دیگری نیز می توان رهگیری کرد. لورن

۱- سر پرسى لورن (Percy Loraine) وزیرمختار بریتانیا در تهران از ۱۹۲۱ تا ۱۹۲۶  
 2- Lord Curzon  
 3- G. Waterfield (1973) Professional Diplomat: 1880-1961. London Murray. P 63

(به نقل از لاجوردی ۱۳۶۹: ۱۶)

در ۱۰ ژانویه ۱۹۲۳ در نامه‌ای به نایب‌السلطنه هند نوشت: «رضاخان عملاً در اموری توفیق می‌یابد که اگر اوضاع به گونه‌ای دیگر می‌بود، مستشاران انگلیسی آن را بر عهده می‌گرفتند». (مکی ج ۲: ۲۰۲) و در نامه دیگر او به کرزن به تاریخ ۲۱ مارس ۱۹۲۳ می‌خوانیم:

«رضاخان هیچگاه نسبت به مصالح ریشه‌دار ما در ایران بی‌اعتنایی نشان نداده است. درست است او هیچگاه ما را کاملاً مورد اعتماد خود قرار نداده است ولی به ما دروغ هم نگفته است. . . کارهایی که به انجام دادن آن‌ها مبادرت می‌گردد کمابیش همان‌هایی هستند که در معاهده انگلیس و ایران (قرارداد ۱۹۱۹) در نظر گرفته شده بود». (همان ۲۰۴)

می‌بینیم که مهم‌ترین دستاورد سیاسی رضاخان برای امپریالیسم بریتانیا، سرکوب جنبش‌های انقلابی و جنبش کمونیستی در ایران بود. ساندرز<sup>۱</sup> وابسته نظامی انگلستان در دیدار اسفند ۱۳۰۰ (فوریه ۱۹۲۲) با رضاخان، خواهان خفه کردن سازمان‌های طرفدار بلشویسم در ایران شد. (صباحی ۲۳۰) لورن هم در ۱۳ مارس ۱۹۲۳ به دولت انگلستان نوشت: «من خطر بلشویسم را در ایران یقیناً دفع شده می‌دانم. این نتیجه بدون رضاخان حاصل نمی‌شد». (همان ۲۳۱) او در نامه دیگری (۳۰ نوامبر ۱۹۲۳) رضاخان را «اسب برنده در مسابقه سیاسی» که «کمی پس از ورودش به تهران» شروع شده بود، نام نهاد. (صباحی ۲۳۲)

جاسوس انگلیسی حتی کوشید با هشدار دادن نسبت به خطر کمونیسم، مخالفین داخلی رضاخان را به اتحاد با او فرابخواند. شیخ حسن مدرس رهبر مخالفان در مجلس وقتی به لورن مراجعه کرد تا از رضاخان بخواهد «در اقدامات خودسرانه خود تجدید نظر کند»، لورن به او پاسخ داد: «این موضوع نباید فراموش شود که تنها دولتی قدرتمند می‌تواند مانع تحریکات زیان‌آور

و تبلیغات مضر شود<sup>۱</sup>! او در ۲ فوریه ۱۹۲۵ به چمبرلین<sup>۲</sup> (۱۸۶۹-۱۹۴۰) نوشت انگلستان باید «در فرصت باقیمانده و پیش از رستاخیز قدرت شوروی، به ساختن ایرانی باثبات که با پیوندهای منافع مشترک به ما وابسته است، کمک کند». (صبحی ۲۷۶)

### آیا رضاخان مزدور انگلستان بود؟

این یک واقعیت تاریخی است که رضاخان با کمک انگلیسی‌ها به قدرت رسید. بریتانیا به مرور متقاعد شد حمایت از رضاخان و پروژه سلطنت او بیش از حمایت از نیروهای وفادار و نزدیکی مثل سیدضیاء یا شیخ خزعل، در آن اوضاع حاد و پیچیدگی تضادها، پیش‌برنده منافع آن‌ها است. اما این مساله به معنای «مزدوری» او برای امپریالیسم بریتانیا یا رابطه یک‌طرفه ارباب و نوکر میان آن‌ها نیست.

رضاخان در عرصه سیاسی کوشید برخی از امتیازات انگلیسی‌ها را محدود کند. از استخدام مستشاران نظامی انگلیسی در ارتش خودداری کرد و هیچ دانشجوی اعزامی برای تحصیل را به انگلستان نفرستاد. همچنان که در سال ۱۳۱۱ به سبک خودش به کاهش سهم ایران از درآمد نفت شرکت انگلیس اعتراض کرد و از سال‌های میانی دهه ۱۳۱۰ (۱۹۳۰) سعی کرد با گسترش روابط اقتصادی و سیاسی‌اش با آلمان نازی و حتی فرانسه و اتحاد شوروی، در روابط اقتصادی و سیاسی ایران با بریتانیا، توازنی ایجاد کند.

در مورد شخص رضاخان چند عامل باعث این اختلافات با انگلستان بود. مهم‌تر از همه این که انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه، گسترش جنبش‌های رهایی‌بخش ملی و ضد امپریالیستی در کشورهای جهان سوم و از جمله ایران، باعث افزایش روحیه نفرت از امپریالیست‌ها و به خصوص انگلستان شده بود.

---

۱- Loraine to Chamberlain. 6 Nov 1925 (صبحی ۲۷۶) (به نقل از صبحی)

۲- نویل چمبرلین (Neville Chamberlain) نخست‌وزیر بریتانیا از ۱۹۳۷ تا ۱۹۴۰

رضاخان نمی‌توانست نسبت به این امر بی‌توجه باشد و باید در افکار عمومی خود را قهرمان «ضد استعمار پیر» نشان می‌داد. روند نزولی نفوذ و قدرت امپریالیسم انگلستان در جهان که از سال‌های ۱۹۲۰ به بعد شروع شده بود، وجود اتحاد شوروی، رقابت جویی دیگر قدرت‌های امپریالیستی مانند آلمان نازی و حتی آمریکا، فضای مانور بیشتری به رضاخان در این مورد می‌داد.

عامل دیگر این که ناسیونالیسم نخراشیده و ارتجاعی او، عنصری از ضدیت با «بیگانگان» (و نه ضدیت با امپریالیست‌ها و نظام امپریالیستی) را داشت که در حساسیت نسبت به نفوذ و نقش انگلیسی‌ها در ایران فشرده می‌شد.<sup>۱</sup> ضمن این که در نظام جهانی امپریالیستی، بعضاً تضاد منافع میان قدرت‌های امپریالیستی با طبقه حاکمه و ایسته به آن‌ها در کشورهای تحت سلطه وجود دارد. تضادی که گاهی مثل اعتراض رضاخان به کاهش قیمت نفت در ۱۳۱۱، به اختلاف و رویارویی سیاسی میان آن‌ها هم منجر می‌شود. علت اختلافات این است که طبقات حاکم در کشور تحت سلطه با وجود وابستگی به نظام امپریالیستی، به دنبال انباشت سرمایه و سود در محدوده جغرافیایی خودشان هستند. اما قدرت‌های امپریالیستی، این روند انباشت را در محدوده‌ای جهانی دنبال می‌کنند و این مدار جهانی گاهی با سیر حرکت درونی سرمایه در یک کشور دچار تضاد می‌شود. همچنین اولویت‌ها و تضادهای سیاسی، امنیتی و نظامی در داخل یک کشور تحت سلطه و برای قشر حاکم بر آن با تضادها و اولویت‌های امپریالیست‌ها در سطح جهانی یا منطقه‌ای یکی نیست. هر کدام از این تضادها، ویژگی‌های خود را داشته و پاسخ مشخص و منحصر به خود را می‌طلبند و این مساله در مواردی به تداخل و تضاد میان آن‌ها منجر می‌شود. به عنوان نمونه در جریان اختلاف نظر بین رضاشاه و دولت انگلستان بر سر سهم ایران از درآمدهای نفتی، مساله رضاشاه تأمین هزینه‌های دولت و ارتش برای اولویت‌های داخلی ایران بود. در حالی که امپریالیسم بریتانیا با

۱- در مورد احساس توأمان عشق و نفرت رضاخان نسبت به غرب و اروپایی‌ها نگاه کنید به (ضیاء‌البراهیمی ۱۳۹۶)



چندین رشته تضاد اقتصادی و دیپلماتیک جهانی مثل رکود بزرگ، برآمدن امپریالیسم آلمان نازی، تضاد با امپریالیسم آمریکا، تضاد با اتحاد شوروی سوسیالیستی، خطر از دست دادن مستعمراتی مثل هند، مصر و دیگر کشورهای آفریقایی و اختلافات درونی اش روبه‌رو بود.

با همه این‌ها، رضاشاه نه تنها نتوانست وابستگی ساختاری ایران به امپریالیست‌ها و نظام جهانی امپریالیستی را از بین ببرد، بلکه شکل جدید و عمیق‌تری از این وابستگی را ایجاد کرد. او در سایه حمایت امپریالیسم انگلستان و با اتکا به افزایش درآمدهای دولت، چکمه ارتش، خفقان و ترور پلیس سیاسی و دستگاه اداری متمرکز (بروکراسی-دیوان‌سالاری)، پروژه ساخت و تثبیت دولت متمرکز را در ایران پیش برد.

این تمرکز اساساً در انطباق با نیازهای سرمایه‌داری امپریالیستی و در وابستگی ساختاری به آن به وجود آمد. اصطلاح «نیمه‌مستعمره» به این معنا است که سیاست و اقتصاد در این جامعه بنیاداً توسط امپریالیسم و الزامات اقتصادی و سیاسی آن تعیین و رهبری می‌شد و نه شخص شاه یا دولت و ارتش و پلیس او. اما این مساله به طور غیرمستقیم صورت می‌گیرد و نه از طریق حاکم دست‌نشانده.

رضاشاه دولت متمرکزی را در ایران ساخت که اگر چه مستقیماً مستعمره نبود، یعنی کارگزاران سیاسی و قوانین و روابط حاکم بر دولت و جامعه آن، به طور مستقیم توسط امپریالیست‌ها تعیین نمی‌شد (مثل هند و مستعمره‌های آفریقایی)، اما به طور ساختاری بندناف حیات اقتصادی اش به نظام جهانی سرمایه‌داری امپریالیستی وصل و وابسته بود و این مساله به صورت اهرم فشار سیاسی در امور داخلی ایران عمل می‌کرد.

تجارت با انگلستان حتی در سال‌های ۱۳۰۰ تا ۱۳۱۰ هم بالاترین رقم تجارت

خاجی ایران بود و انگلیسی‌ها علاوه بر نفت، از فروش تسلیحات و قراردادهای جاده‌سازی در جنوب ایران هم سودهای بالایی می‌بردند. (کدی ۱۳۶۹: ۱۶۵)

اقتصاد ایران نه‌تنها از فراز و فرودها و بحران‌های ساختاری و ادواری اقتصاد جهانی تأثیر می‌گرفت بلکه به لحاظ سیاسی نیز ناچار از پذیرش هژمونی این نظام بود. به لحاظ اقتصادی، جامعه ایران خصوصاً لایه‌ها و اقشار فرودست و تهیدستان ایران از بحران اقتصادی جهانی در سال‌های ۱۹۲۹ به بعد تأثیرات منفی بسیاری را متحمل شدند. ارزش ریال ایران به یک سوم سقوط کرد و کارگر و کشاورز ایرانی برای خرید کالاهای وارداتی باید دو برابر سابق پول می‌پرداخت و برای صادرات کالاها که البته به شدت کاهش پیدا کرده بود، باید دو برابر سابق کار می‌کرد. (همان ۱۶۶) به لحاظ سیاسی هم روشن‌ترین سند در اثبات این هژمونی سیاسی، برکناری فضاخت‌بار رضاشاه و تبعید تحقیق‌آمیزش در شهریور ۱۳۲۰ بود.

وابستگی سیاسی و اقتصادی ایران به نظام جهانی امپریالیستی در دوران قاجار و از اوایل دهه ۱۸۸۰ در حال شکل‌گیری و گسترش بود. اما رضاخان با تشکیل دولت متمرکز و روابط سیاسی و اقتصادی برآمده از آن، این وابستگی را سیستماتیک‌تر و نهادی‌تر کرد. او این ویژگی را برای سلطنت پسرش محمدرضا نیز به یادگار گذاشت. وابستگی ساختاری به نظام جهانی امپریالیستی در دولت جمهوری اسلامی نیز علی‌رغم تفاوت‌هایی در درجه وابستگی سیاسی و تغییرات ناشی از رشد روابط سرمایه‌داری در ایران، تداوم پیدا کرد. کافی است ببینیم که تحریم نفت و تهدید به قطع خرید آن، چگونه اقتصاد ایران را به ورطه نابودی و مردم را به گرسنگی خواهد کشاند. بدون انجام یک انقلاب سیاسی کمونیستی و پس از آن استقرار یک اقتصاد سوسیالیستی، نمی‌توان بندهای این وابستگی ساختاری به نظام امپریالیستی را باز کرد و از قید آن رها شد. بخش عمده‌ای از وابستگی اقتصاد ایران به نظام امپریالیستی چه در زمان رضاشاه و محمدرضا و چه در جمهوری اسلامی، از طریق نفت و وابستگی ساختاری اقتصاد ایران به تولید و فروش نفت صورت می‌گیرد.

نظام سرمایه‌داری جهانی از این طریق است که اراده سیاسی و اقتصادی اش را بر دولت، جامعه و مردم ایران تحمیل می‌کند.

نفت، شاه‌کلید سلطهٔ انگلستان بر اقتصاد و سیاست ایران در دوران رضاشاه بود. فیلم‌های تبلیغاتی طرفدار سلطنت‌طلبان مدعی‌اند که رضاشاه در سال ۱۳۱۱ با انداختن قرارداد نفت داری<sup>۱</sup> به بخاری و انجام مذاکرات مجدد با دولت انگلستان، «سهم ایران از درآمد و صنعت نفت را به طرز چشمگیری افزایش داد». اما واقعیت این است که ایران در ۱۳۱۲ (۱۹۳۳) مجبور به تمدید امتیازنامه داری شد. اگرچه قرارداد جدید تنها یک چهارم مناطق مورد بحث در امتیاز داری را در بر می‌گرفت اما این شامل مهم‌ترین ذخایر کشف شده و تمامی مناطق مورد بهره‌برداری بود و مدت آن نیز از ۲۷ سال به ۶۰ سال افزایش پیدا کرد! سهم ایران از درآمد شرکت نفت انگلستان افزایش یافت اما این در مقایسه با اطمینانی که انگلیسی‌ها از تسلط یک‌جانبه و مطلق بر نفت ایران پیدا کردند، دستاورد ناچیزی بود. وابستگی دولت به درآمد نفت در فاصلهٔ سال‌های ۱۳۰۳-۱۳۲۰ (۱۹۲۴-۱۹۴۱) ده برابر شد (فوران ۱۳۸۳: ۳۳۵) و این به معنای وابستگی هر چه بیشتر اقتصاد ایران به نظام امپریالیستی بود. بر اساس آمارهای اعلام شده توسط ایوانف:

بر اساس بهای ارز در سال‌های ۱۹۳۸-۳۹ (۱۳۱۷-۱۳۱۸). . . مقدار سرمایه‌گذاری در صنایع ایران حدود ۱۶ میلیون لیره بود. در صورتی که در اواخر همین دهه، سرمایه‌کامپانی نفت ایران و انگلیس در حدود ۲۰۰ میلیون لیره ارزیابی می‌شد. سود کامپانی مزبور فقط در طول یک سال، یعنی سال ۱۹۵۰ در حدود ۱۵۰ میلیون لیره استرلینگ یعنی حدود ده برابر کل سرمایه‌گذاری در صنایع ملی ایران بود. (ایوانف ۱۳۵۶: ۷۷)

---

۱- قرارداد داری یا امتیازنامه داری است که ویلیام ناکس داریسی (William Knox D'Arcy) در سال ۱۹۰۱ (۱۲۸۰ ش) با دولت ایران و مظفردالدین شاه قاجار امضا کرد تا به اکتشاف و استخراج نفت در ایران بپردازد.

در فصل خانه‌ای/از شن و مه خواهیم دید که این وابستگی به عایدات نفتی، چگونه در عمل امکان هرگونه برنامه‌ریزی بلندمدت برای ساختن یک اقتصاد خودکفا و همه‌جانبه را گرفت و خطر قطع تولید و فروش نفت تا به امروز همچون شمشیری بالای سر اقتصاد ایران باقی مانده است.

## فصل چهارم

چه با چکمه چه با مُشت

## پروژه تشکیل دولت متمرکز نیمه مستعمراتی

بسیاری از مدافعین رضاشاه تشکیل دولت متمرکز را از «خدمات» او به مردم ایران معرفی می‌کنند. این واقعیت دارد که برای نخستین بار در فاصله سال‌های ۱۳۰۴ تا ۱۳۲۰ بود که یک دولت متمرکز، با تمامی متعلقاتش مثل ارتش واحد، نظام اداری سراسری، آموزش سراسری همگانی و غیره در ایران مستقر شد.

پیش از آن، ساختار پراکنده و محلی حول سلطنت‌های ایلی در کشور حاکم بود. به این شکل که یک خاندان و ایل (مثلاً افشار یا قاجار) قدرت را در دست می‌گرفت و در مناطق مختلف آن را به شاهزادگان یا اشراف و خوانین محلی، که آن‌ها هم عمدتاً رؤسای ایل‌هایی مانند بختیاری، شاهسون و غیره بودند، می‌سپرد. امرای محلی موظف بودند به شاه، مالیات و در مواقع نیاز سرباز بدهند. این حاکمان محلی در مجموع از یک خودمختاری نسبتاً وسیع در نحوه اداره منطقه تحت حاکمیت‌شان برخوردار بودند. این وضعیت به ساختار سیاسی قدرت در ایران و به ساختار ارتش، خصلتی نامتمرکز و ایلی می‌داد.

نبود یک قدرت متمرکز و سراسری و تقسیم دستگاه سیاسی به قدرت‌های محلی و منطقه‌ای، از ویژگی‌های دولت‌های فئودالی است که با ساختار محلی و غیر سراسری اقتصاد فئودالی سازگاری داشت. اما یکی از ویژگی‌های اصلی نظام تولیدی سرمایه‌داری این است که تولید را از حالت درخود و محلی بیرون آورده و به آن خصلت سراسری و اجتماعی می‌دهد. تولید فئودالی محدود در یک روستا، شهر یا منطقه است و عمدتاً برای مصرف در همان منطقه صورت می‌گیرد. اما فرآیند تولید و کار تولیدی در نظام سرمایه‌داری، اجتماعی می‌شود. به این معنی که یک شبکه وسیع و سراسری کار، جهت تولید کالاها شکل گرفته و کالاها با هدف مبادله و انتقال به بازار، تولید می‌شوند. اجتماعی شدن تولید، ابتدا در محدوده یک کشور و بعد در سطح جهانی اتفاق افتاد. ایجاد «دولت-ملت» یعنی دولت متمرکز و «هویت ملی» -

که هر دو عمدتاً با خون و سرکوب مردم ساخته شدند- از پیامدهای سیاسی این نظام تولیدی است.

در ایران تا پیش از قرن ۱۹ میلادی ساخت اقتصادی و دولتی فنودالی و نامتمرکز ایلی مستقر بود. اما ورود سرمایه خارجی از سال‌های میانی قرن ۱۹ باعث گسترش روابط کالایی در بخش‌هایی از کشور شد. چنین نبود که ناگاه رضاخان میرپنج از صفوف فوج قزاق برآمد و برنامه و استراتژی تشکیل دولت متمرکز را به ایرانیان هبه کرد. ضرورت تشکیل چنین دولتی و تفکر و ایده‌های سیاسی مترادف با آن از سال‌ها قبل در بطن جامعه ایران شکل گرفته بود. رژیم رضاخان به این ضرورت تاریخی و اجتماعی پاسخ داد. آن هم یکی از بدترین جواب‌های ممکن و محتمل، یعنی دولت متمرکز نیمه‌مستعمراتی، پلیسی و فاشیستی. علل مختلف داخلی و بین‌المللی، اقتصادی، فکری و سیاسی زمینه و بستر را برای تشکیل چنین دولتی فراهم کردند.

به لحاظ اقتصادی، رشد سرمایه‌گذاری‌های امپریالیستی و گسترش تولید سرمایه‌دارانه، نیاز به یک نظم و اقتدار متمرکز و هم‌چنین زیرساخت‌های خاصی مثل شبکه حمل و نقل عمومی و دستگاه اداری مناسب داشت. امپریالیسم انگلستان پیشتر این نیاز را از طریق تشکیل و حمایت از قدرت‌های محلی مانند شیخ خزعل در عربستان (خوزستان امروز) و ارتش‌های مزدور مثل پلیس جنوب<sup>۱</sup> تأمین می‌کرد. اما چنان که در فصل پیش دیدیم در سال‌های پس از جنگ جهانی اول، پیش بردن چنین سیاست و استراتژی‌ای در ایران برای انگلیسی‌ها دشوار، پُرهزینه و با ریسک بالایی سیاسی همراه بود. به همین علت آن‌ها تأمین این ضرورت برای سرمایه‌گذاری بیشتر در ایران را در شخصیت و برنامه سیاسی رضاخان دیدند و از تشکیل چنین اقتداری توسط او

---

۱- پلیس جنوب (تفنگ‌داران جنوب ایران) نیروی مسلحی که انگلستان در سال‌های پایانی جنگ جهانی اول در مناطق تحت سلطه‌اش در جنوب ایران مستقر کرد. این نیرو در سال ۱۹۲۱ منحل شد و بقایای ایرانی آن به ارتش رضاخان پیوستند.

دفاع کردند. انگلستان همچنین به دنبال حمایت از یک دستگاه متمرکز سیاسی و یک ارتش منظم در برابر جنبش‌های متأثر از انقلاب بلشویکی شوروی در ایران بود و ماهیت ضد انقلابی رضاخان و رژیمش این خواست آن‌ها را تأمین می‌کرد.

همچنین سیر تحولات سیاسی و فکری در داخل ایران از انقلاب مشروطه تا روی کار آمدن سلسله پهلوی، به نحوی رقم خورد که یک آمادگی ذهنی و تمایل سراسری را برای تأسیس دولت متمرکز فراهم کرده بود. گرایش به استقرار نظم و برنامه‌ریزی اجتماعی متمرکز جهت مقابله با فقر، گرسنگی، شیوع بیماری و مرگ و میر و ناامنی اجتماعی - خصوصاً در راه‌ها و جاده‌های بین شهرها - در جامعه ایران از سال‌های پیش از مشروطه به وجود آمده بود.

ضمن این که آشنایی با اندیشه سیاسی غرب از سال‌های مشروطه، بحث و گرایش به تشکیل یک دولت کارآمد را در ذهن بخشی از روشنفکران مطرح کرد. قحطی و گرسنگی عمومی، شیوع مرگ و میر ناشی از بیماری‌های مسری و هرج و مرج و ناامنی سال‌های ۱۲۹۵ تا ۱۳۰۰ که ناشی از ناآرامی‌های جنگ جهانی اول بود، یک حمایت ضمنی عمومی را از استقرار نظم و اتوریته سراسری به وجود آورد.

به‌علاوه رضاخان در مورد تشکیل دولت متمرکز نیز مانند به قدرت رسیدنش، شانس استفاده از برخی از تحولات و رویدادها را پیدا کرد که در پروژه استقرار این دولت، بسیار به یاری‌اش آمد. مثلاً افزایش چشمگیر درآمد ناشی از نفت باعث نوعی بی‌نیازی دولت از مالیات‌های رایج مثل مالیات بر زمین شد و یا کثرت واردات کالاهای خارجی، بر درآمد گمرکات دولت افزود. این دو و برخی درآمدهای دیگر همچون رونق فروش زمین‌های دولتی (خالصه‌جات) به زمین‌داران بزرگ که ناشی از رشد کشاورزی تجاری بود، فاکتور منابع مالی برای پیش بردن چنین پروژه عظیمی را تأمین می‌کرد. فاکتورهایی که پیشتر نه وجود داشتند و نه امکان تحقق آن‌ها فراهم شده بود. بنابراین می‌بینیم که



تشکیل دولت متمرکز در ایران نه نتیجه اراده و «صلابت» رضاخان، بلکه برآمده از مجموعه‌ای از رویدادها، تصادفات و ضرورت‌های اقتصادی و تاریخی در یک دوره مشخص بود.

### سیاست سرکوب

رضاخان برای تحقق پروژه این دولت، نیاز به ایجاد تمرکز در قدرت سیاسی داشت. به این منظور، هم‌زمان باید کانون‌ها و گروه‌های متکثر و پراکنده یعنی قدرت‌های محلی و نیمه‌مستقل را از بین می‌برد و اقدامات لازم جهت ایجاد تمرکز قدرت در ساخت جدید دولت را انجام می‌داد. برای تحقق هدف اول، بیش از همه باید قدرت سیاسی، اقتصادی و نفوذ (۱) اقشار سنتی فئودال‌ها و شاهزادگان قاجار و اشراف، (۲) رؤسا و سران ایلات و عشایر و (۳) روحانیون شیعه را نابود و یا متزلزل و تضعیف می‌کرد.

رضاخان برای تضعیف اشرافیت سابق، قشر جدیدی از زمین‌داران بزرگ و سرمایه‌داران وابسته به امپریالیسم (بورژوازی بروکراتیک، بورژوازی کمپرادور) را از میان افسران ارتش و نزدیکان و وفاداران به خودش ایجاد کرد. در دولت او القاب و مناصب سابق که بیان نفوذ شاهزادگان و اشراف بودند، ممنوع اعلام شدند. اما او توانست بخش زیادی از اشراف و ملاکان سابق را به اتحاد و تبعیت از رژیم خودش بکشاند. هنگام نخست‌وزیری تعدادی از آن‌ها همچون سردار اسعد بختیاری را به کابینه‌اش دعوت کرد. هر چند بعدها سر اکثر آن‌ها را به طرق مختلف زیر آب کرد. همچنین بخش‌های زیادی از طبقات حاکمه پیشین در ایران، از ترس خطر انقلاب و بلشویسم، به سمتگیری با رضاخان و سلطنت او تن دادند. لورن این مساله را به این شکل تحلیل کرد که:

علت اصلی حمایت احزاب دست راستی از رضاخان که علاقه خاص شخصی یا سیاسی به او ندارند و یافتن اکثریت محکمی برای او در مجلس، اعتقاد آنان به این موضوع است که او دولتمردی است که

برای محافظت و نجات این کشور از بلشویکی شدن و تحریکات خیانت‌آمیز انقلابیون مسکو، مناسب‌تر از همه و در بهترین موقعیت است. (صباحی ۲۷۲)

در مورد عشایر نیز ارتش رضاخان به سرکوب خونین و بی‌رحمانه آنها در مناطق مختلف، به ویژه لرستان، بختیاری، فارس، آذربایجان و شمال کردستان پرداخت. دولت پهلوی اول عشایر را با سیاستی به نام تخت قاپو کردن، وادار به یک‌جانشینی اجباری کرد. چیزی که با مخالفت عشایر روبه‌رو شد و پاسخ ارتش رضاخان هم گلوله و بمباران و اعدام و زندان بود.

سرکوب عشایر با مختصات ایدئولوژی ناسیونالیستی و مدرنیستی پهلوی اول هم خوانایی داشت. رضاخان برای اجرای برنامه سیاسی اش یعنی دولت متمرکز و تأسیس کشور مدرن با هژمونی فرهنگ فارسی، عشایر و ایلات را منشاء جداسری‌های بسیاری از دولت و ایدئولوژی رسمی آن می‌دید. به باور او فرهنگ و زبان‌های غیرفارسی عشایر و ایلات، وفاداری وراثتی‌شان به سران عشایر به جای وفاداری به دولت و «وطن»، نحوه زندگی «غیر متمدن» و جابه‌جایی‌های مداوم که تسلط و حضور دولت بر آنها را غیر ممکن می‌کرد، همگی تضادهای جدی بر سر راه اجرای برنامه‌های او و رژیمش بودند. بنا به ادعا و قولی، اکثر نخبگان سیاسی شهری در مورد ضرورت انقیاد عشایر و مطیع کردن سران آنها اتفاق نظر داشتند و بسیاری از احزاب و سازمان‌های سیاسی مقطع انقلاب مشروطه برای حل مسأله عشایر یا چنان که برخی از آنها معتقد بودند «خلاص شدن از شر این میراث گله‌های تُرکی-مغولی» به سیاست اسکان و یک‌جانشینی باور داشتند. (نظام‌مافی ۱۳۶۱: ۱۵۹-۱۶۱)

در مورد سوم یعنی روحانیت هم دولت پهلوی اول، برخی از منابع نفوذ روحانیت در جامعه را محدود کرد. ایجاد وزارت دادگستری با قوانین جدید و شکستن انحصار روحانیت در امر قضاوت، گسترش نظام آموزشی و مدارس

جدید و غیره از این دست اقدامات محدودکننده بود.<sup>۱</sup>

مهم‌ترین اقدامات رضاخان برای ساخت جدید دولتی عبارت بود از: تأسیس ارتش واحد، ایجاد دستگاه اداری (بروکراسی) جدید، تمرکز منابع مالی دولت، راه‌اندازی و گسترش شبکه حمل‌ونقل سراسری، ایجاد و اجبار «هویت مشترک» و ملت‌سازی، یک‌دست‌سازی لباس و پوشش و آداب عمومی.

در فصل‌های بعدی به ابعاد مختلف این موضوعات خواهیم پرداخت و در این قسمت فقط اشاره‌ای به دو عنصر اصلی این پروژه یعنی ارتش و دستگاه اداری خواهیم کرد.

### بروکراسی و سازمان ارتش

بروکراسی رضاشاهی با تأسیس وزارت‌خانه‌های جدید و افزایش تعداد کارمندان دولت آغاز شد. دولت او در سال ۱۳۲۰ نزدیک به نود هزار کارمند غیر نظامی داشت. (فوران ۱۳۸۳: ۳۲۳) تشکیل این بروکراسی نیازمند آموزش و تربیت نسل جدیدی از کارمندان بود و به همین علت رضاشاه برنامه گسترش نظام آموزشی و مدارس جدید را پیش برد. (ماتی ۱۳۸۷)

اما ارتش مهم‌ترین ابزار سیاسی و ایدئولوژیک او هم برای رسیدن به قدرت و هم برای پروژه دولت‌سازی‌اش بود. رضاخان در دوران وزارت جنگ، تمامی نیروهای مسلح دولتی شامل بریگارد مرکزی، بریگارد قزاق، فوج ژاندارمری و بقایای پلیس جنوب را در یک ارتش متحد ادغام کرد و با قلندری و تهدید نهادهای مالی، بودجه ارتش را افزایش داد. در تمام سال‌های سلطنتش جایگاه ارتش و افسران نظامی، تثبیت و تقویت شد.

دیکتاتوری رضاخان نه تنها بسیاری از طرح‌های اصلی‌اش در استقرار و تثبیت دولت متمرکز نیمه‌مستعمراتی را از طریق ارتش و با نقش مرکزی ارتش

پیش برد، بلکه بسیاری از نهادهای سازمانی و فعالیت‌های زیربنایی و اقتصادی او با اهداف نظامی و برای خدمت به ارتش بود. مثلاً هدف اصلی احداث راه‌آهن، دستیابی ارتش به مناطق محل زندگی عشایر بود. یا سازمان ثبت احوال کشور و اجبار همگان به گرفتن شناسنامه، برای مشخص شدن هویت و تعداد افراد هر خانواده شهری و روستایی برای اعزام فرزندان‌شان به خدمت سربازی بود.

همچنین تصویب قانون نظام وظیفه اجباری، دو نهاد ایلات و روحانیت را به لحاظ سیاسی زیر ضرب برد. نخست این که دست داشتن سران و رؤسای ایلات در تصمیم‌گیری برای اعزام سرباز در مواقع نیاز را سلب کرد و تمام مردان هجده سال به بالای عشایر و ایلات بدون توجه به نظر و فرمان بزرگان و سران‌شان موظف به رفتن به خدمت سربازی بودند. دیگر این که رضاشاه با فشار آوردن برای لغو معافیت طلاب علوم دینی، نوعی از تحمیل اراده سیاسی دولت مرکزی به نهاد روحانیت و مدارس دینی و حوزه‌های علوم دینی را اجرا کرد.

بودجه ارتش از ۱۱۲ میلیون ریال در ۱۳۰۷ به ۵۹۳ میلیون ریال در ۱۳۲۰ افزایش یافت. (بابر. ۱۳۶۹: ۹۲ و ۹۶) در ایالات و استان‌ها، فرماندهان ارتش به عنوان نماینده شخص شاه، قدرتی برتر از استانداران و فرمانداران دولتی داشتند و استانداران به شرط تبعیت از فرماندهان نظامی به این مقام منصوب می‌شدند.

در حالی که گرسنگی، فقر و بیماری‌های عمومی وضعیت غالب اکثریت مطلق مردم بود، چهل درصد بودجه کل اقتصاد در دوران رضاشاه به ارتش اختصاص داشت. آن هم ارتش و پلیسی که مهم‌ترین وظیفه‌اش حفظ و تثبیت رژیم استبدادی و دولت طبقات مرتجع و سرکوب و شکنجه و کشتار مردم و انقلابیون بود. بسیار شبیه وضعیت فعلی جمهوری اسلامی که با وجود فقر و بیکاری و فلاکت عمومی، بخش مهمی از بودجه کشور را صرف پروژه‌های

ارتجاعی امنیتی، نظامی، تسلیحاتی و هسته‌ای اش می‌کند.

طرفداران دیروز و امروز رضاخان، سیاست میلیتاریستی او را با شعار «حفظ مرزها» توجیه می‌کنند. اما کارکرد اصلی ارتش رضاخانی، تثبیت رژیم او از طریق سرکوب جنبش‌های اجتماعی و انقلابی مثل جنبش جنگل و قیام لاهوتی، سرکوب و قتل عام ایلات و عشایر، حذف رقبای سیاسی رضاخان مثل شیخ خزعل و اسماعیل آقا سیمکو بود. ارتش او مثل هر ارتش ارتجاعی دیگری، ستون فقرات دولت طبقات ستمگر یعنی فئودال‌ها و سرمایه‌داران وابسته به امپریالیسم بود.

در پوشالی بودن ماهیت این ارتش همین بس که تا زمانی که به کشتار مردم و انقلابیون و سرکوب رقبای سیاسی شاه می‌پرداخت، مقتدر و کارآمد بود، اما در نخستین و تنها رویارویی اش با قوای متفقین در شهریور ۱۳۲۰، در کمتر از چند روز از هم پاشید و توان حداقل مقاومت را هم نداشت. استغافی کرونین<sup>۱</sup> از پژوهشگران صاحب‌نظر در تاریخ سال‌های سلطنت پهلوی اول، در مورد ماهیت ارتش رضاخان می‌گوید: «تلاش بسیار طی دو دهه برای ایجاد یک ارتش نوین... عملاً به پیدایش سپاهی انجامید که از لحاظ نظامی ناکارآمد، از نظر ساختاری ضعیف، عمیقاً سیاست‌زده و هزینه‌های آن بسیار فراتر از تحمل اقتصاد کشور بود» (کرونین ۱۳۸۷: ۶۴)

برای جمع‌بندی از مباحث این قسمت باید بگوییم که تأسیس دولت متمرکز در ایران، امری بی‌پیشینه و برآمده از «نبوغ و اراده پولادین» رضاخان نبود. از مدت‌ها قبل، ضرورت تشکیل چنین ساختاری در جامعه حس می‌شد. در واقع یک ضرورت و فشار اقتصادی و سیاسی برای نظم بخشیدن به ساختار قدرت در کشور وجود داشت و رضاخان با ترکیبی از شانس، اتفاق و انگیزه‌های شخصی به این ضرورت جواب داد. آن هم تقریباً به بدترین شکل ممکن. چرا که این دولت هم وابسته به نظام امپریالیستی بود و رضاشاه در

واقع دولت پراکنده نیمه مستعمراتی را به دولت متمرکز نیمه مستعمراتی تبدیل کرد. هم به استقرار سنت سیاسی، دولت نظامی و پلیسی در ایران منجر شد - چیزی که در رژیم محمد رضاشاه و جمهوری اسلامی نیز به نحوی ادامه یافت- و هم تضادهایی مثل مسأله ملی و ستم ملی که پیش از آن در ایران وجود نداشت را ایجاد کرد.

همچنین باید تأکید کرد که بسیاری از اقدامات رضاشاه مثل ساخت راه آهن و شبکه حمل و نقل سراسری، دستگاه اداری و وزارت خانه های جدید، ارتش متحد، ثبت احوال، گسترش مدارس جدید و غیره که از سوی طرفداران سابق و امروزی اش به عنوان «خدمات او به ملت ایران» معرفی می شوند، در واقع پیامدها و محصولات فرعی پروژه سیاسی اصلی او یعنی گسترش نفوذ و سلطه سلطنت و رژیمش به سراسر کشور از طریق تشکیل دولت متمرکز وابسته به امپریالیسم بود و نه با هدف و انگیزه خدمت به مردم. اکثریت مردم ایران در سال های سلطنت رضاشاه الویت های دیگری مثل بهداشت، آموزش، تغذیه و کار داشتند که همگی در سایه الویت اول رژیم رضاخانی یعنی تقویت ارتش و پلیس سیاسی قرار گرفتند.

## فصل پنجم

ریچ کینگ و دوستان در سرزمین خوانین

## ماهیت طبقاتی دولت رضاشاه

دولت در جامعه طبقاتی، نهادی بی طرف نیست. هر دولتی ابزار اعمال اراده و هژمونی یک طبقه بر دیگر طبقات است. این که مردم در چه بستر اجتماعی به تولید می پردازند و روابط تولیدی<sup>۱</sup> حاکم بر آن جامعه چیست، تأمین کننده خواست، منافع و اراده طبقه حاکم است.<sup>۲</sup> تازمانی که جامعه بشری به طبقات تقسیم شده و گذار به جهان بدون طبقه یعنی کمونیزم صورت نگرفته است، همواره دیکتاتوری دولتی یک طبقه در جامعه حاکم است. دیکتاتوری به این معنی که دولت با اتکا به نیروی های مسلح، ایدئولوژی و فرهنگ مسلط و نهادهای اجرایی، قضایی و تبلیغاتی اش در راه حفظ منافع طبقه حاکم، بازتولید و تداوم شیوه تولید جاری در جامعه، توجیه وضع موجود و سرکوب اعتراضات و شورش های مخالفین عمل می کند.

با این مقدمه باید گفت دولت رضاشاه اساساً حامی منافع طبقه زمین داران و مالکان بزرگ، سرمایه داری نوپای وابسته به امپریالیسم (سرمایه داری کمپرادور، سرمایه داری بروکراتیک) و روابط تولیدی و اقتصادی وابسته به نظام سرمایه داری جهانی و امپریالیستی بود.

اما از آنجا که رضاشاه از دل جناح های کلاسیک طبقه حاکم یعنی اشرافیت قاجار، سران و رؤسای ایلات قدرتمند و فئودال های بزرگ برنیامده بود، اتکایش به چهره ها و نیروهایی بود که همراه با او می خواستند به قشر جدیدی از طبقات حاکم در ایران تبدیل شوند. فرماندهان ارتش و پلیس

۱- روابط تولیدی در هر جامعه ای عبارت است از سه جزء: مالکیت بر ابزار تولید، روابط بین مردم در پروسه تولید و توزیع محصولات و ثروت تولیدشده در جامعه.

۲- دیکتاتوری در اینجا به معنای خاص کلمه یعنی رژیم مبتنی بر خفقان، سرکوب، شکنجه و زندان نیست بلکه به معنای اعمال اراده یک طبقه بر طبقه دیگر است. همان طور که مارکس واژه دیکتاتوری پرولتاریا را به کار برد. هر دولتی الزاماً ابزار دیکتاتوری یک طبقه اجتماعی است.



سیاسی و بخش‌های بالای طبقه در حال گسترش خرده‌بورژوازی جدید شهری (طبقه متوسط) از این دست بودند.

نسبت این قشر جدید از مالکان بزرگ و سرمایه‌داران کمپرادور با اقشار کلاسیک طبقات حاکم در ایران، نسبت وحدت و تحدید بود. یعنی رضاشاه و دولتش اساساً روابط و نظام فئودالی حاکم، موقعیت زمین‌داران بزرگ و بورژوازی در حال گسترش و وابسته به امپریالیسم را پذیرفتند، اما در عین حال به دنبال تثبیت موقعیت و جایگاه خودشان به عنوان قشر تازه به قدرت و نان و نوا رسیده هم بودند. از این نظر رضاشاه و دولتش در مواردی موقعیت و نفوذ اقشار سنتی را محدود کردند اما نه به نفع منافع و موقعیت توده‌های مردم بلکه به نفع موقعیت و نفوذ خودشان به عنوان قشر جدیدی در طبقات حاکم در ایران.

### فئودالیسم

شیوه تولید غالب در ایران سال‌های پیش از روی کار آمدن رضاخان و تأسیس سلسله پهلوی، نظام تولیدی فئودالی بود. نظامی که در آن طبقه فئودال‌ها - شامل اقلیت اشراف زمین‌دار، مالکان بزرگ، رؤسای ایلات و عشایر و روحانیون با نفوذ - اکثریت دهقانان بی‌زمین یا کم‌زمین را مورد استثمار قرار می‌دادند. درحالی‌که تمام فرآیند تولید محصول توسط دهقانان صورت می‌گرفت، ارباب به علت مالکیت بر زمین، آب، بذر، ابزارآلات و غیره در پایان صاحب سه پنجم یا چهار پنجم محصول می‌شد و دهقان فقط یک پنجم از کل محصول را دریافت می‌کرد. علاوه بر این دهقان باید بیگاری و انواع مالیات به ارباب می‌پرداخت و همواره در معرض ستم و تحقیر و خشونت ارباب یا مشاورانش هم بود.<sup>۱</sup> بیگاری‌هایی مثل بنایی، نهرسازی، راه‌سازی، کار زراعتی در باغ‌ها و زمین‌های ارباب.

۱- در مورد روابط بین ارباب و رعیت در نظام فئودالی دوره قاجار و بعد از آن رجوع کنید به (لمبتون ۱۳۶۲)

همچنین در مناطق مختلف انواع گوناگون مالیات باید از سوی دهقانان به مالکین داده می‌شد. مالیات از محصولات دامی و کشاورزی، حیوانات، هیزم، چهارپایان و غیره. در مناطقی نیز حق «شب اول» رایج بود که طبق آن، اولین رابطه جنسی همسر رعایا، حق ارباب یا پسران او بود. رعیت باید معادل این حق را به صورت پولی یا بیگاری به ارباب می‌پرداخت و در صورت تمایل ارباب یا پسرانش به این رابطه، دهقان باید به آن تن می‌داد. این مساله بیشتر نوعی نماد بود از «برتری» اربابان بر دهقانان و این که خشونت فیزیکی، زورگویی و تحقیر جزئی از روابط تولیدی در این شیوه تولید بود که توسط ارباب و نزدیکان و مشاورانش علیه دهقانان اعمال می‌شد. تصویری از آن چه که توسط دولت، خوانین و مباشرین ارباب‌ها علیه دهقانان در سال‌های پس از انقلاب مشروطه و سال‌های ابتدایی دوران پهلوی اول اعمال می‌شد را می‌توان در رمان *رؤز سیاه کارگر* نوشته احمدعلی خداداده پیدا کرد. (خداده ۱۳۹۵)

از سال‌های پایانی قرن ۱۹ میلادی و با افزایش ورود سرمایه امپریالیستی (به ویژه انگلستان و روسیه تزاری) به ایران، شاهد گسترش برخی از شکل‌های تولید کالایی و نظام پولی به ویژه در بخش کشاورزی و تجاری بودیم. بنابراین تضاد اساسی جامعه ایران، تضاد میان اکثریت دهقانان و کشاورزان با اقلیت اشراف و مالکان بزرگ و شرکت‌ها و سرمایه‌داران امپریالیست حامی آن‌ها بود. هرگونه تحول اقتصادی و اجتماعی عمیق و رو به جلو و به نفع مردم، نیازمند در هم شکستن تسلط بزرگ‌مالکان بر عرصه تولید کشاورزی و حل مسأله ارضی به نفع دهقانان بود. کاری که رضاشاه و دولتش هیچ‌گاه نکردند.

مبلغین و مدافعین رضاخان مدعی‌اند که «او به علت سرکوب برخی از مالکان و سران ایلات و عشایر، فئودالیسم را محدود کرد». اما این قبیل نتیجه‌گیری‌های بی‌پایه و دلخواهی به درد تاریخ‌بافی در مستندهای شبکه من و تو می‌خورد و نه دید علمی به تاریخ. چرا که رضاخان فقط با آن دسته از فئودال‌ها،

اشراف سابق و سران ایلات و عشایر در افتاد که از به رسمیت شناختن سلسله و دولت او و تبعیت از او سر باز می‌زدند. او در تمام سال‌های وزارت و سلطنتش هیچ اقدام موثر و قابل توجهی علیه روابط تولیدی فئودالی و به نفع دهقانان انجام نداد و اساساً ترکیب و ساختار روابط میان ارباب و رعیت را دست‌نخورده باقی گذاشت. خودش به بزرگ‌ترین زمین‌دار و فئودال ایران تبدیل شد و مالکیت بیش از دو هزار روستا را غصب کرد. بسیاری از نظامیان طرفدار و نزدیک به شاه تبدیل به مالکان بزرگ شدند. تعداد نمایندگان مجلس که خودشان زمین‌دار و فئودال بودند افزایش پیدا کرد. (آبراهیمان ۱۳۸۹: ۱۴۲)

زمین‌داران برای حفظ قدرت سیاسی و موقعیت اجتماعی‌شان، یا خود یا فرزندان‌شان به کارمندی دولت روی آوردند. کارمندی اگرچه درآمد بالایی نداشت اما تنها راه نزدیک شدن به قدرت مرکزی و پیشروی به سوی مقامات سیاسی و طبقه حاکم و ممتاز محسوب می‌شد. (شجعی ۱۳۷۲. جلد ۴: ۱۸۳-۱۸۵) مصوبات مجلس‌های پنجم و ششم در مورد مسأله ارضی هیچ خللی به مناسبات ارضی و فئودالی موجود وارد نکرد و در نهایت به تقویت موقعیت اربابان و مالکان زمین از طریق قانون منتهی شد. (قفلی ۱۳۷۹: ۱۳۴-۱۳۸)

وجه دیگری از ماهیت طبقاتی دولت رضاشاه ایجاد یک قشر سرمایه‌داران وابسته به دولت و با مرکزیت دولت بود. این قشر عموماً از نظامیان و کارمندان رده‌بالای (بروکرات‌ها) وفادار به شاه تشکیل شد که اکثراً هم زمین‌دار و مآلک بودند و هم در دلالتی و سرمایه‌رئایی نقش داشتند. در واقع، دولت رضاشاه نوعی وحدت سرمایه تجاری و رئایی با نظام فئودالی اقتصاد بود. رشد روابط کالایی همزمان با حفظ اساس و بقایای فئودالیسم.

تمرکز درآمدها و شریان‌های اصلی اقتصاد در دست دولت، هم امکان پیش بردن پروژه استقرار و تشکیل دولت متمرکز را به رضاخان داد، هم قشر جدیدی از بورژوازی کمپرادور را به وجود آورد و هم به گسترش وسیع فساد اقتصادی در ساختار دولت منجر شد. درآمد دولت از ۲۴۶ میلیون ریال

در سال ۱۳۰۵ به ۳۶۱۰ میلیون ریال در سال ۱۳۲۰ افزایش یافت. (آبراهامیان ۱۳۸۹: ۱۳۲)

راه‌های تأمین هزینه‌های مورد نیاز دولت عبارت بودند از: درآمد حاصل از فروش امتیاز نفت به انگلستان، انحصار منابع درآمدزا مثل گمرکات، سیاست‌های جدید مالیاتی و افزایش مالیات، فروش خالصه‌جات (زمین‌های دولتی) به اқشار جدید زمین‌داران بزرگ که سهم فرماندهان ارتش و رؤسای شهربانی (نظمیه) در آن بسیار زیاد بود.

قوانین جدید ثبت اسناد و تبدیل شدن زمین به کالای قابل مبادله و حضور نظامیان در ایالات و شهرستان‌ها به عنوان استاندار و والی باعث شد که نظامیان به صاحب زمین شدن علاقه‌مند شوند. مثلاً فردی به نام حسن امیرعلائی که در ۱۳۰۸ به عنوان سرهنگ دوم خدمت می‌کرد، بعدها مورد غضب شاه واقع شد و پس از تبعید رضاشاه در ۱۷ مهر ۱۳۲۰ در روزنامه تجدد نوشت: «کلبه اموال شخصی‌ام که بهای آن بیش از پانصد هزار تومان بود را شاه ضبط کرد». (مکی ۱۳۶۱. ج ۴: ۴۶۴) باید توجه داشت که در آن مقطع و نسبت به ارزش و بهای مایحتاج اصلی زندگی مردم مثل آرد و گوشت و لبنیات، این رقم بسیار بسیار بالایی است.

### وضعیت دهقانان

در سال ۱۳۰۴ دو قانون در مورد مالیات ارضی یکسان در سراسر کشور تصویب شد که بنا به نظر کارشناسان تاریخ مسائل ارضی و دهقانی در ایران معاصر، عملاً بار مالیات دهقانان را سنگین‌تر می‌کرد. (لمبتون ۱۳۶۲: ۳۴۰) در سال ۱۳۱۴ قانون دیگری درباره کدخداهای روستاها به تصویب رسید که عملاً تصریح می‌کرد کدخدا باید امور را مطابق دستور مالکین اداره کنند. (همان ۳۴۹-۳۵۰)

تا سال ۱۳۱۳ ملاکان بزرگ ۸۰ درصد زمین‌های کشاورزی را در اختیار

داشتند، دولت ۱۰ درصد و ۱۰ درصد هم اراضی وقفی بود. (کدی ۱۳۶۹: ۱۶۱)

بار اصلی ثروتمند شدن رضاشاه و شاهزادگان «ژن خوب» و امرای ارتش و زمین‌داران بزرگ، بر دوش مردم فقیر جامعه و در رأس آن‌ها دهقانان و کارگران بود. افزایش مالیات یکی از اصلی‌ترین منابع تأمین درآمد دولت رضاشاه بود. درحالی‌که درآمد دولت از محل مالیات‌ها در سال ۱۹۲۲ (۱۳۰۱) چهل و چهار میلیون قران بود، این رقم در سال ۱۹۲۸ (۱۳۰۸) به شصت و هشت میلیون رسید و مالیات‌های غیر مستقیم از هفت میلیون به نود میلیون افزایش پیدا کرد. (سلطان‌زاده ۱۳۸۸: ۱۱۵)

دهقانان کم‌زمین و بی‌زمین در بدترین شرایط اقتصادی و رفاهی و بهداشتی زندگی می‌کردند. در استان‌های گیلان و ارومیه هشتاد درصد دهقانان کمتر از دو جریب (کمتر از یک هکتار) زمین داشتند و هفتاد و پنج درصدشان قادر به تأمین مایحتاج زندگی نبودند. (همان ۱۰۵) در برخی از مناطق جنوب و جنوب شرقی ایران، کشاورزان و خانواده‌هایشان چند ماه از سال را با خوردن آرد هسته خرما، ملخ خشک‌شده و علف طی می‌کردند. (به نقل از جامی ۱۳۶۲: ۱۳)

### بورژوازی دولتی و کمپرادور

دولت از سال‌های ۱۳۰۹ به بعد تمایل بیشتری برای نفوذ در اقتصاد و سرمایه‌گذاری داشت. به موجب قانون ۶ اسفند ۱۳۰۹ تجارت خارجی به انحصار دولت در آمد. اما در بسیاری از موارد دولت آن را به «شرکت‌های خصوصی» واگذار کرد که عموماً در اختیار نورچشمی‌ها و «خودی»های نوکسیه قرار گرفت. آن‌ها هم شرکت‌های انحصاری برای خرید و فروش چای، قند، تریاک، ابریشم، سیگار، پنبه، گندم، خشکبار، کتیرا و غیره به وجود آوردند. (لمبتون ۱۳۶۲: ۳۴۱)

بانک‌های وابسته به دولت تأسیس شدند که سهم مهمی از سرمایه‌گذاری‌های

مختلف در شاخه‌های صنعت، تجارت، حمل و نقل و غیره را بر عهده داشتند. دولت وام و اعتبارات مالی بلندمدت با بهره‌های پایین در اختیار نزدیکان دربار و نظامیان یا زمین‌داران بزرگ می‌گذاشت. حال آن که زمین‌داران کوچک، بازاریان خرده‌پا و کارگران با وام‌های کوتاه‌مدت با بهره‌های بالا روبه‌رو بودند. (کدی ۱۳۶۹: ۱۶۰)

وضعیت کار و معیشت کارگران هم بهتر از دهقانان نبود. دست‌مزدهای پایین، ساعات کاری بالا، مالیات‌های سنگین بر کالاهای مصرفی به خصوص قند و چای، انتقال اجباری به مناطق مالاریاخیز مازندران و شرایط نامساعد کاری که به نقل از گزارش سالانه وزارت خارجه بریتانیا در ۱۹۳۴ عملاً به بردگی شباهت داشت (آبراهامیان ۱۳۸۴: ۱۹۹)

همچنین در گزارش سال ۱۹۳۵ همین وزارت‌خانه آمده رضاشاه که املاک زیادی در مازندران داشت، برای افزایش قیمت بهای زمین‌های مازندران به تأسیس کارخانه و هتل و تفریحگاه در این مناطق پرداخت و برای تأمین نیروی کار ارزان قیمت این کارخانه‌ها، به بیگاری کشیدن از مردم و سربازان وظیفه و حتی آدم‌ربایی از کارگران نساجی اصفهان متوسل شد. سفارت بریتانیا گزارش داد که کارخانه‌های او با کار بدون مزد، سر پا مانده‌اند. (آبراهامیان ۱۳۸۹: ۱۴۱)

این بخش را با نقل قولی از آرتور میلیسپو کارشناس مالی آمریکایی در ایران عصر رضاشاه به پایان می‌بریم. میلیسپو در سال ۱۳۲۱ دربارهٔ میراث رضاشاه نوشت:

حکومتی فاسد، محصول فساد و برای فساد است. سیاست مالیات‌بندی شاه به شدت واپس‌گرایانه بود طوری که موجب افزایش هزینهٔ زندگی و فشار بر طبقات فقیر شد. . . به طور کلی او کشور را دوشید، دهقانان، ایلات و عشایر، کارگران را از پای درآورد. . . در شرایطی که

فعالیت‌هایش طبقه جدیدی از سرمایه‌داران، تجار، صاحبان انحصار، پیمانکاران و نورچشمی‌های سیاستمداران را به ثروت رسانده بود، تورم و مالیات‌هایی از این دست، سطح زندگی توده‌ها را پایین آورد.<sup>۱</sup>

---

1- A Millspaugh, 1946. Americans in Persia. Washington DC Brookings Institution Press pp 34, 84

## فصل ششم

خانه‌ای از شن و مه



## درباره الگوی توسعه پهلوی اول

بیشترین تبلیغات طرفداران رضاشاه در مورد عملکرد و «خدمات ایران‌سازش» مربوط به فعالیت‌های او در احداث و گسترش زیرساخت‌های اولیه توسعه مثل راه‌آهن، جاده‌ها، خیابان‌ها، نهادهای اجرایی و حقوقی و برنامه‌ریزی جدید، صنایع و فعالیت‌هایی از این دست است. این باور حتی در میان چهره‌های غیر سلطنت‌طلب و برخی مبلغین جمهوری اسلامی هم رواج دارد.<sup>۱</sup> پیش از پرداختن مشخص به الگوی توسعه رضاخانی و تبعات آن در تاریخ معاصر ایران، دو نکته را باید در نظر داشت:

نخست این که این قبیل اقدامات رضاخان را نمی‌توان در چهارچوب «تدبیر و اراده پولادین» یا ژن خوب «آریایی» او توضیح داد. نگرش علمی از این برنامه توسعه، نشان می‌دهد که باید آن را در یک بستر گسترده منطقه‌ای و جهانی تحلیل کرد. بستری که اساساً از یک ضرورت سیاسی یعنی دولت متمرکز مورد حمایت بریتانیا در مقابل اتحاد شوروی و ضرورت‌های اقتصادی مرتبط با رشد روابط سرمایه‌داری و نفوذ سرمایه‌امپریالیستی به کشورهای تحت سلطه مانند ایران ناشی می‌شد. عجیب نیست که تقریباً در همین فاصله زمانی (۱۹۱۷ تا ۱۹۴۵) در بسیاری از کشورهای فئودالی و نیمه فئودالی در آسیا و حتی اروپای شرقی و شمالی شاهد عروج شخصیت‌های نظامی-توسعه‌گرا شبیه رضاخان هستیم. ویژگی مشترک همگی شان روحیه خشن استبدادی و ضدیت با شوروی و کمونیست‌ها است. دیکتاتورهای سرکوبگری همچون مانریم<sup>۲</sup> (۱۸۶۷-۱۹۵۱) در فنلاند، محمد نادرشاه (۱۸۸۳-۱۹۳۳) در افغانستان، بوریس سوم (۱۸۹۴-۱۹۴۳) در بلغارستان، آتاتورک در ترکیه، پیلسودسکی<sup>۳</sup>

۱- برای مثال نگاه کنید به: به بحث‌های صادق زیباکلام (زیباکلام ۱۳۹۸) و حسین کمالی استاد دانشگاه کلمبیا در برنامه پرگار بی‌بی‌سی در مورد رضاشاه در مورخ ۳۱ آگوست ۲۰۱۱

2- Mannerheim

3- Pilsudski

(۱۸۶۷-۱۹۳۵) در لهستان، چیان کای شک در چین و غیره.

بنابراین اقداماتی از نوع برنامه‌های توسعه رضاخانی حتی قبل از او و با عمق و وسعت بیشتری در چندین کشور منطقه مثل ترکیه، افغانستان، مصر و غیره انجام شد. به عنوان مثال درحالی که مبلغین رضاشاه او را پیشگام چنین فعالیت‌هایی در منطقه می‌دانند، دانشگاه کابل مدت‌ها پیش از دانشگاه تهران تأسیس شده بود و فعالیت‌های راه‌سازی و توسعه ترکیه آتاتورک یا مصر به مراتب گسترده‌تر از ایران زیر چکمه‌های رضاخان بود. (فوران، ۳۵۳)

نکنه دوم این که بیایید تصور کنیم چقدر مضحک است مثلاً شصت یا هفتاد سال دیگر آدم‌هایی باشند که اکبر هاشمی رفسنجانی را به خاطر پروژه‌هایی مثل سدسازی، پتروشیمی، دانشگاه آزاد و حتی محمود احمدی‌نژاد را به خاطر گسترش موبایل ایرانسل و ساترفیوژهای هسته‌ای و غیره ستایش و تقدیس کنند! و این قبیل اقدامات آن‌ها را بدون توجه به آن‌چه که بر طبقات فرودست مردم و زحمتکشان و بر کل ساختار اقتصادی جامعه گذشت، سرآغاز رفاه مردم و آبادانی کشور معرفی کنند! این دقیقاً همان کاری است که امروزه از سوی مبلغین و ستاینندگان رضاخان با آن روبه‌رویم.

واقعیت این است که نتایج حاصل از برنامه توسعه رضاخانی به اضافه اقدامات سیاسی و فرهنگی او همچون ساختن ایدئولوژی دولت-ملت پان‌ایرانیستی و پان‌آریایی، کشف حجاب و غیره برای ایران نه تنها یک جهش و «منشأ خدمات دوران‌ساز» نبودند، بلکه سنگ بنای نوعی توسعه کج و معوج، ناکارآمد و وابسته به امپریالیسم شد که هم در زمانه خودش هزینه‌های بسیار و فقر و گرسنگی را به دهقانان و زحمتکشان جامعه تحمیل کرد و هم تضادهای عمیق ملی، سیاسی و اجتماعی را به وجود آورد که عموماً منشأ تبعات و نتایج منفی شدند.

در مقابل، ما از الگوی توسعه چین مائوئیستی (۱۹۴۹-۱۹۷۶) دفاع می‌کنیم که

پیشرفته‌ترین و موفق‌ترین برنامه توسعه همه‌جانبه و مردم‌محور تجربه‌شده در کشورهای تحت‌سلطه است. جمهوری خلق چین با رهبری مائوتسه‌دون در مدت کوتاهی توانست جهش‌های بی‌سابقه تاریخی و بلند در مسیر رهایی تمامی جامعه (و نه یک طبقه، قشر، ملت و محدوده جغرافیایی خاص) را تجربه کند. مائو با به کار بردن روش علمی ماتریالیسم دیالکتیکی، تحلیل مشخص از شرایط مشخص جامعه چین و نیازمندی‌های آن، جمع‌بندی از کاستی‌های الگوی توسعه اتحاد شوروی سال‌های لنین و استالین و اتکا به نیرو و انگیزه توده‌های آگاه مردم تحت رهبری حزب کمونیست، توانست نوعی از توسعه و رشد اقتصادی و اجتماعی را ایجاد کند که هدف آن رفع نیازهای مردم، مبارزه با تبعیض و عقب‌ماندگی اقتصادی و فرهنگی و دگرگونی کیفی و عمیق توده‌ها و جامعه در مسیر انقلاب کمونیستی بود.<sup>۱</sup>

امروزه دولت سوسیالیستی نوین با اتکا به سنتز نوین کمونیسم می‌تواند به سطوح بالاتر و موفق‌تری از مدل توسعه چین مائوئیستی دست بیابد. اما صرفاً در مقام مقایسه دو الگوی تقریباً هم‌زمان از دو جامعه عقب‌افتاده تحت سلطه امپریالیسم، در این بخش فقط به مقایسه توسعه رضاخانی با توسعه مائوئیستی به صورت بسیار فشرده و خلاصه می‌پردازیم.

### ویژگی‌های برنامه توسعه رضاخانی

مجموعه اقداماتی که رضاخان از سال‌های وزارت جنگ و بعد نخست‌وزیری و سپس پادشاهی‌اش در مورد ساختن و احداث نهادهای اجرایی و صنعت و زیرساخت‌های اقتصادی انجام داد اساساً چهار ویژگی داشتند:

(۱) در خدمت به پروژه دولت متمرکز بودند.

(۲) بدون برنامه‌ریزی واحد و فاقد توازن و انسجام بودند.

---

۱- در مورد الگوی توسعه چین سوسیالیستی نگاه کنید به: (لوتا ۱۳۹۴: ۱۱۲-۱۱۴)، (لوتا ۱۳۸۶: ۹-۶۱)، (بتلهایم ۱۳۵۸)، (بتلهایم، شاری پر و مارشی زیو ۱۳۵۹)

(۳) تبلیغاتی، هزینه‌بر و عموماً ناکارآمد بودند.

(۴) تمرکزگرا و تبعیض‌آمیز بودند.

در فصل چه با چکمه چه با مشت دیدیم که هدف اصلی اصلاحات زیرساختی رضاخان، نه خدمت به جامعه و رفع نیازهای مردم بلکه مستحکم کردن و نفوذ دولت متمرکز و نهادهای حافظ آن به ویژه ارتش در سراسر کشور بود. الگوی توسعه رضاخانی براساس فوق‌استثمار طبقات کارکن جامعه به ویژه دهقانان و کارگران و تحمیل هزینه بر زندگی و معیشت آن‌ها جلو می‌رفت. به همین علت در برنامه‌ریزی و اجرای این پروژه‌ها کمتر توجهی به وضعیت اکثریت مردم نمی‌شد.

شاخص ارزیابی از نتایج حاصل از هرگونه برنامه توسعه، فقط افزایش سرانه درآمد یا تعدد نهادهای زیرساختی نیست. نحوه توزیع این درآمد و امکانات در کل جامعه و افزایش رفاه عمومی، از مهم‌ترین شاخص‌های ارزیابی از یک توسعه پایدار مردمی هستند. پیشتر دیدیم که سطح زندگی اکثریت جامعه یعنی دهقانان و کارگران، هیچ‌گونه رشدی در دوران رضاشاه نداشت و گرسنگی و ناتوانی از تأمین غذای کافی، مشکل بیشتر روستاییان و کارگران بود. تحلیل شاخص‌ها و آمارهای اقتصادی نشان می‌دهند که تنها طبقات مرفه ساکن تهران و چند شهر مرکزی دیگر و به خصوص قشر جدید سرمایه‌داران بروکرات و فرماندهان ارتش بیشترین نفع را از توسعه رضاخانی بردند. (کاتوزیان ۱۳۸۷: ۱۷۹)

مبارزه با بی‌سوادی و رشد بهداشت عمومی جایگاه قابل توجهی در این برنامه نداشت. دولت، اساساً نقشی که برای توده‌های مردم به ویژه دهقانان و کارگران در این الگوی توسعه قائل بود، چیزی به جز نیروی کار ارزان و مجانی، مالیات‌دهنده و تأمین‌کننده هزینه‌های بالای طرح‌های عمرانی مثل راه‌آهن نبود. در تمام سال‌های سلطنت رضاشاه تنها چهار درصد کل بودجه

کشور به آموزش و پرورش اختصاص داشت. (کدی ۱۳۶۸: ۱۵۳) آن هم فقط در انحصار فرزندان طبقات مرفه بود و عمدهٔ کودکان روستایی و اقشار پایینی در شهرها از تحصیل محروم بودند.

دولت در زمینهٔ نوسازی بهداشت و تأسیسات پزشکی، لوله‌کشی آب و فاضلاب شهری (به‌جز آبادان به عنوان شهر شرکت نفت)، در سایر مراکز و شهرها ناموفق بود و در روستاها هیچ‌گونه اقدامی صورت نداد. نرخ مرگ و میر کودکان در اثر بیماری‌های ساده بسیار بالا بود و حتی در تهران، شمار پزشکان ثبت‌شده کمتر از ۴۰ نفر بود.<sup>۱</sup>

این در حالی است که در چین مائوئیستی اتکا به توده‌های مردم در الگوی توسعه یک اصل بود و با به راه انداختن کارزارهای سراسری اجتماعی و فرهنگی، آن‌ها را به ایفا کردن نقش‌های کلیدی رهبری، اجرا و هدایت پروژه‌های توسعه دعوت می‌کردند. به عنوان نمونه با اتکا به کمپین‌های انقلابی مردمی و با شعار «به خلق خدمت کنید»، کارزارهای پاکسازی شهرها از بیماری‌هایی مثل وبا، مبارزه با اعتیاد، گسترش جنبش بهداشتی عمومی، توسعهٔ خدمات اولیهٔ درمانی از طریق بسیج داوطلبانه «پزشکان پابره‌نه»<sup>۲</sup> و اعزام

۱- مذاکرات مجلس چهاردهم شورای ملی، دی ۱۳۲۴. به نقل از (آبراهامیان ۱۳۸۹: ۱۶۷)

۲- پزشکان پابره‌نه (Barefoot Doctors) کارزار مردمی وسیعی برای ارائهٔ خدمات اولیهٔ پزشکی به روستاها و مناطق دورافتادهٔ چین در دوران انقلاب فرهنگی پرولتاریایی (۱۹۶۶-۱۹۷۶) بود. از سال ۱۹۶۵ مائو نظام شهرمحور خدمات پزشکی و درمانی چین را نقد کرد و گروهی از دانش‌آموزان دبیرستان‌ها و دانشجویان پس از گذراندن دوره‌های آموزش پزشکی سه ماهه، شش ماهه و یک ساله به روستاها و مناطق روستایی اعزام می‌شدند. آن‌ها علاوه بر کار پزشکی در کارهای کشاورزی، سمپاشی و مبارزه با آفات زراعی هم شرکت می‌کردند و دستمزدشان معادل همان دستمزدهای کمون‌های روستایی بود. این جنبش کا از سال ۱۹۶۸ به جنبش پزشکان پابره‌نه معروف شد، موفق شد طی چند سال بیش از صد و پنجاه هزار پزشک و سید و پنجاه هزار بهیار به مناطق مختلف روستایی چین اعزام کند. برای اطلاع بیشتر از این جنبش نگاه کنید به: شکاف‌ها اینگونه پُر می‌شوند؛ تجربهٔ پزشکان پابره‌نه در چین سوسیالیستی. در نشریهٔ آتش شماره ۲۱ مرداد ۱۳۹۲

آن‌ها به دورافتاده‌ترین روستاها و مناطق چین مانند تبت به جریان افتاد. (لوتا ۱۳۹۴: ۱۰۴) نرخ مرگ و میر کودکان در چین مائوئیستی در سال‌های دهه ۱۹۷۰ در شهر شانگهای حتی از نیویورک آمریکا کمتر بود!

دیگر ویژگی مدل توسعه رضاخانی این بود که طرح‌ها براساس یک برنامه‌ریزی روشن و واحد صورت نمی‌گرفتند و نمی‌توانستند هم چنین باشند. آنچه که اقتصاد را به طور کلی در ایران عصر رضاشاه هدایت می‌کرد، «قانون ارزش»<sup>۱</sup> بود که در دل مناسبات نیمه‌فئودالی و سرمایه‌دارانه وابسته به نظام جهانی امپریالیستی عمل می‌کرد. این ویژگی باعث ضربه‌پذیر شدن اقتصاد ایران و به ویژه بخش مالی و بودجه از نوسانات، بحران‌ها و تحولات اقتصادی سرمایه‌داری جهانی می‌شد. مثلاً بحران رکود بزرگ دهه ۱۹۳۰ در اقتصاد جهانی، بر درآمد نفت ایران به عنوان یک منبع تأمین درآمدهای دولت، تأثیر گذاشت. دولت مجبور شد برای جبران کسری تراز بودجه، مالیات‌ها و تعرفه‌های دولتی بر برخی کالاهای پرمصرف عمومی مانند قند و چای را افزایش دهد تا بتواند بودجه لازم برای طرح‌های هزینه‌بر و سنگینی مثل راه‌آهن را تأمین کند. به عنوان مثال قیمت سیگار تولید شده در کارخانه جدید دخانیات در ۱۳۱۶ با اعمال انحصار دولتی، پنج برابر سیگاری بود که دولت پیش از تأسیس این کارخانه به بازار عرضه می‌کرد. (مکی ۱۳۶۲، ج ۶: ۱۲۳ و ۱۲۴) بحران اقتصادی جهانی باعث شد ایران نتواند محصولات کشاورزی‌اش را در بازار جهانی به فروش برساند و به همین علت ارزش ریال ایران تا یک

---

۱- قانون ارزش یعنی ارزش هر کالا در جامعه سرمایه‌داری را «کار اجتماعاً لازم» مصرف شده در آن تعیین می‌کند. کاری که به شکل پول نمود پیدا می‌کند. با وجود این که به نظر می‌رسد در بازار، کالاها با هم مبادله می‌شوند اما در واقع ساعات کاری که روی هر کالا انجام شده با هم مبادله می‌شوند. این قانون خودش را بر تمام عرصه‌ها و پدیده‌های جامعه تحمیل می‌کند، همه چیز به کالا تبدیل و هدف مبادله می‌شود. این قانون و سایر قوانین و دینامیسم‌های جامعه سرمایه‌داری، بحران‌زا هستند و بر استثمار و بهره‌کشی کار دیگری و ستم و تبعیض بنا شده و عمل می‌کنند. برای درک بهتر قانون ارزش نگاه کنید به: (مارکس ۱۳۹۴) و (ولف ۱۳۹۳: ۱۰۹-۱۷۳)

سوم ارزش سابقش سقوط کرد و قیمت کالاهای وارداتی به دو برابر سابق رسید. (کدی ۱۳۶۹: ۱۶۵-۱۶۶)

چنان که که گفتیم این وابستگی اقتصاد ایران و برنامه توسعه رضاخانی به نظام جهانی سرمایه‌داری امپریالیستی و تبعات اجتناب‌ناپذیر آن مثل بحران‌ها و غیره خود را به شکل اعوجاج و (کج‌دیسه‌گی یا کج‌تابی) در ساختار اقتصاد نشان می‌داد. ریموند لوتا این وابستگی اقتصاد کشورهای تحت سلطه به سرمایه‌داری امپریالیستی را چنین توضیح می‌دهد که:

به این معنی نیست که بگوییم «امپریالیسم کشورهای تحت ستم را صرفاً عقب‌نگه می‌دارد» یا «فقط ثروت را از طریق تجارت نابرابر یا غارت عریان استخراج می‌کند». هر چند بدون شک چنین کاری را هم می‌کنند. سرمایه‌امپریالیستی می‌تواند و در درازمدت مجبور است اقتصاد این کشورها را رشد دهد. اما آن را به طور امپریالیستی رشد می‌دهد. به ویژه به شکلی که مساعد حال سرمایه‌ خارجی باشد. همچنین در جهتی رشد می‌دهد که هم ضد نیکبختی توده‌های وسیع مردم کشورهای تحت سلطه است و هم در تضاد با به وجود آمدن یک صورت‌بندی اجتماعی نسبتاً منسجم. (لوتا و شانون ۱۳۹۲: ۹۱ و ۹۲)

یکی از تبارزات این توسعه معوج و کج‌دیسه عدم توازن و تناسب میان بخش‌های مختلف تولید و اقتصاد و به ویژه میان صنعت و کشاورزی است. در اصلاحات اقتصادی رضاشاه و برنامه توسعه او هم توازن و انسجام میان صنعت و کشاورزی حاکم نبود و تضاد میان این دو بخش و تضاد میان شهر و روستا مدام بیشتر می‌شد. سهم بخش کشاورزی در تولید ناخالص ملی در مقایسه با صنعت و نفت همواره در حال کاهش بود و از ۹۰ درصد در سال ۱۲۷۹ به ۵۰ درصد در ۱۳۱۰ رسید. (فوران ۳۴۳) همچنین به علت تسلط قانون ارزش بر اقتصاد و تأثیرپذیری ساختاری و وابستگی ساختاری اقتصاد ایران به

سرمایه‌داری امپریالیستی، روند غالب بر کشاورزی نه رفع نیازهای غذایی مردم و حرکت به سمت کشاورزی مکانیزه بلکه کشاورزی تجاری و معطوف به صادرات خارجی با حفظ روابط فئودالی و شیوه‌های کهنه تولید کشاورزی بود. افزایش نیاز بازارهای جهانی به محصولات اولیه کشاورزی مثل پنبه، توتون، کتیرا، تریاک و خشکبار، باعث افزایش کشاورزی تجاری در ایران شد. درحالی که اکثریت مردم ایران عملاً از گرسنگی و کمبود مواد غذایی کافی رنج می‌بردند، سرمایه‌داری بروکراتیک و سرمایه تجاری برای کسب حداکثر سود به سمت سرمایه‌گذاری در بخش کشاورزی تجاری رفتند و دولت با فروختن زمین‌های دولتی (خالصه‌جات) به آن‌ها به دنبال تأمین منابع مالی بیشتر بود. اقدام دولت برای فروش زمین‌های دولتی و عملکرد قانون ارزش، باعث گرایش بیشتر سرمایه به عرصه سرمایه‌گذاری در صنایع مصرفی کوچک و زودبازده، زمین و رباخواری بود تا سرمایه‌گذاری در صنایع سنگین و بنیادی. (کدی ۱۳۶۹: ۱۵۵)

حال آن که در چین مائوئیستی دولت با قطع پیوندهای ساختاری اقتصاد چین به نظام سرمایه‌داری جهانی امپریالیستی، یک اقتصاد برنامه‌ریزی شده سوسیالیستی را مبنای توسعه‌اش قرار داد. آن‌چه که این اقتصاد و توسعه را هدایت می‌کرد، نه قانون ارزش بلکه سیاست دولت سوسیالیستی برای تأمین نیازهای مردم و حرکت در مسیر نابودی «چهار کلیت» بود. چیزی که مارکس آن را شاخص جامعه سوسیالیستی تعریف کرد. (مارکس ۱۳۸۱: ۱۴۵) یعنی حرکت در مسیر نابودی کلیه تمایزات و تبعیض‌های طبقاتی، نابودی کلیه شیوه‌های تولیدی استثماری که به این تمایزات منجر می‌شوند، نابودی کلیه روابط تولیدی و اجتماعی ستمگرانه ناشی از این شیوه‌های تولید استثماری و نابودی کلیه تفکرات کهنه و پوسیده‌ای که از این روابط ستمگرانه و تمایزات دفاع می‌کنند.<sup>۱</sup> به همین علت، الگوی توسعه مائوئیستی توانست میان صنعت

۱- در مورد تشریح بیشتر «چهار کلیت» نگاه کنید به: (آواکیان ۱۳۹۷: ۱۴۳-۱۵۲)



و کشاورزی یک تعادل سازنده ایجاد کند که در اصل «کشاورزی عنصر اساسی توسعه اقتصادی و صنعت عنصر رهبری کننده آن است» فشرده می‌شد. (لوتا ۱۳۸۶: ۱۸۳-۲۰۳) این اصل برخلاف توسعه اقتصادی و صنعتی معوج و بحران‌زای رضاخانی، به انسجام و تعادلی منجر شد که هم جهش صنعتی چین و هم خودکفایی و رونق کشاورزی آن را به دنبال داشت. به همین علت، چین مائوئیستی توانست در دهه ۱۹۷۰ مشکل تأمین غذا برای هشتصد میلیون نفر مردم این کشور را حل کند، اما اقتصاد ایران چه در زمان رضاشاه، چه محمد رضاشاه و چه چهل سال سلطه جمهوری اسلامی، هنوز از تأمین غذای کافی برای همه مردم و حتی نیمی از مردم کشور ناتوان است.

یکی دیگر از ویژگی‌های اصلاحات اقتصادی رضاشاه، تمرکز سرمایه‌گذاری‌ها و خدمات بر مناطق مرکزی ایران به ویژه تهران و تبعیض واضح نسبت به مناطق مرزی، روستاها و مناطق غیر فارس‌نشین بود. این مساله هم از ظن دولت متمرکز و پلیسی رضاشاه نسبت به مناطق مرزی و حاشیه‌ای برمی‌خواست و هم ریشه در ایدئولوژی شوینیسیم فارس و پان‌آریایی دولت پهلوی داشت. درحالی‌که تهران، مازندران (استانی که رضاخان بسیاری از زمین‌های آن را تصاحب کرد)، گیلان، اصفهان و آبادان از بیشترین میزان توسعه صنعتی و راه‌سازی برخوردار شدند، کردستان و بلوچستان هیچ سهمی از توسعه «ایران‌ساز» رضاخانی دریافت نکردند! (صادقی ۱۳۸۷: ۷۱) این تبعیض سیستماتیک و عامدانه میان مرکز و پیرامون، میراث شومی است که از دوران رضاشاه به دولت محمدرضا و سپس جمهوری اسلامی به ارث رسید و تداوم پیدا کرد. تبعیض و شکافی که به یکی از ستم‌های مهم نظام سرمایه‌داری یعنی ستم ملی، عمق و شدت بیشتر بخشید.

اما در الگوی توسعه چین مائوئیستی چه برای جلوگیری از عمق پیدا کردن نابرابری و تبعیض میان شهر و روستا و شهرهای بزرگ و استان‌های پیشرفته با شهرستان‌ها و استان‌های مرزی و چه با هدف جلوگیری از ضربه‌پذیر شدن

زیرساخت‌های کشور در مقابل خطر احتمالی حمله امپریالیست‌ها، یک سیاست گسترش صنعت و توسعه در تمامی مناطق کشور و از جمله تبت و استان‌های عقب‌افتاده غربی پیاده و اجرا شد. کاهش فاصله توسعه‌یافتگی و امکانات میان مرکز و مناطق محل زندگی ملل مختلف یکی از شاخص‌های اصلی دولت‌های سوسیالیستی اتحاد شوروی (۱۹۱۷-۱۹۵۶) و چین سوسیالیستی (۱۹۴۹-۱۹۷۶) بود.

## فصل هفتم

آی مردم، مدرنیته رو اخلاق سگ آورد!

## استبداد سیاسی رضاخانی

«استبداد رضاخانی» عنوانی فراموش نشدنی در تاریخ معاصر ایران است. رضاخان قزاق و بعدها رضاشاه در اعمال خودکامگی، استبداد و دیکتاتوری علیه مردم در برخی موارد حتی فراتر از رژیم‌های فاشیستی هم‌دوره‌اش (آلمان هیتلری، ایتالیای موسولینی، اسپانیای فرانکو) رفت. اگر رژیم سرکوب و ترور نازی‌ها و فاشیست‌ها در آلمان و ایتالیای سال‌های دهه ۱۹۳۰ تا ۱۹۴۰ عمدتاً به سرکوب و حذف مخالفین سیاسی، روشنفکران و هنرمندان دگراندیش و منتقد، رقبا و احزاب سیاسی و برخی گروه‌های اجتماعی (یهودیان، کولی‌ها و همجنسگرایان) محدود می‌شد، استبداد رضاخانی علاوه بر این موارد مانند جانشین آتی‌اش یعنی جمهوری اسلامی، شامل نوع پوشش و لباس، باورها و آیین‌ها و رفت و آمد مردم در خیابان هم شد. به طور کلی نگاه رضاخان و دولت‌ش به مردم و نقش مردم در جامعه و تحولات اجتماعی و تغییرات فرهنگی، نه به عنوان شهروندانی با حقوق و وظایف مشخص مدنی و اجتماعی بلکه نگاه ارباب-رعیتی، از بالا به پایین و به قول آن شاعر شهید<sup>۱</sup>، نگاه و فرهنگ «شبان-رّمه‌گی» بود. شاه خودش را صاحب، مالک و ولی امر مردم می‌دانست و توده‌های مردم در نگاه «ملوکانه شاهنشاه» جز گله‌های «بی‌فرهنگ» نبودند که باید «متجدد» شوند.

اما یک اشتباه رایج در بین بسیاری از پژوهشگران تاریخ پهلوی اول این است که ریشه‌های این استبداد و سرکوب سیاسی و اجتماعی را در خصلت‌های روحی و روانی رضاخان، «ساختار استبدادی تاریخ ایران»، «استبداد شرقی» و مفاهیمی از این دست جستجو می‌کنند.<sup>۲</sup> هر چند ممکن است برخی

۱- اشاره به بحث زنده یاد محمد مختاری (۱۳۲۱-۱۳۷۷). نگاه کنید به (مختاری ۱۳۷۷: ۴۵-۹۲)

۲- برای نمونه نگاه کنید به: (کاتوزیان ۱۳۸۹)، (کاتوزیان ۱۳۸۷)، (اتابکی ۱۳۸۷) و (اتابکی ۱۳۹۰)

ویژگی‌های شخصی یا حتی حالت‌های روانی، روحیهٔ مستبد و زورگویی شخص رضاخان را تشدید کرده باشند، اما خصلت سرکوبگر و استبدادی دولت وی، بیشتر ریشه در ویژگی‌های اجتماعی و طبقاتی آن داشت.

واقعیت این است که استبداد رضاخانی از ماهیت طبقاتی دولتی که او بنا کرد و روابط تولیدی-اجتماعی‌ای که در فاصلهٔ سال‌های ۱۳۰۴ تا ۱۳۲۰ در ایران حاکم شد، بر می‌خاست. استبداد رضاخان برای استقرار دولت دیکتاتوری بورژوایی و در پاسخ به ضرورت‌ها و چالش‌های پیش‌پای طبقات حاکم در ایران به وجود آمد و گسترش پیدا کرد. تثبیت دولت متمرکز نیمه‌مستعمراتی و گسترش نفوذ آن به سراسر جامعه، سرکوب جنبش‌های انقلابی و کمونیستی متأثر از انقلاب اکتبر روسیه، انباشت اولیهٔ سرمایه برای یک جهش نسبی در سرمایه‌داری بروکراتیک (کمپرادور) ایران، تثبیت موقعیت شاه و جایگاه یک قشر جدید از بزرگ ملاکان و سرمایه‌داران بروکرات - که شامل خود شخص رضاخان و نظامیان و وابستگان به او می‌شد - حُفنه کردن ایدئولوژی ناسیونالیسم ایرانی به تمامی ملل ساکن در ایران، همگی به یک دولت پلیسی و فاشیستی سرکوبگر نیاز داشتند.

ترور و خفقان سیاسی عریان و فراقانونی از ویژگی‌های همهٔ رژیم‌های فاشیستی از جمله دولت پهلوی اول است. بازوی اصلی رضاخان در این سرکوب و خفقان فاشیستی، ارتش و پلیس سیاسی بودند. نهادهایی که فساد اقتصادی و سیاسی را یک جا در خود جمع کرده و از نظر نفوذ در ساختار اقتصادی، سیاسی و رانت‌خواری، از برخی جهات شبیه جایگاه فعلی سپاه پاسداران در جمهوری اسلامی بودند. آن‌ها در ترور و کشتار رقبای سیاسی رضاخان، انقلابیون و کمونیست‌ها، روشنفکران و منتقدین و قتل‌عام ایلات و عشایر نقش اساسی را بازی کردند.

ارتش رضاخان برای اجرای سیاست یکجانشینی عشایر (تخت قاپو کردن) با تمامی قوا و ادوات و تسلیحات سنگین و نیمه‌سنگین و توپخانه و هواپیما

به جان ایلات عشایر در مناطق مختلف به ویژه در نواحی جنوب غربی افتاد. هزاران نفر از مردم کوچ نشین در سال‌های حاکمیت استبداد رضاخانی، قتل عام، اعدام، دستگیر و شکنجه شدند. به عنوان نمونه نماینده بهبهان در مجلس شورای ملی، چندی پس از خلع و تبعید رضاشاه گفت: «آن‌ها (ارتش رضاخانی) ۹۷ نفر از تیره بهرامی (از تیره‌های عشایر کهکیلویه) از جمله یک پسر بچه سیزده ساله را تنها در یک روز کشتند. چهارصد نفر از آن‌ها را زندانی کردند که سیصد نفرشان در زندان مردند»<sup>۱</sup>.

همچنین چنان که در فصل‌های قبل دیدیم حکمه نظامیان و سایه ارباب و ترور در فاصله سال‌های ۱۳۰۰ تا ۱۳۰۴ یکی از اهرم‌های مهم در به سلطنت رسیدن رضاخان بود. رضاخان در فروردین ۱۳۰۳ و پیش از رسیدن به سلطنت، دست به یک استعفای تاکتیکی و نمایشی زد. فرماندهان ارتش نمایندگان مجلس را تهدید کردند که اگر خواهان بازگشت او به قدرت نشوند یا مقدمات رسیدن او به سلطنت را فراهم نکنند، دست به تیغ و درفش خواهند برد. (مکی. ج ۳. ۱۳۵۷: ۵۲۶) پیش از آن نیز ولیعهد قاجار تهدید به ترور شده و محمد کیوان قزوینی معروف به واعظ قزوینی (۱۲۶۴-۱۳۰۴) و میرزاده عشقی (۱۲۷۳-۱۳۰۳) روشنفکر شاعر و روزنامه‌نگار انقلابی<sup>۲</sup>، ترور شدند.

روند ترور مخالفین سیاسی رضاخان پس از به سلطنت رسیدنش هم ادامه داشت. شیخ حسن مدرس پس از به در بردن جان سالم از یک ترور، به شهرهای جنوبی خراسان تبعید شده و در آنجا مرد. محمد مصدق از فرط فشار و تهدید مجبور به تبعید خود خواسته شد. ساموئل (شموئیل) حیم (۱۸۹۱-۱۹۳۱) نماینده یهودی مجلس چهارم شورای ملی (۱۳۰۰) به جرم خیانت و طرح ترور شاه، دستگیر و اعدام شد. کیخسرو شاهرخ (۱۲۵۴-۱۳۱۹) نماینده زرتشتی ادوار مختلف مجلس ترور شد. فرخی یزدی (۱۲۶۸-

۱- صورت جلسات مجلس شورای ملی در یکشنبه ۲۲ آذر ۱۳۲۵. به نقل از (کوهی کرمانی)

۲- درباره میرزاده عشقی نگاه کنید به: (فائد ۱۳۷۷)

۱۳۱۸) شاعر آزادی‌خواه و چپ‌گرا و مدیر مسئول روزنامه طوفان دستگیر و در بیمارستان زندان به قتل رسید.

این سیاست‌ترور، سرکوب و تبعید بعدها نه تنها مخالفین سیاسی و فکری رضاخان بلکه دامن نزدیک‌ترین یاران و دست‌نشانده‌های او را هم گرفت. سرتیپ محمد درگاهی (۱۲۶۹-۱۳۳۱) و سرلشگر محمد حسین آیرم (۱۲۶۱-۱۳۲۷) که هر دو از رؤسای پلیس سیاسی مخوف رضاشاهی بودند، دستگیر شده یا وادار به مهاجرت شدند. عبدالحسین تیمورتاش (۱۲۶۰-۱۳۱۲) وزیر دربار، فیروز میرزا نصرت‌الدوله (۱۲۶۴-۱۳۱۶) وزیر دارایی، علی اکبرخان داور پایه‌گذار دادگستری جدید و وزیر دارایی، جعفرقلی خان بختیاری (۱۲۵۸-۱۳۱۳) معروف به سردار اسعد سوم و وزیر جنگ و سید حسن تقی‌زاده از روشنفکران حامی رضاخان پیش از سلطنتش، هر کدام به بهانه‌ای مورد غضب شاه قرار گرفته و یا اعدام شدند، یا در زندان مردند، یا خودکشی کردند و یا وادار به تبعید شدند.

سایهٔ رژیم وحشت و ترور چنان گسترش پیدا کرده بود که وزیر مختار بریتانیا در اوایل سال ۱۹۲۶ / ۱۳۰۵ گزارش داد که به نظر می‌رسد رضاشاه می‌کوشد نوعی اُتوکراسی (فرد محوری-یکه‌سالاری) نظامی برپا کند و «هدفش نه تنها بی‌اعتبار کردن سیاستمداران کهنه‌کار بلکه کل نظام پارلمانی است... او فضای بی‌اطمینانی و ترس ایجاد کرده است. کابینه از مجلس می‌ترسد، مجلس از ارتش هراس دارد و در مجموع همگی از شاه می‌ترسند. (آبراهامیان ۱۳۸۹: ۱۴۴)

ممنوعیت احزاب و دسته‌جات سیاسی و سرکوب مطبوعات و روزنامه‌نگاران از دیگر «خدمات رضاشاه کبیر» به جامعه مدنی و فکری آن روز ایران بود. در ۲۳ خرداد ۱۳۱۰ قانونی با عنوان «قانون مجازات مقدمین بر علیه استقلال و امنیت کشور» به تصویب رسید که هرگونه تجمع و محفل چند نفره را ممنوع کرده و کمونیست‌ها، فعالین کارگری و مخالفین و منتقدین سلطنت را

مورد پیگرد و دستگیری قرار می‌داد. این قانون، هر نوع فعالیت کمونیستی یا طرفدار اندیشه‌های سوسیالیستی را ممنوع کرد و این ممنوعیت بعدها شامل تمام احزاب حتی حزب تجدد که توسط تیمورتاش و برای دفاع از به سلطنت رسیدن رضاخان ساخته شده بود، هم شد.

فشار بر روزنامه‌نگاران و روشنفکران و سانسور به اوج خود رسید. نشریه‌های حقیقت، نوروز، ستاره ایران، حیات جاوید، وطن و غیره همگی تعطیل شدند. مدیر روزنامه‌های وطن و ستاره ایران را تا سرحد مرگ شکنجه کردند و شخص رضاخان دندان‌های مدیر روزنامه حیات جاوید را با مشت شکست. (دولت آبادی ج ۴: ۱۳۶۲: ۲۸۸) هیچ صفحه کتابی، هیچ شعر و داستانی، هیچ برگ روزنامه و نشریه‌ای از تیغ دستگاه سانسور فکری و مطبوعاتی رضاخانی در امان نبود. سانسور مثل سیستم فیلترینگ و سانسور جمهوری اسلامی شامل برخی کلمات خاص هم می‌شد. مثلاً به مطبوعات دستور داده شده بود به جای کلمه «کارگر» از واژه «عمله» استفاده کنند. اداره مطبوعات حتی به شاعران دستور داد اشعار غم‌انگیز نسرایند و همه باید در شعر و تولیدات ادبی و فکری و هنری‌شان اظهار رضایت و خشنودی و شادمانی از وضعیت کرده و از «شخص اول مملکت» سپاسگزاری و تبعیت بکنند. (شیرازی ۱۳۹۵: ۶۶۴) دولت به ملک‌الشعراى بهار فشار می‌آورد تا یک روزنامه فرمایشی و کاملاً وابسته به دولت را منتشر کند و مدتی وی را در زندان نگه داشتند تا شعری در ستایش از «پیشرفت‌های ایران» تحت سلطنت رضاشاه بسراید. (ذاکر حسین ۱۳۷۰: ۱۱۰) و شاعر در بند قصیده بلندی با این مطلع سرود:

یاد ندارد کس از ملوک و سلاطین شاهى چو پهلوی به غَز و به تمکین

سرکوب و سانسور رضاخانی علیه روزنامه‌ها حتی به بیرون از مرزها هم سرایت کرد و با درخواست از دولت‌های آلمان و اتریش مانع از انتشار نشریات کمونیستی مثل ستاره سرخ، نهضت و پیکار شدند. (بلوشر ۱۳۶۵: ۱۵۵ و ۲۲۲)



خودکامگی و خودرأیی رضاخان یکی دیگر از ویژگی‌های اصلی دیکتاتوری فاشیستی او بود. اداره امور دولت و مملکت چنان به اراده و میل شخصی و منافع فردی شاه پیوند خورده بود که تقریباً هیچ نشانی از اهمیت و نقش پارلمان به عنوان یکی از مهم‌ترین دستاوردهای انقلاب مشروطه باقی نماند. شخص رضاشاه با کمک رئیس شهربانی پیش از انتخابات، لیست کاندیداهای مجلس را چک کرده و افرادی که به هر دلیل سیاسی، فکری، سوابق یا حتی شخصی و ظاهری باب میل شاه نبودند را حذف می‌کرد.<sup>۱</sup> نتایج انتخابات مجلس پنجم (۱۳۰۲)، مجلس ششم (۱۳۰۵) و هفتم (۱۳۰۷) توسط سران ارتش و تیمورتاش تعیین شد. (شیرازی ۱۳۹۵: ۶۶۱) سفارت بریتانیا در گزارش سال ۱۹۲۷ در مورد نقش مجلس در دوران رضاشاه نوشت:

مجلس ایران را نمی‌توان چندان جدی تلقی کرد. هیچ یک از نمایندگان استقلال رأی ندارند. همچنان که انتخابات مجلس هم آزادانه انجام نمی‌شود. اگر اراده شاه بر تصویب لایحه‌ای قرار بگیرد آن لایحه تصویب خواهد شد و اگر شاه مخالف باشد، از دستور کار خارج خواهد شد.<sup>۲</sup>

همچنان که احمد متین‌دفتری (۱۲۷۵-۱۳۵۰) یکی از نخست‌وزیران رضاشاه بعدها گفت: «شاه اصرار داشت که کار قوه مقننه فقط مهر تأیید زدن بر اقدامات قوه مجریه است و بنابراین مجلس به نهادی تشریفاتی تبدیل شده بود. (متین دفتری ۱۳۳۵)

«اراده ملوکانه شاهنشاه» فراتر از کتاب‌ها، مطبوعات، احزاب و تفکرات رفت و لباس و پوشش و رفتار و آیین‌های مختلف مردم را هم در بر گرفت. دولت

۱ - به نقل از ( اسنادی از انتخابات مجلس شورای ملی در دوره پهلوی اول ۱۳۶۸: ۳۷-۴۴)

۲- گزارش سالانه سال ۱۹۲۷ سفارت بریتانیا در ایران به وزارت خارجه. به نقل از (آبراهامیان ۱۳۸۴:

پهلوی اول با انتشار فرامین عمومی و با اتکا به چماق و تخت شکنجه و زندان، لباس و کلاه مردانه، حجاب و پوشش زنانه، لباس‌های ملل غیر فارس، آیین‌های فرقه‌های مختلف مذهبی و صوفیه از جمله مراسم محرم را ممنوع کرد و پوشش و رفتار مورد پسند خود را به مردم تحمیل کرد. مقررات مربوط به پوشش مردان در دی ماه ۱۳۰۷ به تصویب مجلس رسید و بر اساس ماده سوم آن، متخلفین از این قانون علاوه بر جریمه نقدی از یک تا هفت روز زندانی می‌شدند. (شهابی ۱۳۸۷: ۱۹۷).

## فصل هشتم

تخم و تَرَکَةُ «نژاد آریایی»

## ساختن «ملت واحد» و سرآغاز ستم ملی

ستم ملی و تبعیض اقتصادی، فرهنگی و سیاسی نسبت به ملل غیر فارس یکی از ویژگی‌ها و ارکان دولت متمرکز در ایران از زمان رضاشاه تا دوران جمهوری اسلامی است. روند شکل‌گیری تاریخی روابط سرمایه‌داری و دولت متمرکز حافظ آن در کشور چندملیتی ایران به نحوی بود که این دولت با برتری (هژمونی) ملت فارس و با فرودستی، سرکوب و نفی موجودیت فرهنگی و ملی سایر ملل (کردها، عرب‌ها، ترکمن‌ها، بلوچ‌ها، ترک‌ها و غیره) تأسیس شد. ساخت و تثبیت ناسیونالیسم ایرانی و جعل «هویت ملی ایرانی» یکی از شوم‌ترین پیامدهای دولت پهلوی اول و رضاخان بود.

### منشأ ناسیونالیسم

ملت، آگاهی ملی و ملی‌گرایی (ناسیونالیسم) مفاهیم تاریخی و ازلی و همیشگی نبوده‌اند، بلکه پدیده‌های جدیدی هستند که عمر آن‌ها به کمتر از چند قرن می‌رسد. این شیوه تولید سرمایه‌داری بود که ملت و ناسیونالیسم را به وجود آورد. نیروی محرکه و عملکرد سرمایه به شکلی است که نمی‌تواند در یک منطقه جغرافیایی خاص محدود بماند. قانون حاکم بر سرمایه «گسترش بیاب یا بمیر» است و سرمایه به دنبال کسب سود، بازارهای جدید، موادخام و نیروی کار، شعاع حرکت و تأثیرگذاری‌اش را ابتدا در سطح یک شهر بعد تمامی شهرها و مناطق یک کشور و نهایتاً در سطح جهان گسترش داد. وقتی نظام تولیدی سرمایه‌داری به شهرهای مختلف در محدوده جغرافیایی یک کشور مشخص سرایت کرد، نیاز به بازار واحد، زبان مشترک برای مبادله مداوم روزانه، ارتش و دستگاه بروکراسی سراسری، واحد پولی و اوزان مشترک داشت. همه این‌ها را دولت متمرکز بورژوازی گسترش داد و آن را عمدتاً بر مناطق روستایی و شهرستان‌ها و مناطق محل زندگی مردمی با زبان و هویت‌های فرهنگی مختلف تحمیل کرد. صدها زبان و فرهنگ محلی و منطقه‌ای از بین رفتند تا هویت‌های ملی فرانسوی، اسپانیایی، ایتالیایی، بریتانیایی و غیره به وجود آمده

و مستقر شدند. به این ترتیب پدیده «دولت-ملت» ایجاد شد و «هویت ملی» توسط نظریه پردازان بورژوازی اختراع و جعل شد.

تئورسین های بورژواناسیونالیست برای مردم، نظامی از باورها و تاریخ، زبان و خصلت های فرهنگی و احساس تعلق خاطر مشترک را تحت نام «هویت ملی مشترک» آفریدند و آن را توسط دولت بورژوایی و دستگاه های نظامی و ایدئولوژیک دولت (نظام آموزش و پرورش سراسری، رسانه های همگانی و غیره) به جامعه تحمیل و درونی کردند.<sup>۱</sup> بورژوازی منافع خودش را به عنوان منافع عمومی و «منافع ملی» معرفی کرد و با ایدئولوژی وطن پرستی و ناسیونالیسم چنین وانمود کرد که کارگران، دهقانان و سایر توده های مردم فرودست و فقیر هم با او اشتراک منافع دارند. ارتش های بورژوایی در جنگ های مختلف همیشه توده های مردم از سایر طبقات را به پیاده نظام خودشان تبدیل کرده اند و انواع جنایت ها به نام «وطن»، «میهن دوستی»، «منافع ملی» و «تمامیت ارضی» توجیه شده اند. بنابراین ملیت و «هویت ملی» پدیده هایی همیشگی، ثابت و تغییرناپذیر نیستند و این دولت های سرمایه داری و ناسیونالیست ها بودند که ملت ها را آفریدند و نه برعکس. هویت سازی حول یک «هویت مشترک»، بخشی از پروژه دولت متمرکز است که می کوشد از طریق خلق و همه گیر کردن یک ایدئولوژی ملی و سراسری، دوام و بقای خود را تأمین کند.

### ناسیونالیسم ایرانی

در ایران آغاز قرن بیستم اگرچه اندیشه ملی گرایی و اعتقاد به تأسیس و خلق یک هویت ملی و دولت ملی در باور برخی از فعالین و نظریه پردازان انقلاب مشروطه شکل گرفته بود، اما به ایدئولوژی مسلط در آن انقلاب و سال های پس از آن تبدیل نشد. اساساً با روی کار آمدن رضاخان و بعدها دولت پهلوی

۱- در مورد ملی گرایی و نظام سرمایه داری نگاه کنید به: (هابزبام ۱۳۸۲) و (اسمیت ۱۳۹۱)

بود که چنین باور و مفهومی خلق شده و توسط دولت، در سراسر کشور گسترش پیدا کرد. ناسیونالیسم ایرانی، در خدمت به پروژه دولت متمرکز رضاخان و کسب مشروعیت برای این سلسله تازه تأسیس ایجاد شد.

عناصر اصلی ایدئولوژی ناسیونالیسم ایرانی که از همان زمان تا به امروز به درجات گوناگون و به شکل‌های مختلف تداوم پیدا کرده‌اند عبارت‌اند از:

(۱) یکسان‌سازی فرهنگی و هویتی

(۲) نفی موجودیت فرهنگی و زبانی ملل غیر فارس و سرکوب و تبعیض علیه آن‌ها

(۳) باستان‌گرایی نژادپرستانه آریایی

(۴) مرکز‌گرایی استبدادی

(۵) اروپا‌هراسی

بنابراین برخلاف تمام ادعاهای ناسیونالیست‌ها و پان‌ایرانیست‌ها، چیزی به نام «هویت ایرانی» مشترک به صورت بدیهی و طبیعی در طول تاریخ وجود نداشت و دارای یک پیوستگی تاریخی و مفهومی نبود که در دوره رضاشاه ناگهان از پس قرون و اعصار بیدار شده باشد. این هویت و مفاهیم وابسته به آن به عنوان بخشی از ساختار قدرت متمرکز دولت نیمه‌فئودالی، ساخته شدند. دولت متمرکز، سوژه ملی ایرانی را مطابق نیازهای خود یعنی شرط ماندگاری و مشروعیت قدرت سیاسی‌اش خلق کرد. منادیان اولیه هویت ناسیونالیسم ایرانی از طبقات بالای جامعه مثل اشراف، زمین‌داران بزرگ، تجار بزرگ (بورژوازی تجاری) و دیوان‌سالاران (بروکرات‌ها) برخاسته بودند. (اکبری

۱۳۸۴: ۲۸۶)

پس از رسیدن رضاخان به سلطنت، هیئت هفت نفره‌ای از ناسیونالیست‌های

باستان‌گرا چندبار در هفته به دیدار او رفته و ضمن خواندن اشعار شاهنامه فردوسی، مفاهیم و مباحث مربوط به تاریخ ایران باستان، «نژاد آریایی» و ناسیونالیسم را به او آموزش می‌دادند. (مکی ج ۶، ۱۳۶۲: ۶۳) ارتش در مسأله ناسیونالیسم هم آغازگر و بازوی اصلی دولت بود. نگاه دولت به سربازان این بود که مردانی از اقصی نقاط ایران به مدت دو سال تحت آموزش‌های خاص سیاسی و ایدئولوژیک حکومت قرار خواهند گرفت، همگی مجبورند به زبان فارسی صحبت کنند و به یک «حس مشترک ملی» و وطن پرستی، شاه‌دوستی، تعلق خاطر به پرچم و اهداف و مرزهای کشور دست پیدا خواهند کرد. از نظر سیاست‌گذاران دولت پهلوی، آن‌ها پدران آینده و کانون خانواده‌هایی خواهند شد که آموزه‌های ملی‌گرایانه دوره سربازی را به همسر و فرزندان‌شان هم آموزش خواهند داد. (نفیسی ۱۳۴۵: ۵-۸) همچنین سیاست حذف لغات غیرفارسی، از وزارت جنگ شروع شد. اما ادامه پروژه «جعل هویت مشترک ایرانی» نیاز به وضوح نظری و ایدئولوژیک بیشتر و سازمان‌دهی وسیع‌تری داشت. اجرای این پروژه توسط دولت رضاشاه نمونه‌ای از ملت‌سازی مهندسی شده در نیمه اول قرن بیستم بود. «نژاد آریایی» و پیشینه مشترک تاریخی، زبان فارسی، میهن‌دوستی و شاه‌پرستی عناصر اصلی سازنده این هویت و ایدئولوژی بودند.

دولت پهلوی اول برای همه‌گیر کردن ناسیونالیسم، نهادهای رسمی آموزشی و تبلیغاتی و دولتی را به طور وسیع به کار گرفت. وظیفه این نهادها، خلق «هویت ملی مشترک» و «حافظه جمعی ملی» از طریق نظام آموزش سراسری و واحد و مؤسسات تبلیغاتی مانند سازمان پرورش افکار، انجمن میراث ملی، نشریه ایران باستان، انجمن آثار ملی و غیره بود. مثلاً سازمان پرورش افکار در سال ۱۳۱۷ و به تقلید از دستگاه‌های تبلیغاتی ایتالیای فاشیست و آلمان نازی ساخته شد (آبراهامیان ۱۳۸۴: ۱۷۸) تا با استفاده از رادیو، مطبوعات، سخنرانی و تهییج، احساسات ناسیونالیستی را در بین مردم ترویج و تبلیغ کند. به عنوان نمونه در سندی از کمیسیون تدوین کتاب‌های درسی سازمان پرورش افکار

به تاریخ ۱۲ دی ماه ۱۳۱۷ و در ماده ۱۲ می خوانیم: «کمسیون کتب کلاسیک مأمور است در کتب درسی دبستان‌ها و دبیرستان‌ها اصلاحات سودمند به عمل آورده و افکار میهن دوستی و شاه پرستانه را در مندرجات آن به وجه مؤثری پیروراند». (دلفانی ۱۳۷۵: ۲) یا در یک سخنرانی رسمی دیگر [که بسیار تداعی کننده فرهنگ و جملات حزب اللهی‌های ذوب در ولایت فقیه است] چنین گفته می‌شود که: «... بالاترین افتخار برای یک نفر ایرانی این بوده که حس شاه دوستی و میهن دوستی بدو نسبت دهند... ما... نیز باید این حس شریف را داشته باشیم که زبانمان جز به یاد شاه گشوده نشده و گوشمان جز به فرمان او نباشد» (دلفانی ۱۳۵۷: ۳۸)

## آریایی‌گری

ناسیونالیسم ایرانی در دوران پهلوی اول و دوم علناً به مفهوم غیرعلمی و بی‌اساس «نژاد» اعتقاد داشت. بر اساس اسناد رسمی و کتاب‌های درسی این مقطع، نوع بشر از نژادهای مختلف سیاه، زرد، سرخ و سفیدپوست تشکیل شده است و ایرانی‌ها که از «نژاد آریایی» هستند با اروپایی‌ها (به ویژه ژرمن‌ها) از نژاد سفیدند و تاریخ تمدن اساساً محصول عملکرد این نژاد است.<sup>۱</sup>

ناسیونالیسم ایرانی هم مانند بسیاری از دیگر باورها و نظام‌های ناسیونالیستی، خصلت باستان‌گرایانه (آرکائیستی) به خود گرفته و سعی می‌کند به هویت ساخته شده و جعلی‌اش حیات جاودانه بدهد و با وصل کردن آن به «تاریخ طلایی» دوران باستان و خلق افسانه‌های متناسب با اهداف و نیازهای امروز، عظمت‌های جعلی برای خودش دست و پا کند. هدف از این کار، کسب مشروعیت برای دولت پهلوی از طریق رساندن تبار و نسب آن به «مجد و شکوه» دولت‌های ایران باستان به ویژه هخامنشیان و ساسانیان بود. تأکید ویژه بر شاهنامه فردوسی به همین منظور و هم ذات پنداشتن هویت ملی و

۱- کتاب تاریخ سال سوم دبیرستان. به نقل از (اکبری ۱۳۸۴: ۲۵۴)



شاه دوستی بود.

به باور آریاگرایان، ایرانیان از «اصل پاک نژاد فرخنده آریایی به وجود آمده‌اند و عناصر نژادی دیگر مدتی افزون از دو هزار و پانصد سال به تدریج در آن منحل شده‌اند و... ایران اصالت و یگانگی خود را از دست نداد». (حکمت ۲۵۳۵: ۱۳۷) اما واقعیت این است که اساس ایدئولوژی آریایی‌گری بر یک جعل تاریخی بنا شده است. منشأ افسانه «نژاد آریایی»، تئوری یک زبان‌شناس انگلیسی در ۱۷۸۶ بود که ادعا کرد زبان‌های لاتینی، یونانی، سانسکریت و ایرانی ریشه‌های مشترکی دارند و بعدها یک شرق‌شناس فرانسوی اصطلاح «آریایی» را برای این دسته از زبان‌ها استفاده کرد. برای نخستین بار در سال ۱۸۱۹ فردریش شلگل<sup>۱</sup> آلمانی این اصطلاح زبان‌شناسانه را به یک مقوله نژادی تعبیر کرد. (ضیاء‌ابراهیمی ۱۳۹۶: ۲۱۹) اما اسناد تاریخی که کلمه آریا در آن‌ها به کار رفته است دارای تعبیر واحد و معنای نژادی و قومی نیستند و برخی از این واژه به عنوان یک زبان و گویش، برخی یک واحد جغرافیایی و برخی یک تیره و قوم منظور می‌کنند و تازه در سال ۱۸۶۱ بود که مولر آلمانی ادعا کرد لفظ آریا در اوستا ناظر به خاستگاه و سرزمین نژاد آریایی است. (همان ۲۳۸-۲۴۰)

رضاشاه همچنین برای پیوند دادن دولتش به ایران باستان و کسب مشروعیت تاریخی، دست به برخی اقدامات دیگر مانند انتخاب فامیلی پهلوی برای خودش، ساختن آرامگاه فردوسی با الگوهای معماری تخت جمشید در ۱۳۱۰ و برگزاری کنگره فرهنگی فردوسی، برگزیدن تقویم خورشیدی به جای هجری قمری در سال ۱۳۰۴ و غیره هم زد. در تصمیمی دیگر در سال ۱۳۰۹ بنا به درخواست دولت، نام ایران به جای «پرسیا» در مجامع بین‌المللی ثبت شد. گفته می‌شود این تغییر نام متأثر از عروج فاشیسم در آلمان نازی و حتی به پیشنهاد دولت آلمان صورت گرفته است. اسناد رسمی تأیید می‌کنند که

1- Friedrich Schlegel

پیشنهاد اولیهٔ این ایده از سفارت ایران در برلین آمده است اما روشن نمی‌کنند که دقیقاً چه کسی آن را به سفیر ایران پیشنهاد کرده است.<sup>۱</sup>

### «زبان پاک»

زبان فارسی عنصر مهم دیگری در تثبیت ناسیونالیسم ایرانی بود. دولت پهلوی این زبان را با اتکا به زور و با پروژهٔ یکسان‌سازی فرهنگی به مردم غیر فارسی زبان در ایران تحمیل کرد. وظیفهٔ این یکسان‌سازی فرهنگی، نابودی تفاوت‌های زبانی، فرهنگی و هویتی و جایگزین کردن آن با زبان، فرهنگ، ادبیات و هنر ملت فارس بود. پروژهٔ یکسان‌سازی زبانی در دوران رضاشاه سه محور داشت:

یک) ممنوعیت زبان‌های غیرفارسی در مدارس، مطبوعات و ادارات

دو) «پاک‌سازی» و سره‌سازی زبان فارسی

سه) تبدیل اسامی غیرفارسی شهرها و روستاها به نام‌های فارسی

اجبار کودکان غیر فارس به تحصیل به زبان فارسی و ممنوع کردن تحصیل به زبان مادری، میراث دوران رضاخان است که تا به امروز ادامه پیدا کرده و از مهم‌ترین محورهای ستم ملی و تبعیض فرهنگی در ایران است. در دوران رضاشاه در بخشنامه‌ای به کلیه ادارات گفته شد از به رسمیت شناختن اسناد به زبانی غیر از فارسی خودداری کنند و در تمامی مدارس مناطق غیر فارس زبان، فشار فیزیکی و روانی برای تحمیل زبان فارسی از سوی مدیران و معلمان اعمال می‌شد. مثلاً در آذربایجان وزارت جنگ از سال ۱۳۰۳ وارد پروژهٔ رسمی کردن زبان فارسی شد. مستوفی استاندار آذربایجان با این استدلال که «فرزندان داریوش هخامنشی نباید به زبان چنگیز حرف بزنند»،

---

۱- یادداشت‌های اسناد نخست‌وزیری و وزارت خارجه مورخ ۱ و ۵ مرداد ۱۳۱۳ برابر با ۲۳ ژوئیه و ۹ اوت ۱۹۳۴. به نقل از (ضیاء‌ابراهیمی ۱۳۹۶: ۲۴۶)

حتی صحبت کردن به زبان ترکی را در مدارس ممنوع کرد. یا در جای دیگری گفته بود: «آذربایجانی‌ها تُرکنند. یونجه خورده و مشروطه گرفته‌اند و حالا هم گاه خواهند خورد و ایران را آباد می‌کنند». (جامی ۱۳۶۲: ۲۳۸) و از محسنی رئیس فرهنگ آذربایجان نقل است که گفته بود: «هر کس ترکی حرف زد، افسار الاغ به سر او بزیند و او را به آخور ببندید!» شدت تحقیر و سرکوب به حدی بود که حتی شخصیت پان‌آریاییستی مثل احمد کسروی هم از برخوردهای تحقیرآمیز و سرکوبگرانه امثال مستوفی در آذربایجان شکایت می‌کرد. (کسروی ۱۳۲۴: ۷۰)

همچنین به تقلید از ترکیه و اقدامات ناسیونال-شوینیستی مصطفی کمال آتاتورک در آن کشور، برای حذف لغات عربی و ترکی از زبان روزمره فارسی و ساختن اصلاحاتی با منشأ فارسی در ۱۳۱۴ فرهنگستان ایران تأسیس شد.

برای زدودن فرهنگ و هویت غیرفارسی، نام ۱۰۷ منطقه و شهر از اسامی ترکی، عربی و ارمنی به فارسی تغییر کرد (بیات. آکادمی فرهنگ و تغییرات نام‌های امکان در ایران ۱۳۷۰: ۱۲-۲۴) و به این ترتیب نام ایالت عربستان به خوزستان و نام شهرهای سلطان‌آباد به اراک و مُحَمَره به خرمشهر، عَبَادان به آبادان، فلاحیه به شادگان، بَمپور به ایرانشهر، ارومیه به رضائیه، خفاجیه به سوسنگرد، سولدوز به نقده، ساوبلاغ به مهاباد، سلماس به شاهپور، بندر انزلی به بندر پهلوی، صائینقلا به شاهیندژ، خانی به اشنویه، دزدآب به زاهدان، ترکمن صحرا به دشت گرگان، بنی طُرْف به دشت میشان و غیره تغییر کرد.

### احساس تحقیر

روی دیگر عظمت‌طلبی باستانی رضاشاه و دولت‌ش، احساس ضعف و تحقیر تاریخی نسبت به اروپا و تمدن اروپایی بود که زمینه‌های آن از سال‌ها پیش در آگاهی ناسیونالیست‌های ایرانی شکل گرفته بود. حس رضاشاه و مشاورینش نسبت به اروپا و غرب، حس توأمان عشق و نفرت بود. عشق و علاقه به

پیشرفت و تکنولوژی آن‌ها و نفرت از تحقیر و خودکم‌بینی در برابرشان. به همین علت شاه و وزرای تحت امرش می‌کوشیدند با مدرن‌نمایی ایرانی، وجهه و ظاهری مدرن در چشم سران و رهبران کشورهای غربی کسب کنند. مثلاً سیاست یکسان‌سازی پوشش مردم و ممنوعیت مراسم و آیین‌های مذهبی و فرقه‌ای مانند عزاداری‌های ماه محرم و غیره در مسیر جلوگیری از تشتت و چندگانگی فرهنگی و برای انسجام بیشتر ملی توجیه شد، اما ریشه اصلی آن در حس تحقیر در برابر ناظرین اروپایی هم بود. بنا به گفته مخبرالسلطنه در خاطراتش، رضاشاه در مورد فرمان تغییر کلاه مردان به کلاه فرنگی گفته بود که می‌خواهد ایرانیان هم‌رنگ اروپایی‌ها شوند تا مورد تمسخر قرار نگیرند. این مساله را یکی از کارگزاران فرهنگی این دوران یعنی سعید نفیسی هم تأیید می‌کند. (نفیسی ۱۳۴۵: ۸۳)

سیاست تخت‌قاچو کردن و یکجانشین کردن عشایر به زور دار و بمب و مسلسل هم جدا از این که وجه سرکوب کانون‌های نامتمرکز مشروعیت و قدرت در مقابل دولت مرکزی را داشت، همچنین با هدف مدرن‌نمایاندن ایران اجرا شد. شاه و مسئولین حکومتی دوست نداشتند اروپاییان ببینند در ایران هنوز کسانی لباس محلی می‌پوشند و در چادر زندگی می‌کنند.

## نتایج

سیاست‌های فرهنگی ناسیونالیسم ایرانی رضاشاه به شکل‌گیری سیستماتیک ستم ملی در ایران منجر شد. این سیاست اگرچه در میان بخش‌هایی از اقلیت میانی، نخبگان دانشگاهی و بروکرات‌های جدید پایه گرفت اما عموماً با واکنش منفی بخش‌های زیادی از جامعه غیر فارس و حتی فارس‌زبان ایران منجر شد. ناسیونالیسم و هویت ملی همیشه دو وجه دارد: وجه ایجابی که گسترش و درونی شدن هویت مورد نظر دولت یا نظریه‌پردازان و رهبران ناسیونالیست است و وجه سلبی که ترسیم مرزهای تمایز با «دیگری» و «بیگانه» است. این دیگران و بیگانگان در ناسیونالیسم ایرانی عمدتاً به عرب‌ها

و ترک‌ها (تورانیان) گفته می‌شد. علاوه بر استناد به اشعار عرب‌ستیزانه و ضد ترکی شاهنامه فردوسی، چنان که دیدیم تحقیر ترک‌ها و عرب‌ها در سطح نهادهای اجتماعی و دولتی و حتی نوشته‌های رسمی نیز جریان داشت. مثلاً در کتاب تاریخ عمومی و ایران سال دوم دبیرستان در سال ۱۳۱۵ برای توصیف عرب‌ها از عناوین «سوسمارخور»، «پابره‌نه» و «بی تمدن» استفاده شده است. (فرهودی، ج. ۲، ۱۳۱۵: ۱۶۱-۱۷۲) و چنان که در فصل *خانه‌ای از شن و مه* گفتیم، سرمایه‌گذاری‌ها و امکانات و خدمات دولت عمدتاً متوجه تهران و سایر شهرهای بزرگ مرکز و فارس نشین بود و سایر مناطق به ویژه بلوچستان و کردستان کمترین بهره را از توسعه رضاخانی دریافت می‌کردند. مجموعه این عوامل احساسی از بی‌زاری و بیگانه‌پنداری نسبت به ناسیونالیسم و هویت ملی ایرانی (فارسی) را در توده‌های مردم غیر فارس برانگیخت و واکنش آن‌ها به این ستم، تبعیض و تحقیر سیستماتیک دولتی، مقاومت بود و شکل‌گیری گرایش‌ات ناسیونالیستی منطقه‌ای و بومی مانند ناسیونالیسم ترک و کُرد. چنان که بعد از عزل و تبعید رضاشاه در شهریور ۱۳۲۰، نه تنها بسیاری از گرایش‌ات و هویت‌های فرقه‌ای، مذهبی و ایلی دوباره احیاء شدند بلکه مشخصاً در دو منطقه آذربایجان و کردستان جنبش‌های ناسیونالیستی فرقه دمکرات آذربایجان و حزب دمکرات کردستان و جمهوری کردستان در آذر ۱۳۲۴ با حمایت مردمی روبه‌رو شدند.

فصل نهم

سلطانِ صاحبِ زنان

طرفداران رضاشاه مدعی اند دوران سلطنت او، آغاز روند بهبود وضعیت زنان در ایران و نقطه عطفی در موقعیت اجتماعی زن بود. در این شکی نیست که اصلاحات رضاشاه به ویژه در مورد کشف حجاب، امری تأثیرگذار در تاریخ معاصر ایران بود و تبعات آن تا به امروز ادامه پیدا کرده است. اما این فصل می‌کوشد نشان دهد که:

۱- تلاش برای تغییر موقعیت زنان در جامعه ایران با اقدامات رضاشاه آغاز نشد و پیش از این جنبش زنان در ایران شکل گرفته بود.

۲- ماهیت طبقاتی دولتی که رضاشاه بنا نهاد قادر به رهایی زنان نبود. دولت متمرکز نیمه فئودالی مانند دیگر دولت‌های دیکتاتوری طبقاتی متمرکز - از جمله جمهوری اسلامی - بر ستم بر زن، پدرسالاری و برتری نظام‌مند (سیستماتیک) مرد بر زن در جامعه متکی بود.

۳- آنچه دولت رضاشاه در مورد زنان انجام داد در خدمت به پروژه سیاسی متمرکز کردن قدرت دولتی و مرکزی بود و نه برآمده از انگیزه‌ای در مسیر رهایی زنان.

۴- اقدامات پهلوی اول در این زمینه، اقداماتی قسیمی، سطحی و تبلیغاتی بود و پایه‌های اصلی ستم بر زن و مردسالاری را متزلزل نکرد.

۵- نحوه اجرای اصلاحات رضاشاه در مورد زنان به شکل‌گیری تضادهای ارتجاعی حاد در بطن جامعه ایران پا داد و اگر چه در مورد زنان لایه‌های متوسط و میانی جامعه، حاوی دستاوردهایی بود اما در مواردی حتی موقعیت زنان برخی از اقشار اجتماعی را دشوارتر از پیش کرد.

۶- اصلاحات رضاشاه، جنبش زنان ایران که پیش از به قدرت رسیدن و سلطنت او تشکیل شده بود را تضعیف کرده و به ورطه نابودی کشاند.

عملکرد دولت رضاشاه پیرامون مسأله زنان، به ویژه هنگامی پررنگ‌تر می‌شود

که این اقدامات را با نمونه دیگری در همان مقطع زمانی یعنی کارزار رهایی زنان در اتحاد شوروی سوسیالیستی در فاصله سال‌های ۱۹۱۷ تا اواسط دهه ۱۹۳۰ یا جنبش رهایی زنان در چین سوسیالیستی (۱۹۴۹-۱۹۷۶) مقایسه کنیم.

### جنبش زنان پیش از پهلوی اول

برخلاف تصویر واژگونه‌ای که طرفداران سلطنت پهلوی ترسیم می‌کنند، هرگز چنین نبود که مسأله زنان در ایران و مطالبات اجتماعی مرتبط با حقوق زنان و حتی مبارزه با حجاب، با رفرم‌های رضاخان شروع شده باشد. گویی این «پدر تاجدار ملت» یک روز تصمیم گرفت «ضعیفه»ها را از پرده بیرون کشیده و خوشبخت و «متمدن» کند.

مدت‌ها پیش از روی کار آمدن رضاخان، از سال‌های پایانی سلطنت ناصرالدین شاه، زنان به شکل‌های مختلف در جنبش‌های سیاسی از جمله جنبش و قیام بایان (۱۲۲۷ ش)، نهضت تنباکو (۱۲۷۰ ش) و به ویژه در جریان انقلاب مشروطه (۱۲۸۵ ش) و جنگ‌های انقلابی مشروطه‌خواهان تبریز حضور داشته و کم و بیش در فعالیت‌های اجتماعی و فرهنگی جامعه نقش ایفا می‌کردند.<sup>۱</sup> به عنوان نمونه در انجمن‌های مردمی انقلاب مشروطه، در ۱۲۸۶ انجمنی با عنوان *حُریت زنان* توسط تعدادی زن و مرد تأسیس شد. (سانساریان ۱۳۸۴: ۶۲) تعدادی از فعالین زنان در مدارس و مطبوعات فعالیت داشتند. چندین و چند نشریه زنان مثل *عالم نسوان* (۱۳۰۰-۱۳۱۲ ش)، *بیک سعادت نسوان* (از ۱۳۰۶)، *زبان زنان* (۱۲۹۸-۱۳۰۱)، *جهان زنان* (۱۳۰۰) و *نامه بانوان* (۱۲۹۹) در تهران، رشت، اصفهان، مشهد و غیره منتشر می‌شد که زنان در آن‌ها فعالیت می‌کردند.

---

۱- در مورد وضعیت زنان و جنبش زنان در انقلاب مشروطه نگاه کنید به: (آفاری ۱۳۷۹: ۲۳۳-۲۶۹). (سانساریان ۱۳۸۴: ۲۷-۸۹)، (خسروپناه ۱۳۸۰)، (وطن‌دوست ۱۳۸۵)، (نجم‌آبادی ۱۳۹۸)



حتی در مورد حجاب، پیش از سال ۱۳۱۴ و تصمیمات و اقدامات رضاشاه، در میان بخش‌هایی از زنان تحصیلکرده شهری و محصلین مدارس، شاهد محدود کردن حجاب و حتی بی‌حجابی هستیم. به عنوان مثال عین السلطنه سالور از روزنامه‌نگاران وقت در خاطراتش می‌نویسد که زنان بدون روبنده (پیچه) و با دست‌ها و سینه بیرون از چادر به خیابان می‌آمدند و یا صدیقه دولت‌آبادی در سال ۱۳۰۷ با کلاه و لباس اروپایی در خیابان‌ها راه می‌رفت.<sup>۱</sup> بحث درباره حجاب و نقد حجاب زنان هم رایج بود. دولت‌آبادی در نشریه *زبان زنان* که بیش از دو هزار و پانصد نسخه تیراژ داشت، علیه حجاب می‌نوشت و معروف است وصیت کرده بود هیچ زنی با حجاب در مراسم خاکسپاری او حاضر نشود. (شیخ‌الاسلامی ۱۳۵۱: ۹۱ و ۹۹) شهناز آزاد در اولین شماره نشریه خود با عنوان *نامه بانوان* از حجاب با عنوان «کفن سیاه» نام برد و از برداشتن حجاب دفاع کرد.<sup>۲</sup> یا ابوالقاسم آزاد آذربایجانی در ۱۲۹۷ محفل مختلطی را تأسیس کرد که اعضایش به صورت مخفی برای از بین بردن حجاب فعالیت و بحث می‌کردند. (دولت‌آبادی، ج ۴. ۱۳۶۲: ۴۳۳) نشریه *عالم نسوان* چهار سال پیش از فرمان کشف حجاب رضاشاه، در ۱۳۱۰ مسأله حجاب را به بحث گذاشت و فراخوانی در این مورد چاپ کرد که با نوشته‌هایی در مخالفت با حجاب یا در دفاع از آن روبه‌رو شد و در مجموع زنان در این فراخوان به ضدیت با حجاب پرداختند.<sup>۳</sup> حتی در یکی از منابع اروپایی روایتی آمده که در سال‌های پس از جنگ جهانی اول صدها زن در یکی از مساجد تهران تحصن کرده و خواهان برداشتن حجاب شده بودند.<sup>۴</sup>

گسترش این فعالیت‌ها و مباحث به تحولات بین‌المللی سیاسی برمی‌گشت

۱- تهران مصور ۱۳۴۰ به نقل از (پاپلی و دژم‌خوی ۱۳۹۷: ۴۵)

۲- نامه بانوان، شماره دوم ۲۵ مرداد ۱۲۹۹

۳- *عالم نسوان*، سال دوازدهم، شماره ۳، اردیبهشت ۱۳۱۱، و شماره ۵، شهریور ۱۳۱۱

4- C. Colliver Rice (1923) *Persian Women and their ways*. London. Seeley Service P. 40

(به نقل از سانساریان ۱۳۸۴: ۹۹)

و تأثیراتی که جامعه ایران خصوصاً بخش روشنفکری آن از این تحولات می‌گرفت. موج اول فمینیسم و به ویژه تأثیرات پیروزی انقلاب اکتبر روسیه، بحث درباره جنبش زنان را به مسال‌های رایج در سطح جهان تبدیل کرد و روشنفکران ایران و حتی برخی از زنان دربار قاجار از این مباحث تأثیر گرفته بودند. کشورهایی مثل افغانستان، ترکیه و مصر زودتر از ایران در مورد مسالۀ زنان و به ویژه در مورد حجاب دست به تغییراتی زدند. رشد روابط سرمایه‌داری در این کشورها نیازمند آموزش زنان بود و به میزانی که به سمت گسترش این روابط می‌رفتند، تمایل به کشاندن زنان به سطح جامعه هم شکل می‌گرفت.

اما نقش انقلاب اکتبر و به ویژه تحولات جاری در اتحاد شوروی در مورد جنبش‌هایی زنان را نمی‌توان نادیده گرفت. مسالۀ برابری میان زن و مرد در جمهوری سوسیالیستی ایران و جنبش جنگل مطرح شد و در روایت‌های تاریخی از تبلیغات بلشویک‌ها علیه حجاب در گیلان بحث شده است. (سالور ج. ۷. ۱۳۷۸: ۵۶۹۳ و ۵۷۱۸) همچنین می‌دانیم که پس از اجرای فرمان کشف حجاب رضاشاه در دی ۱۳۱۴، نواحی شمال ایران به ویژه گیلان کم‌ترین مقاومتی در برابر آن داشتند و احتمالاً این مساله متأثر از نزدیکی به شوروی و اخبار مربوط به زنان در اتحاد شوروی بود. (آشنا ۱۳۷۱: ۲۸۳)

### رضاشاه و مسالۀ زنان

باید در نظر داشت که پیش از ۱۳۱۴ رضاشاه و دولتش اساساً به عنوان مانعی در مقابل مبارزات و اعتراضات زنان علیه حجاب عمل می‌کردند. به عنوان نمونه عین‌السلطنه در خاطراتش به تاریخ آبان ماه ۱۳۱۰ نوشت:

وزیر دربار خیلی عادات اروپایی را می‌خواهد در اینجا رواج بدهد. در غالب آن موفق شده مثل رفتن بانوان به سینما و گردشگاه، کافه و غیره و غیره. جز برداشتن چادر. زیرا شخص اعلی حضرت مخالف

این است که زن‌ها بی‌چادر بیرون بروند و اگر مخالفت او نبود امروز شش سال بود که خانوم‌ها بی‌چادر بودند. (سالور. ۱۳۷۹. ج ۱۰: ۷۷۰۱)

حتی زمانی که قرار شد زنان در انظار عمومی رفت و آمد کنند، آژان‌های رضاخانی با باتوم و تفنگ مراقب بودند تا زنان و مردان «زیاده از حد قاطی» نشوند و پیاده‌روها را زنانه مردانه کردند. بنا به روایت همان خاطرات روزانه عین‌السلطنه «عصرها هم این خیابان (امیریه) محل تفرج خانوم‌ها است. طوری جمعیت می‌شود که آژان مواظب است زن و مرد و داخل نشوند. از یک سمت زن و از سمت دیگر مردها بروند». (سالور ج ۸: ۶۴۹۵) این مساله در سند تاریخی دیگری از قول فردی به نام استپانیان از پزشکان تهران آن مقطع هم تأیید شده است.<sup>۱</sup> مضحک است آن‌چه که در رقابت‌های تبلیغاتی ریاست جمهوری رژیم اسلامی در سال ۱۳۹۶ در مورد جداسازی جنسیتی پیاده‌روها در صورت انتخاب ابراهیم رئیسی قاضی‌القضات آدمکش خمینی طرح می‌شد، هشتاد سال پیش از آن توسط گزمگان و آژان‌های رضاشاه «کبیر» عملی شده بود!

اما رضاشاه از اصلاحات مربوط به زنان به طور کلی و به ویژه در مورد مساله حجاب، چندین هدف سیاسی را دنبال می‌کرد که عبارت بودند از:

الف) کسب مشروعیت سیاسی و پایه اجتماعی در میان قشر جدیدی از بروکرات‌ها.

ب) در دست گرفتن رهبری و انحصار تمامی جنبش‌های اجتماعی و مطالباتی ترقی‌خواهانه و مردمی توسط دولت و شخص شاه.

ج) تضعیف موقعیت اجتماعی روحانیت شیعه.

د) گسترش تجدد‌نمایی کشور به ویژه در عرصهٔ ظواهر و نمادها.

در فصل‌های پیش گفتیم که تشکیل یک دولت متمرکز، هدف اصلی پروژهٔ سیاسی رضاشاه بود و بسیاری از تغییرات و اصلاحات اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی این دوران به قصد خدمت به این هدف و قشر جدیدی از سرمایه‌داران بروکرات و زمین‌داران بزرگ انجام شدند. شاه به دنبال جلب مشروعیت اجتماعی برای دولتش در میان این اقشار نوپا و حکومت‌ساخته بود و این مساله در مورد اصلاحاتش در رابطه با زنان و به ویژه فرمان کشف حجاب هم صادق است.

رضاشاه با اجرای اصلاحات عرفیِ قِسمی و نصفه نیمه در مورد جایگاه زنان در جامعه و قانون، به دنبال نفوذ ایدئولوژیک و سیاسی بیشتر در میان این اقشار بود. اقشار وفادار به دولت و سلطنت پهلوی که باید در اخلاق، فرهنگ، پوشش و سبک زندگی فردی و خانوادگی با «تجدد» مورد نظر ایدئولوژی پهلوی مطابقت می‌داشتند. تمایل به تجدد‌نمایی ایرانی و مدرن نشان دادن ایران، عناصر مهمی در ایدئولوژی دولت پهلوی اول بودند که با مسالهٔ زنان و خصوصاً بدن زن مرتبط می‌شدند. به همین علت، مسالهٔ ظاهر و پوشش به دغدغهٔ اصلی دولت رضاشاه در مورد زنان تبدیل شد و بیش از هر چیز در سیاست کشف حجاب فشرده شد.

تغییر پوشش مردم (ابتدا مردان در ۱۳۰۷ و بعد زنان در ۱۳۱۴) بیان دو هدف سیاسی و تبلیغاتی دولت پهلوی اول بود: نخست این که هیچ عرصه‌ای از جامعه نیست که از دامنهٔ نفوذ و هژمونی دولت متمرکز دور مانده باشد و دولت حق دارد حتی پوشش و ظاهر «رعایای» تحت حاکمیتش را تعیین کند. شاید بهترین بیان این هدف شاه را در مقالات روزنامهٔ دولتی اطلاعات در مورد حجاب بتوان یافت. در مورخ ۱۴ دی ۱۳۱۵ در روزنامهٔ اطلاعات چنین آمده است که:

حجاب یکی از مضرترین عادات ملی ایرانیان بوده است که تأثیرات شومی در مقدرات و آینده و سعادت ملت ایران داشت. . . با رفع حجاب جلوگیری از تقلب و تزویر در مسائل حقوقی خیلی آسان تر می‌گردد. زن زیر چادر نیست که خود را فلان کس معرفی نموده و دارایی خود را با فلان پسر خود یا قوم خویش صلح کند. با رفع حجاب، جلوگیری از مسائل جرم و جنایت و یا تعقیب مجرمین سهل تر است. زیرا دیگر مجرم نمی‌تواند چادر به سر کرده و از تعقیب پلیس خود را آسوده نماید.

دوم این که دیگران (به‌ویژه اروپاییان) باید مدرن و متجدد شدن ایران را چه در چهره شهرهای جدید (خیابان‌ها و ساختمان‌های تازه تأسیس) و چه در مدرن‌نمایی چهره مردم کوی و خیابان ببینند. در واقع از بدن و پوشش زنان به عنوان نماد مدرنیسم استفاده شد. شاه در سخنرانی ۱۷ دی ۱۳۱۴ گفت: زنان پیش از آن نه تنها «از جامعه جدا نگاه داشته شده بودند، بلکه وظایف خود نسبت به وطن و فداکاری در راه کشور را نیز نمی‌توانستند انجام دهند. . . زنان. . . از فرصتی که در اختیارشان قرار گرفته برای خدمت به پیشرفت کشور استفاده کنند». (امیر جاهد ۱۳۱۵: ۹۴ و ۹۵) سعید نفیسی یکی از روشنفکران مبلغ ایدئولوژی پهلوی هم این مساله را به این شکل تشریح کرد که: «کمترین فایده این قانون و کارهایی که پس از آن کردند این بود که ایرانیان را یکسان و یک رنگ کرد. و آن همه اختلاف صوری را که قهراً باعث اختلافات باطنی و نفاق می‌شد، از میان برداشت و در وحدت روح ملی ایران، اثر بزرگی بخشید» (نفیسی ۱۳۴۵ ج ۲: ۸۳).

بنابراین دغدغه رضاشاه و دولت‌ش، نه رهایی زنان و تقویت جنبش زنان بلکه سوءاستفاده از این مساله در مسیر اهداف سیاسی و طبقاتی دولت متمرکز نیمه‌مستعمراتی‌شان بود. طبقات مرتجع مدافع نظم کهنه و روابط تبعیض‌آمیز و ستمگرانه‌اند. رهایی زنان، نه دغدغه‌شان است و نه مطلوب‌شان. بورژوا-

ناسیونالیست‌ها از هر گونه (ورژن) و با هر پوشش و ظاهری، مدافع و مجری روابط تولیدی-اجتماعی مبتنی بر پدرسالاری هستند. آن‌ها مگر از سر اجبار و فشار تن به برخی رفرم‌ها یا عقب‌نشینی‌ها در مورد مسأله زنان می‌دهند و یا در مسیر پروژه‌های سیاسی و اجتماعی که هدف آن در نهایت، تثبیت روابط بهره‌کشانه و تبعیض‌آمیز موجود است.

همچنین اصلاحات رضاشاه در مورد زنان اساساً در سطح ظواهر و برخی از مناسبات اجتماعی باقی ماندند. این اقدامات هرگز روابط تولیدی مبتنی بر مالکیت خصوصی و استثمار و کانون‌ها و نهادهای اجتماعی و سیاسی همچون خانوادهٔ مردمحور، قوانین شریعت و غیره که در طول تاریخ، ستم بر زن را تولید و بازتولید کرده‌اند از بین نبردند.<sup>۱</sup> حتی الحاقیه‌های مربوط به قانون خانواده که از آن به عنوان «اقدامات مرقی رضاشاه» نام می‌برند و از سال ۱۳۰۷ به مرور به قانون مدنی ایران افزوده شدند، کماکان حاوی اشکال بنیادین ستم بر زن و مردسالاری هستند. به عنوان مثال، نیاز زن به اجازه پدر یا پدربزرگ برای اولین ازدواج، چندهمسری و تعدد زوجات و صیغه، جرم دانستن همجنسگرایی و نداشتن حق رأی زنان در آن تأیید شده بود. طبق مادهٔ ۱۱۰۵ شوهر، رئیس خانواده بود. طلاق بر اساس ماده ۱۱۳۳ حق مرد بود و مرد برای طلاق حتی نیاز نداشت تصمیمش را به همسرش اعلام کند. در واقع قانون خانوادهٔ رضاشاهی به قوانین زن‌ستیز شریعت اسلامی تن داد و آن‌ها را در هیئت قانون و اجبار دولتی به زنان تحمیل کرد. یکی از پژوهشگران تاریخ زنان در این دوره معتقد است لوایح قانونی دورهٔ رضاشاه در مورد قوانین خانواده و زنان: «در نوع خود رادیکال نبودند و اساس و جوهرهٔ شریعت در آن‌ها حفظ شده بود. از سوی دیگر این مسأله که تا چه حد قوانین تغییر یافته، اجرا می‌شدند نیز روشن نیست.» (سانساریان ۱۳۸۴: ۹۶)

دورهٔ پهلوی اول همچنین سرآغاز تن‌فروشی رسمی و قانونی و متمرکز بود

۱- در مورد ریشه‌های تاریخی و اجتماعی ستم بر زن نگاه کنید به (انگلس ۱۳۸۶)

که در سلطنت محمد رضاشاه نیز ادامه پیدا کرد. محله نیمه‌ویران قجرها که بعدها به شهرنو معروف شد به دستور رضاشاه بازسازی شده و محل اسکان تن‌فروشان شد. او همچنین دستور داد زنان حرمسرای قاجار در این منطقه اسکان داده شوند و بسیاری از آن‌ها ناچار به دام‌تن‌فروشی افتادند. (زندمقدم ۱۳۹۶) سرهنگان و نظامیان ارتش شاهنشاهی مانند عبدالله‌خان ششلول و سرهنگ مظفرخان خانه‌های متعدد در شهرنو ساختند و دختران روستایی که توسط واسطه‌ها اغفال شده و حتی دزدیده شده بودند را به بردگی جنسی کشاندند. (شهری. ۱۳۷۱، ج ۳: ۳۹۷)

اما در اتحاد شوروی، تمامی قوانین و سنت‌های دینی (اعم از اسلامی یا مسیحی) در مورد زنان و ازدواج ملغی شدند، حق رأی زنان و حق انتخاب کردن و انتخاب شدن به رسمیت شناخته شد، حق طلاق، حق سقط جنین، آزادی همجنسگرایان، ممنوعیت ازدواج اجباری، برابری در دستمزدها، ممنوعیت چندهمسری و غیره در فاصله کوتاهی عملی شدند. آن‌هم در جهانی که در همان مقطع زنان در ایالات متحده، بریتانیا و فرانسه حتی فاقد حق رأی بودند. چرا که رهایی زنان برای پرولتاریا و انقلاب کمونیستی، یک ضرورت و بخشی از استراتژی رهایی کل جامعه از قید و بندهای دنیای کهنه است. همانطور که همزمان با دوران رضاشاه در اتحاد شوروی سوسیالیستی (۱۹۱۷-۱۹۵۶) شاهد یک دگرگونی و جهش عظیم در مسیر رهایی زنان بودیم. این مبارزه اگرچه در مقطع میانه دهه ۱۹۳۰ تا پایان جنگ جهانی با عقب‌نشینی‌ها و اشتباهاتی همراه شد.<sup>۱</sup> اما به گواهی تاریخ، وضعیت زنان در تمامی جمهوری‌های شوروی به ویژه در آسیای مرکزی و قفقاز یک جهش بی‌مانند در تاریخ بشر تا آن مقطع بود.<sup>۲</sup>

۱- در مورد خط سیر اتحاد شوروی در رابطه با مسأله زنان و دستاوردها و اشکالات آن نگاه کنید به (بهرنگ ۱۳۸۹: ۴-۲۶)

۲- در مورد دستاوردهای شوروی سوسیالیستی (۱۹۱۷-۱۹۵۶) در مسأله رهایی زنان، نگاه کنید

یکی دیگر از مشخصه‌های اصلاحات رضاشاه در مورد زنان، فرآیند از بالا و مکانیکی آن بود. به این شکل که به زنان اجازه داده نشد تا نقش و جایگاه مرکزی و مهمی در فرآیند مبارزه با حجاب بازی کنند و اساساً کارزار توده‌ای و از پایین برای ترویج و گسترش آگاهی اجتماعی در این مورد راه نیافتاد. رضاشاه خواهان ایجاد تغییر در وضعیت زن ایرانی در چارچوبه ضرورت‌ها و بایدهای دولت و سلطنت خودش بود و نه بیشتر. رضاشاه هرگز مایل نبود مطالبات و جنبش زنان به یک حرکت رادیکال سیاسی و اجتماعی تبدیل شده و مرزهای سنتی و ریشه‌دار پدرسالاری و مردسالاری را مخدوش کند. از این رو هم بر مسأله «جایگاه ویژه» و «وظیفه اصلی زنان» در خانواده و مسأله مادری تأکید داشت و هم کوشید زمام فعالیت‌های زنان را خود در دست بگیرد و خصلت جنبشی آن را متوقف کند.

محمدرضا شاه نگاه پدرش به مسأله زنان و جایگاه زنان در جامعه را چنین تشریح می‌کند که:

رضاشاه هرگز به فکر آن نبود که ایرانیان با گذشته کشور قطع رابطه کنند. و از همین جهت میل داشت که دوشیزگان ایرانی پس از کسب علم و هنر و تحصیل تجارب کافی، وارد مرحله زناشویی بشوند و فرزندان خود را در پرتوی تحصیلاتی که کرده‌اند، بهتر تربیت کنند. اما به این عقیده نیز ایمان قطعی داشت که دختران تحصیل کرده و دانشمند، همسرانی خوب‌تر و مادرانی فهمیده‌تر و در اجتماع ایرانی، افرادی وظیفه‌شناس‌تر خواهند بود. (محمدرضا پهلوی ۱۳۴۰: ۴۶۷)

---

Stites, Richard (1978) *The Women's Liberation Movement in Russia: Feminism, Nihilism, and Bolshevism, 1860-1930* – Princeton - NJ: Princeton Univ. Press  
 Goldman, Wendy Z. (1993) *Women, the State & Revolution: Soviet Family Policy and Social Life, 1917-1936* - New York - Cambridge Univ. Press – P: 1-58  
 Kamp, Marianne (2008) *The New Woman in Uzbekistan: Islam, Modernity, and Unveiling under Communism* – Seattle - WA: Univ. of Washington Press  
 Edgar, Adrienne Lynn (2003) *Emancipation of the Unveiled: Turkmen Women Under Soviet Rule, 1924–29* - in *The Russian Review* 62 (January 2003)



شاید هیچ جمله‌ای بهتر از این نمی‌توانست بینش پدرسالارنه رضاشاه در مورد جایگاه زنان در جامعه و نگاه ابزاری وی به جنبش زنان و پتانسیل نهفته در آن را فشرده و بیان کند.

رضاشاه همچنین برای در دست داشتن زمام این پتانسیل اجتماعی، جمعیت‌هایی که زنان برای فعالیت‌های اجتماعی و مباحث فرهنگی و سیاسی راه انداخته بودند (از جمله نشریه عالم نسوان) را تعطیل کرد. از ۱۳۱۴ به بعد سازمانی به نام **کانون بانوان** تحت هدایت و نظارت دولت تشکیل شد که اهداف و ساختار آن در مقایسه با سازمان‌های زنان پیش از این تاریخ، یک جهش به عقب مشهود بود. چرا که خصلت مبارزاتی، سیاسی و جنبشی این مطالبات و تمایلات را به یک محدوده خیریه‌ای، کنترل شده و مجری اوامر و تمایلات حکومت سوق داد. اهداف این سازمان تازه تأسیس شامل بهبود و تغییر فکر زنان در مسیر ایدئولوژی دولت پهلوی، آموزش روش‌های جدید «بچه‌داری و خانه‌داری»، تشویق زنان به سادگی و زندگی دور از تجمل، ترغیب زنان به استفاده از تولیدات داخلی و احداث انجمن‌های خیریه جهت کمک به زنان فقیر و کودکان بی سرپرست بود. (شیخ‌الاسلامی ۱۳۵۱: ۸۹) زنان فقط «آزاد» بودند مجری اوامر «ملوکانه ذات همایونی» باشند و نه فاعلین آگاه و صاحب‌نظر در دفاع یا انتقاد به این اصلاحات و برنامه‌ها. برنامه رضاشاه به جای اتکا به مردم و مشخصاً خود زنان در پیشبرد آگاهانه و جمعی مبارزه با رسوم، سنت‌ها، روابط و مناسبات پدرسالارانه و مردسالارانه، بنا به مصلحت و اهداف دولت، برخی از آن‌ها را به صورت قسمی و گزینشی انتخاب کرد و با اتکا به تهدید و فشار قانونی و پلیسی کوشید آن‌ها را به جامعه تحمیل کند.

جواب پاسبان‌ها و آژان‌های رضاخان به معترضین به قانون کشف حجاب، در بسیاری موارد کتک و توهین و دستگیری بود. زنان نه تنها از سوی گزمگان حکومتی بلکه از سوی جامعه و سنت هم تحت فشار بودند. گزارش‌های تاریخی حاکی از آن است که زنانی که فرمان کشف حجاب را رعایت

می‌کردند مورد تهدید و اذیت مردان مذهبی در کوچه و خیابان قرار می‌گرفتند و حتی بعد از شهریور ۱۳۲۰ تعدادی از فروشگاه‌ها اعلان زدند که مشتریان بی‌حجاب را نمی‌پذیرند. (شهابی، ۱۳۸۷). ممنوعیت حجاب: ۳۰۲ و ۳۰۶) برای فشار و تحقیر دو جانبه علیه زنان تن‌فروش و زنان باحجاب، دولت دستور داد زنان تن‌فروش تا زمانی که شوهر نکرده بودند باید چادر سر می‌کردند. (آشنا ۱۳۷۱: ۱۵۶ و ۲۶۳)

یکی از پیامدهای اجرای این قانون این بود که در عمل زنان و دختران زیادی از عرصه جامعه، تحصیل، کار و استقلال مالی و اجتماعی نسبی محروم شدند. وزارت آموزش و پرورش اعلام کرد دختران باحجاب حق دریافت دیپلم را ندارند و دختران بسیاری از خانواده‌های مذهبی از رفتن به مدرسه و تحصیل محروم شدند. (همان ۲۱۹) همچنین معلمین زن یا زنان کارمندی که حاضر به کشف حجاب نبودند، بیکار شدند. (نجم‌آبادی ۱۳۹۰: ۳۱۸ و ۳۲۹) کارمندان دولت موظف بودند بی‌حجاب سر کار بروند و حتی کارمندان مرد موظف بودند همسران خود را بی‌حجاب برای جشن‌ها و مراسم عمومی همراه خود ببرند.

یکی دیگر از تبعات مهم سیاست کشف حجاب سرکوب‌گرانه رضاشاه، این بود که بخش‌هایی از مردم را به سمت روحانیت و تفکرات ارتجاعی آن‌ها سوق داد. در فصل‌های آتی خواهیم دید که رضاشاه به دنبال محدود کردن حوزه نفوذ و اعتبار اجتماعی و سیاسی روحانیت شیعه به عنوان یکی از نهادهای سنتی قدرت در ایران بود. تحمیل پوشش به مردم - به ویژه در مورد زنان - یکی از اقداماتی بود که رضاشاه از طریق آن کوشید در برابر روحانیت قدرت‌نمایی کند. واکنش بخش‌هایی از آخوندها، تحریک احساسات و باورهای مذهبی مردم بود. خشم بالقوه جامعه از انواع مختلف سرکوبگری‌های دولت - از جمله در مورد پوشش مردان و زنان - یکی از فاکتورهایی بود که دست روحانیت در بسیج و تهییج مردم را باز می‌گذاشت. دولت در ۲۰ تیر ۱۳۱۴

به روی معترضین در مسجد گوهرشاد مشهد آتش گشود و کشته و زخمی شدن تعدادی از معترضین، بیش از پیش در خاطرهٔ بخش‌هایی از مردم حک و تثبیت شد.

نکتهٔ قابل توجه این است که به هر حال حجاب، یک نماد ستم بر زن و زنجیر تحقیر زنان در ایران بود و باید با آن مبارزه می‌شد. چنین نیست که اگر رضاخان فرمان کشف حجاب سرکوب‌گرانه را نمی‌داد و مسألهٔ مبارزه با حجاب به شکل دیگری پیش می‌رفت، این تضاد بدون تنش و خود به خود حل می‌شد یا با مخالفت بخش‌هایی از جامعه مواجه نمی‌شد. مسأله این است که حل صحیح این تضاد، نیازمند خنثی کردن قوانین شریعت، نهادهای دینی و تغییر باورهای دینی مردم و متحد کردن آن‌ها خصوصاً زنان بود. جهش سراسری و مبارزه و کارزار اجتماعی و فرهنگی برای رها شدن از حجاب نیازمند تغییر در روابط اقتصادی و تولیدی مبتنی بر استثمار و فرودستی زن در جامعه، الغای کامل قوانین مذهبی و جدایی دین از دولت و مبارزهٔ فعالانه و آگاهانه خود زنان با سنت و حجاب و روحانیت بود. ضرورت‌هایی که هیچ‌کدام بنا به ماهیت طبقاتی دولت رضاشاه به عنوان یک دولت دیکتاتوری بورژوازی و نیمه‌فئودالی، جواب نگرفتند و این تضاد به صورت قسمی، نمایشی، مکانیکی و سرکوب‌گرانه حل شد. بورژوازی در هر شکلی هرگز نمی‌خواهد و نمی‌تواند انرژی زنان را به تمامی آزاد کند و امکان‌هایی آن‌ها را فراهم کند. چرا که روابط تولیدی و اجتماعی سرمایه‌دارانه بر انواع ستم‌های اجتماعی از جمله ستم بر زن اتکا می‌کند. بورژوازی به ناچار هم به علت نیاز به نیروی کار زنان و هم تأثیرات ناشی از رهایی زنان در اتحاد شوروی سوسیالیستی (۱۹۱۷-۱۹۵۶) و بعد چین سوسیالیستی (۱۹۴۹-۱۹۷۶) بر جنبش زنان و مبارزات‌شان، با ضرورتی به نام مسألهٔ زنان و جنبش زنان روبه‌رو شد و باید به آن پاسخ می‌داد. اما پیوند تاریخی ستم بر زن با مالکیت خصوصی ابزار تولید و روابط تبعیض‌آمیز طبقاتی و اجتماعی، این طبقه را به سمتی راند و می‌راند که همواره شکل‌های ستم بر زن را تغییر می‌دهد اما

قادر به حل تاریخی آن و ریشه‌کن کردنش نیست. این مساله در کشورهای تحت سلطه (جهان سوم) مانند ایران که نهادها، روابط و سنت‌های فئودالی و پدرسالارانه با جان‌سختی بیشتری در جامعه حضور دارند، دشواری‌های مضاعفی دارد.

اما هم‌زمان با اصلاحات رضاشاه در مورد مسأله زنان، کارزار مبارزه با حجاب و خرافات و رسوم زن‌ستیزانه در جمهوری‌های آسیای مرکزی و قفقاز اتحاد شوروی به شکل دیگری در جریان بود. حزب کمونیست، این کارزار را با مشی توده‌ای و با اتکا به زنان پیشرو و حضور و نقش‌آفرینی خود زنان در سال‌های ۱۹۲۸ تا ۱۹۳۰ پیش برد. هدف این جنبش که عنوان کارزار **هجوم** به آن داده بودند، بیرون کشیدن زنان از سیطره حجاب و چادر و مبارزه با مهریه و سایر سنت‌های فئودالی و مردسالارانه بود. زنان با شعار «در سرزمین شوراها، سرکوب، بردگی و خشونت علیه زنان جایی ندارد» طی جلسات مختلف بحث و سخنرانی و جشن و مبارزه، چادرهای سستی آن مناطق (پرنجی، چاچوان) را به آتش کشیدند. این کارزار اگرچه با فراز و فرود و مبارزه پیش رفت اما از آنجا که با حضور زنان و متحد کردن آن‌ها و تغییرات عمده اقتصادی و سیاسی و فرهنگی در یک کشور سوسیالیستی صورت گرفت، به امر ماندگار و پایداری در منطقه آسیای مرکزی تبدیل شد.<sup>۱</sup>

جنبش زنان تحت رهبری پرولتاریا و در جریان انقلاب کمونیستی و دولت سوسیالیستی در تجربه چین سوسیالیستی (۱۹۴۹-۱۹۷۶) هم به دستاوردهای بی‌مانندی دست یافت.<sup>۲</sup> دستاوردهایی که با حضور صدها میلیون زن و شور و شوق و مبارزه آگاهانه آن‌ها در مسیر ریشه‌کن کردن دنیای کهنه و گسستن زنجیرهای پدرسالاری به دست آمدند.

1- Kamp, Marianne (2008) The new woman in Uzbekistan. Islam, Modernity, and Unveiling under Communism. University of Washington Press

۲- نگاه کنید به (بورویل ۱۹۹۷) و (لوتا ۱۳۹۴)

این بخش را با ترجمه یکی از آوازه‌های زنان روستایی در بخارای ازبکستان در جریان کارزار هجوم به پایان می‌بریم:

ای گل‌های شرقی

زمان آن رسید که حجاب و پرنجی را کنار بگذاریم

به من گوش فرا دهید ای معلم شرق سرخ

هزاران سال زیر یوغ و تاریکی به سر بردید

وقتی از خواب عمیق بیدار شوید

کارگران جهان در انتظار شما خواهند بود<sup>۱</sup>

## فصل دهم

ستیز و سازش

## رضاشاه، روحانیت شیعه و دین

تبلیغات رسمی جمهوری اسلامی در مورد دولت پهلوی اول، بخشی از طرفداران سلطنت رضاخان و حتی برخی از پژوهشگران تاریخ سال‌های حکومت او مدعی‌اند که دولت رضاشاه به سوی سکولاریسم، جدایی دین از دولت و محدود کردن نقش روحانیت شیعه و دین در جامعه حرکت می‌کرد. مُدعی‌ان‌ها برای چنین ادعایی، تأسیس برخی نهادهای حکومتی و اجرایی در مقطعی بود که عملاً قدرت و نفوذ روحانیت را به چالش کشید و برخی اقدامات مشخص مانند کشف حجاب، اعمال برخی محدودیت‌ها برای مراسمات مذهبی، محدود کردن سفر به مکه و کربلا و غیره. اما تضاد رضاخان و دولتش نه با اساس کارکرد ارتجاعی و نقش و جایگاه دین در جامعه بلکه با دو پدیده نهاد روحانیت و تبارز نمادین دین به شکل آیین‌های مذهبی بود.

پیشتر دیدیم دولت متمرکزی که رضاشاه بنا نهاد و قشر جدیدی از بزرگ زمین‌داران و سرمایه‌داران بروکرات که با عروج وی خود را به طبقات حاکم در ایران تحمیل کردند، با برخی از نهادها و مظاهر روابط تولیدی و اجتماعی فئودالی قبل از خود در یک رابطه ستیز و سازش قرار داشتند. رضاشاه و دولتش از یک طرف متمایل و ناچار به تعامل و هم‌زیستی با کانون‌های سنتی قدرت مانند اشرافیت قاجار، سران ایلات و عشایر و روحانیت شیعه بودند و از سوی دیگر به عنوان یک قشر جدید تازه به قدرت رسیده خواهان و ناچار از ستیز با آن‌ها، محدود کردن و ادغام مجددشان در دستگاه جدید دولت متمرکز نیمه‌مستعمراتی و روابط نیمه‌فئودالی بودند.

رضاشاه به عنوان رئیس دولتی که اساساً بر مناسبات استثمار فئودالی پیشین تکیه کرد و اقتصاد و جامعه ایران را عمیق‌تر و به صورت ساختاری به سرمایه‌امپریالیستی پیوند زد، با ملاکین و روحانیت دست به یک ائتلاف طبقاتی زدند. امری که در سال‌های بعد به مرور و با پررنگ‌تر شدن نقش درآمد

نفت در اقتصاد و بی‌نیازی بیشتر دولت از درآمد کشاورزی، رو به ضعیف‌تر شدن رفت اما تا پایان سلطنت رضاشاه ادامه یافت. تلاش رضاشاه در نیمه دوم سال‌های سلطنتش برای تضعیف نفوذ روحانیت شیعه در ساختار قدرت سیاسی و اجتماعی، در راستای تضعیف کانون‌های سنتی قدرت (اشراف-عشایر-روحانیت) و تثبیت دولت متمرکز و تازه تأسیسش بود.

همچنین ضدیت با تبارزات نمادین مذهب و آیین‌ها و رسومات سمبلیک مثل عزاداری ماه محرم و غیره از آنجا برمی‌خاست که دولت این وجه نمادین مذهب را به عنوان رقیبی برای اتوریته گفتمان سیاسی و ایدئولوژیک رسمی‌اش می‌دید. در پروژه ساختن دولت متمرکز و ایدئولوژی این دولت یعنی ملی‌گرایی و یکسان‌سازی هویتی ناسیونالیستی، هر نوع از تنوع زبانی، فرهنگی، سیاسی، دینی و عقیدتی به عنوان نماد و کانون اختلاف و جداسری دیده می‌شد.

تاریخ‌نگاران دوره پهلوی اول نحوه برخورد رضاخان با روحانیت شیعه را به دو دوره تقسیم می‌کنند:

دوره اول از پیش از کودتای سال ۱۲۹۹ تا سال‌های میانه دهه ۱۳۰۰ که دوران ماه عسل و اخوت سردار سپه و روحانیت بود. رضاخان در این دوره به درخواست آخوندها برای صرف نظر کردن از جمهوری و نشستن بر تخت سلطنت پاسخ مثبت داد. در مراسم سینه‌زنی محرم با پای برهنه و کاهگل بر سر شرکت می‌کرد. (مکی ۱۳۶۳. ج ۱: ۴۵۰) با برخی مراجع روحانیت مثل شیخ عبدالکریم حائری، شیخ محمدحسین نائینی و ابوالحسن اصفهانی روابط دوستانه داشت و بارها برای مشورت و ابراز ارادت نزد آن‌ها می‌رفت. مهم‌ترین عنصر پیونددهنده شاه و روحانیت در این مقطع احساس خطر از قدرت گرفتن کمونیسم در ایران پس از انقلاب اکتبر روسیه بود. به عنوان مثال شیخ محمدحسین نائینی که اصلاح‌طلبان و ملی‌مذهبی‌ها امروزه او را به عنوان شیخ مشروطه‌خواه و «آزاده» معرفی می‌کنند، در اول شهریور ۱۳۰۷



در نامه‌ای به رضاشاه از ضرورت وحدت سلطنت و روحانیت برای جلوگیری از قدرت گرفتن و «سرایت فساد شقاقلوسی جمهوری و بالشویکی... کفر و زندقه و الحاد و حفظ استقلال سلطنت اسلامی» گفت. (منظورالاجداد ۱۳۷۹: ۶۱-۶۲)

اما در دوره دوم، رضاخان که توانسته بود نسبتاً پایه‌های رژیمش را تثبیت کند، پس از سرکوب ایلات و عشایر و تصفیۀ بقایای اشرافیت قاجار از عرصۀ قدرت، به سمت محدود کردن روحانیت رفت. او این کار را از طریق بی‌اعتبار کردن نهادهای سنتی قدرت روحانیون در جامعه مانند محاکم قضاوت شرعی، مکتب‌خانه‌های سنتی و زمین‌های وقفی انجام داد.

رضاشاه تعداد روحانیون مجلس را از ۲۴ نفر در مجلس پنجم به ۶ نفر در مجلس ششم کاهش داد. در سال ۱۳۰۵ (ه. ش) وزارت دادگستری تأسیس شد و روحانیون ملزم شدند تا طبق قوانین مدنی جدید که تلفیقی از قوانین شرع اسلام، احکام مدنی جمهوری فرانسه و آیین دادرسی ایتالیای فاشیست بود به امر قضاوت مبادرت کنند. هرچند در مجموعه قوانین مدنی جدید، امتیازات متعددی به ویژه در مورد برتری مردان بر زنان و قانون خانواده و احکام مربوط به اراضی کشاورزی به قوانین شریعت اسلام داده شد. حق طلاق و چندهمسری برای مرد به رسمیت شناخته شد و مرد می‌توانست مانع از کارکردن همسرش در بیرون خانه شود. همچنین به طور کلی گفته شد هیچ‌کدام از قوانین جدید نباید با اصول شرع و فقه مغایرت داشته باشند. در ماده ۱۴۶ چنین آمد: «هنگامی که دعوی بر سر ارجاع پرونده به محکمه عرف یا شرع باشد، در این صورت ممکن نیست بدون موافقت مجتهد مسلم، پرونده به محکمه عرفی ارجاع گردد». (فلور و بنانی ۱۳۹۰: ۱۱۹)

قانون سرپرستی اوقاف در سال ۱۳۱۳ یکی دیگر از اهرم‌های قدرت اقتصادی روحانیت شیعه را تهدید و محدود کرد. همچنین تشکیل نظام آموزشی جدید و متمرکز سراسری، از نقش روحانیون در مکتب‌خانه‌های سنتی کاست. هر

چند تدریس دروس دینی و قرآن به درجات مختلف در این نظام تضمین شد اما به باور آبراهامیان و رودی ماتی<sup>۱</sup>، دولت می‌کوشید آموزش و از جمله آموزش دین را به انحصار خود دریاورد و روند تمرکزگرایی دولتی را در این عرصه نیز تثبیت کند. (ماتی ۱۳۸۷: ۱۹۹) و (آبراهامیان ۱۳۸۹: ۱۵۹-۱۶۰) در سال ۱۳۱۵ نهادی برای تربیت مستقیم مبلغین و واعظان اسلامی به نام موسسه **وعظ و خطابه** توسط دولت تأسیس شد. حوزه‌های علمیه کماکان استقلال نسبی و خودمختاری‌شان از دولت را حفظ کردند اما تأمین بودجه مالی آن‌ها در دست شاه بود و چنین مقرر شد که داوطلبان ورود به این حوزه‌ها باید توسط دانشکده الهیات دانشگاه تهران و امام جمعه مسجد سپهسالار که منتخب دولت بود، گزینش می‌شدند.

اما در مقابل، رضاشاه رسم بست‌نشینی در اماکن مقدس را ممنوع و تظاهرات عمومی روزهای عید قربان و زنجیرزنی و قمه‌زنی ماه محرم را غیر قانونی کرد. (بصیرت منش. ۱۳۷۸: ۱۳۷)

قوانین تغییر پوشش مردان، کشف حجاب زنان، سرکوب تظاهرکنندگان در مسجد گوهرشاد مشهد در ۱۳۱۴، کتک زدن یکی از آخوندهایی که مانع ورود همسر و دختران شاه به حرم مشهد شده بود توسط خود شخص شاه و تبعید و مرگ سیدحسن مدرس از دیگر رویدادهای مهمی بود که روابط بخش‌هایی از روحانیون و رضاشاه را تیره کرد. اعتراضات مردم قم، اصفهان و شیراز در پاییز سال ۱۳۰۶ به قانون سربازی‌گیری اجباری<sup>۲</sup> و اعتراضات مردم مشهد در تیر ۱۳۱۴ رنگ و بوی مخالفت‌های مذهبی با دولت را گرفت اما مورد حمایت چندان مراجع معروف قرار نگرفت.

اما شاه در همین دوره دوم که قصد کاستن از نفوذ روحانیت را داشت باز هم کوشید در مواردی به آن‌ها امتیاز بدهد. ارتباط دوستانه رضاشاه با برخی از

1- Rudi Matthee

۲- در مورد اعتراضات سال‌های ۱۳۰۶ تا ۱۳۰۸ نگاه کنید به (کرونین ۱۳۹۰)

مراجع مهم مانند حائری، نائینی و اصفهانی حفظ شد. دولت امتیاز ویژه معافیت از سربازی را برای طلاب علوم اسلامی در نظر گرفت. همچنین اصلاحات و اقدامات رضاشاه در میان بخشی از روحانیون و آخوندها طرفدارانی پیدا کرد. به عنوان مثال محمدحسن شریعت سنگلجی (۱۲۷۱-۱۳۲۲) یا طلبه‌ای به نام علی اکبر حکمی‌زاده که در ۱۳۱۳ نشریه‌ای با نام همایون را در شهر قم منتشر می‌کرد و در آن از رضاشاه و اقدامات اصلاحی و تجددگرایانه وی دفاع می‌کرد. (دیگار، ریشار، هورکاد ۱۳۷۸: ۱۱۵) و (میلانی ۱۳۹۲: ۵۹) بنا به گفته گزارش سالانه سال ۱۹۳۷ وزارت خارجه انگلستان، دولت برای کاهش مخالفت‌های علما به جان اقلیت‌های مذهبی افتاد و در ۱۳۱۵ همه افسران بهایی را از ارتش و کارمندان یهودی را از ادارات دولتی اخراج کرد. (ضیاء‌ابراهیمی ۱۳۹۶: ۲۹۶-۲۹۷) و (شهبازی. ممنوعیت حجاب ۱۳۸۷: ۳۰۳)

رضاشاه شخصاً برخلاف پسرش محمدرضا، دلبستگی و سمپاتی خاصی به اسلام و شعایر مذهبی نداشت. اما از آنجا که بر یک دولت ارتجاعی و روابط طبقاتی حاکم تکیه کرده بود، نمی‌توانست با اساس دین در بیافتد و واقعاً نقش دین در جامعه و سیاست را محدود کند. رضاشاه همانند هر رهبر و رئیس دولت طبقات ستمگر می‌دانست بدون نقش افیون دین در سرکوب و توجیه توده‌های مردم، نمی‌تواند انسجام ساختار ایدئولوژیک نظام طبقاتی را حفظ کند و روابط مبتنی بر تبعیض، ستم و استثمار را ادامه بدهد. به همین علت در نطقی به تاریخ ۴ اردیبهشت ۱۳۰۵ و پس از تاج‌گذاری‌اش گفت: «.. توجه مخصوص من معطوف حفظ اصول دیانت و تشیید مبانی آن بوده و بعدها نیز خواهد بود. زیرا که یکی از وسایل موثره وحدت ملی و تقویت روح جامعه ایرانیست را تقویت کامل از اساس دیانت می‌دانم» (مکی ۱۳۶۲. ج ۴: ۳۸) و (منظورالاجداد ۱۳۷۹: ۲۲۴)

اهمیت دین در روابط ستم و بهره‌کشی طبقاتی در ایران را حتی امپریالیست‌ها به صراحت تأیید کردند. به عنوان مثال سفیر وقت بریتانیا هنگامی که شاهد

سیاست‌های تضعیف موقعیت روحانیت در نیمه دوم سلطنت رضاشاه بود در گزارشش به وزارت خارجه انگلستان در سال ۱۹۳۵ نوشت:

«شاه که قدرت روحانیون را از بین می‌برد، این گفته ناپلئون را فراموش کرده است که هدف اساسی مذهب جلوگیری از کشتار ثروتمندان به دست تهیدستان و فقرا است. اکنون چیزی نیست که جای مذهب را بگیرد، جز ملی‌گرایی ظاهری که شاید با مرگ شاه از بین برود و هرج و مرج به دنبال آورد». (آبراهامیان ۱۳۸۴: ۱۷۵)

رضاشاه در سخنرانی دیگری به تاریخ ۱۳۱۰ در مورد رابطه دین و تجدد چنین افاضات کرد که:

خیلی‌ها در اشتباهند و تصور می‌کنند معنی تجدد و اخذ تمدن امروزی دنیا این است که اصول دینانیت و شرایع را رعایت نمایند. و یا کسب تمدن جدید مغایرتی با دین و مذهب دارد. حال آن که اگر مقنن بزرگ اسلام در حال حاضر در برابر این ترقیات وجود داشت، موافق بودن اصول شرایع حقّه خود را با وضعیت و تشکیلات تمدن امروز نشان می‌داد. (مسعودی ۱۳۲۹: ۱۵۶)

با برکناری رضاشاه از قدرت در شهریور ۱۳۲۰ جریانات مذهبی سیاسی به مرور به عنوان بخشی از نیروهای اجتماعی در عرصه سیاست ایران برآمدند. بعد از تبعید رضاشاه و روی کار آمدن پسرش، چندین و چند انجمن، محفل و هیأت مذهبی اسلامی در شهرهای مختلف ایران تأسیس شده و شروع به کار کردند. انجمن تبلیغات دینی در تهران، اتحادیه مسلمین در تهران و شهرستان‌ها، حزب‌الله شیراز، حزب فناپذیر مازندران، حزب سعادت خوزستان و غیره از این دست بودند. (حاضری و نظرمنصوری ۱۳۸۶: ۴۳)

فصل یازدهم

آنان آغازگران بودند

## نگاهی به جنبش کمونیستی در سال‌های سلطنت رضاشاه

در فصل «من رضا، تو رضا، ملت ایران رضا» گفته شد:

شکست جمهوری شوروی سوسیالیستی ایران و وقایع بعدی که به شکل‌گیری دیکتاتوری استبدادی رضاخان منجر شد، بیانگر آن است که اگر کمونیست‌ها قادر به انجام وظایف تاریخی خود برای سازماندهی مردم، رهبری انقلاب و کسب قدرت نباشند، نیروهای مرتجع و وابسته به امپریالیسم از دل فرصت‌ها و تضادهای اجتماعی برخوانند آمد و یک فقره دیگر فاجعه و وحشت را به مردم و جامعه تحمیل می‌کند

رضاخان با کشتار انقلابیون و سرکوب جنبش گیلان توانست راه را برای استقرار رژیم استبدادی‌اش باز کند. اما کمونیست‌ها همواره دشمن شماره یک رژیم او بودند. تضادی که از دشمنی طبقاتی آشتی‌ناپذیر میان رضاخان به عنوان رئیس دولت حافظ منافع فئودال‌ها، سرمایه‌داران بروکرات و امپریالیست‌ها با جنبش کمونیستی به عنوان نماینده منافع دهقانان فقیر، کارگران و زحمتکشان شهر و روستا بر می‌خاست. در این قسمت سعی شده یک تصویر کلی از وضعیت جنبش کمونیستی ایران در سال‌های قدرت گرفتن رضاخان و بعد سلطنت او ارائه شود.

### حزب کمونیست ایران

نخستین کنگره حزب کمونیست ایران در خرداد ۱۲۹۹ در انزلی تشکیل شد. در فاصله کنگره اول و دوم، در مورد تحلیل از ماهیت رضاخان که در آغاز عروج و فعالیت سیاسی‌اش بود، دو گرایش در حزب وجود داشت. گرایش راست شامل برخی سوسیال‌دمکرات‌ها از جمله سلیمان میرزا اسکندری و مستشاران سیاسی اتحاد شوروی که معتقد بودند رضاخان ماهیتی ملی، ضد بریتانیایی و ضد فئودالی دارد. و گرایش چپ که رضاخان را عامل انگلستان معرفی کرده و مهم‌ترین وظیفه او را سرکوب جنبش انقلابی گیلان می‌دانست. (فقره)

کمونیست ایران ۱۳۵۹: ۲۰ و ۴۵)

آواتیس میکائیلیان (سلطانزاده) از رهبران و تئوریسین‌های حزب، نقش مهمی در مبارزه با گرایش راست و افشای ماهیت رژیم رضاشاه داشت. (سلطانزاده ۱۳۸۸) حزب در مانیفست سال ۱۳۰۲ اعلام کرد که برای «حکومت حقیقی توده زحمتکش ایران» کوشش می‌نماید و «مدافع منافع طبقاتی و علمدار مبارزه با طبقات حاکمه ملاکین، روحانیون و اشراف ایران است» و تمام زحمتکشان و رنجبران ایران را به اتحاد برای سرنگون کردن رژیم سلطنت و تشکیل «جمهوری ملی رنجبران» دعوت کرد. (فرقه کمونیست ایران ۱۳۵۹: ۵۶-۵۷)

کنگره دوم که در ۱۳۰۶ در ارومیه تشکیل شد، به تثبیت کامل گرایش چپ منجر شد و حزب مبارزه تمام عیار علیه استبداد رضاخانی را در دستور کار خود قرار داد. اتحاد کارگران و دهقانان و خرده‌بورژوازی کوچک برای تشکیل «جمهوری انقلابی»، نابودی فئودالیسم، دفاع از استقلال ایران در مقابل دولت‌های امپریالیست، استقرار کامل آزادی و دموکراسی و حق تعیین سرنوشت ملل غیر فارس تا جدایی را به تصویب رساند. (همان ۷۰-۸۶)

حزب در تمام دوران سلطنت رضاشاه در سه سطح تئوریک، تشکیلاتی و صنفی فعالیت می‌کرد. از طریق مطبوعاتی چون روزنامه حقیقت (۱۳۰۰-۱۳۰۱)، روزنامه کار، پیکار، ستاره سرخ (۱۳۰۸-۱۳۱۰) آگاهی سیاسی و مارکسیستی در اختیار توده‌های مردم قرار می‌داد. در مناطق مختلف، واحدهای حزبی را ایجاد کرد و نهادهای صنفی مانند اتحادیه عمومی کارگران مرکزی و اتحادیه کارگران نفت جنوب را تشکیل داد.

حزب کمونیست ایران برای نخستین بار به شکل وسیع از حضور زنان در عرصه فعالیت سیاسی دفاع کرد و مراکز فرهنگی بانوان را در گیلان، تهران و قزوین ایجاد کرد که مسئولیت آن‌ها با کمونیست‌هایی مثل اختر کامبخش،

جمیله صدیقی و بانو شیرینلو بود. (آوانسیان ۱۳۵۸: ۲۶ و ۲۷) این کانون مراسم روز جهانی زن (۸ مارس) را در مناطق مختلف برگزار می‌کرد.

در تابستان ۱۳۰۲ و پیش از انتخابات مجلس پنجم، رضاخان که سودای نخست‌وزیری داشت، دستور توقیف تمام اتحادیه‌های کارگری را داد و تعقیب، دستگیری، شکنجه و کشتار رهبران و اعضای حزب کمونیست ایران و اتحادیه‌های کارگری از همین مقطع آغاز شد و تا سال ۱۳۰۴ به اوج خود رسید. اما حزب و اتحادیه‌ها به صورت نیمه‌مخفی جلسات خود، از جمله مراسم جشن اول ماه مه (روز جهانی کارگر) را برگزار می‌کردند. با وجود تمام بگیر و ببندها و سرکوب‌های پلیسی، در ۱۴ اردیبهشت ۱۳۰۸ اعتصاب عمومی در آبادان برگزار شد که بیش از نُه هزار کارگر در آن شرکت کردند. خواسته‌های کارگران عبارت بود از: ۱۵ درصد افزایش دستمزد، به رسمیت شناختن اتحادیه‌های کارگری مستقل از دولت، تعطیلی رسمی روز اول ماه مه، شرکت نمایندگان منتخب کارگران در تصمیمات مربوط به استخدام و اخراج کارگران و تعیین حداکثر ۷ ساعت کار برای جوانان زیر ۱۸ سال. (کامبخش ۱۳۵۸: ۳۶) این اعتصاب و مبارزه با دخالت سربازان ایرانی و تفنگداران دریایی بریتانیا سرکوب شد و رهبران آن دستگیر و برخی تا سقوط رضاشاه در زندان ماندند. سفارت ایالات متحده آمریکا در تهران در گزارشش به تاریخ ۳۱ می ۱۹۲۹ این رویداد و سرکوب آن را «به طرز غریبی موجب شرمساری شاه و شرکت نفت ایران و انگلیس» خواند. (لاجوردی ۱۳۶۹: ۳۷)

دولت برای سرکوب مبارزات صنفی کارگران و فعالیت کمونیست‌ها در ۲۲ خرداد ۱۳۱۰ لایحه‌ای با نام «لایحه مقدمین علیه امنیت و استقلال کشور» را در مجلس به تصویب رساند که طبق آن هر فرد یا گروهی فعالیت «مرام اشتراکی» می‌کرد به سه تا ده سال زندان محکوم می‌شد. براساس همین قانون بسیاری از فعالین و رهبران جنبش کمونیستی و کارگری ایران دستگیر و زندانی شدند. تعدادی مانند حجازی، علی شرقی، سیدمحمد تنها، غلامحسین



نجار، یرواند یغیکیان، پوررحمتی، علی اکبر فرهودی، محمد تنها و غیره در زندان‌های رضاخان جان باختند. آخرین موج سرکوب نیز از سال ۱۳۱۵ شروع شد که بقایای فعالین مخفی جنبش کمونیستی که تعدادشان به پنجاه و سه نفر رسیده بود را دستگیر و محاکمه و زندانی کردند. معروف‌ترین آن‌ها دکتر تقی ارانی بود.

### تقی ارانی و فرقه جمهوری انقلابی ایران

دیگر جریان مطرح در جنبش کمونیستی سال‌های سلطنت رضاشاه، فرقه جمهوری انقلابی ایران و رهبر اصلی آن دکتر تقی ارانی بود. فرقه در پاییز ۱۳۰۴ در برلین تاسیس شد و جزوه‌ای به نام بیان حق را به عنوان اعلامیه منتشر کرد. در مورد تاریخچه فرقه و رابطه ارانی با حزب کمونیست ایران دو نظر وجود دارد: یکی نظر رایج توسط تاریخ‌نگاری حزب توده که ارانی را از فعالین حزب کمونیست ایران و پایه‌گذاران گروهی معرفی می‌کند که بعد از شهریور ۱۳۲۰ با نام حزب توده فعالیت کرد. و دیگری دیدگاهی است که از ارانی به عنوان سوسیال دموکراتی «مستقل» و مخالف اتحاد شوروی و کمیترون و لنینیسم نام می‌برد. (احمدی ۱۳۸۵)

صحت یا نادرستی هرکدام از این دو دیدگاه را باید به فرصت دیگری وا گذاشت اما بر اساس نوشته‌های خود ارانی و فرقه جمهوری انقلابی ایران و علی‌رغم وجود برخی نقدهایی که رهبری وقت حزب کمونیست ایران به فرقه داشت،<sup>۱</sup> اما نمی‌توان سندی مبنی بر مخالفت صریح ارانی و فرقه با اتحاد شوروی و لنینیسم پیدا کرد. در همان جزوه بیان حق در مورد انقلاب اکتبر آمده است که: «... طبقه کارگر در ممالک سرمایه‌داری، عامل محو کننده حکومت بورژوازی و برقرار کننده اصول سوسیالیسم و حکومت کارگران و دهاقین خواهد بود. انقلاب کارگری روسیه در سال ۱۹۱۷ شاهد این مدعا است» (ارانی ۱۳۸۵: ۱۰۷) این جزوه رضاشاه را آلت دست انگلستان می‌داند

(همان ۱۱۴ و ۱۱۵)، طرفدار «یک تشکیلات منظم آهنین» و «یک حزب مسلح پیشوای انقلاب» است (همان ۱۳۱) و روشنفکران متوهم به اصلاحات و رفرم در ایران را شریک جنایات حکومت رضاشاه می‌داند (همان ۱۳۲).

ارانی بعد از بازگشت به ایران و از سال ۱۳۱۰ و پس از سرکوب تمامی تشکیلات علنی و روزنامه‌های حزب کمونیست، کار تبلیغ و ترویج کمونیستی را با یک نشریه علنی ترویجی و علمی به نام مجله دنیا پیش برد. روش ارانی در این نشریه نوعی زبان نیمه‌استعاره‌ای بود تا از تیغ و درفش دستگاه سرکوب و سانسور رضاشاهی در امان بماند. او در این مجله و در چندین جزوه تئوریک (ارانی ۱۳۵۷) یک کار ترویجی وسیع در حوزه‌های مختلف علوم مثل فیزیک، ریاضیات، شیمی، بیولوژی تکاملی، انسان‌شناسی، ماتریالیسم دیالکتیک، ماتریالیسم تاریخی مارکسیستی و هنر و تاریخ و ادبیات را پیش برد. نقد مذهب و ایدئالیسم و خرافاتی مثل روح، مبارزه با نژادپرستی و فاشیسم (آن هم در سال‌هایی که دستگاه‌های تبلیغاتی و رسانه‌های سلطنت رضاشاه، نژادپرستی آریایی و فاشیسم و نازیسم را تبلیغ می‌کردند)، تبلیغ و ترویج حول مسأله زنان از نگاه ماتریالیسم تاریخی مارکسیستی و غیره از محورهای مجله دنیای ارانی بودند. (مومنی ۱۳۸۴)

دکتر تقی ارانی و دیگر اعضای گروه او در سال ۱۳۱۵ دستگیر شده و تحت شکنجه قرار گرفتند. ارانی در سال ۱۳۱۷ محاکمه شد و در دفاعیاتش از مارکسیسم و انقلاب دفاع کرد و بعد از آن در بخش زندانیان مبتلا به تیفوس نگهداری شد و پس از ابتلا به تیفوس در ۱۴ بهمن ۱۳۱۸ در زندان رضاشاه کشته شد.

### تبارشناسی شکست

اگرچه کمونیست‌ها پیگیرترین مخالفین رضاشاه تا عزل او از قدرت در شهریور ۱۳۲۰ بودند و هیچگاه از تبلیغ، ترویج و سازماندهی علیه دولت او

دست بر نداشتند، اما جنبش کمونیستی ایران نتوانست رژیم او را سرنگون و قدرت سیاسی را برای استقرار یک دولت و جامعهٔ سوسیالیستی به پرولتاریا بدهد. دو علت اساسی در این ناکامی نقش داشتند:

نخست سرکوب شدید، خفقان مطلق و استبداد فاشیستی رضاخانی که اجازهٔ شکل‌گیری هیچگونه پایهٔ حزبی و تشکیلاتی ماندگار و رو به گسترشی را به کمونیست‌های ایرانی نداد. تقریباً هیچ واحد حزبی و اتحادیه کارگری علنی تا شهریور ۱۳۲۰ امکان فعالیت و بقا پیدا نکرد. رهبران جنبش کمونیستی و اتحادیه‌های کارگری و صنفی یا دستگیر و زندانی و اعدام شدند و یا وادار به تبعید<sup>۱</sup> هسته‌های مخفی حزبی اگرچه از تعقیب و ضربات پلیس رضاخانی در امان ماندند اما امکان گسترش و تشکیلات‌سازی تأثیرگذار را نداشتند. از این نظر رژیم محمدرضاشاه هم میراث پدر را ادامه داد و رژیم جمهوری اسلامی هم مانند پهلوی اول و دوم بنا را بر سرکوب هرگونه فعالیت کمونیستی سازمان‌یافته گذاشت.

علت دوم، فقدان خط سیاسی و ایدئولوژیک درست در رهبری حزب کمونیست ایران و جنبش کمونیستی بود. در صورت وجود چنین خطی شاید امکان غلبه بر مانع اول یعنی سرکوب رضاخانی و گسترش موج‌وار انقلاب وجود داشت. این احتمال را به ویژه تجربه حزب کمونیست چین و انقلاب پیروزمند این کشور تحت رهبری مائو تسه‌دون تقویت می‌کند. هم حزب کمونیست ایران و هم فرقه جمهوری انقلابی هر دو بر اهمیت مساله ارضی و دهقانی در ساختار طبقاتی جامعه ایران آگاه بوده و قائل به ریشه‌کن کردن فئودالیسم و بقایای آن

---

۱- متأسفانه تعدادی از رهبران و اعضای حزب کمونیست ایران در ماجرای موسوم به دادگاه‌های مسکو (۱۹۳۶-۱۹۳۸) قربانی خط و مشی غلط و مکانیکی استالین و حزب کمونیست شوروی شدند و به عنوان «خائن و دشمنان سوسیالیسم» یا به جوخه‌های تیرباران سپرده شده و یا در زندان و شرایط دشوار به مرگ طبیعی مردند. احسان‌الله خان دوستدار، کریم نیک‌بین، لادین اسفندیاری، ذره، دهباز و غیره از این دست بودند. در مورد دادگاه‌های مسکو نگاه کنید به: (لوتا ۱۳۹۴)

بودند. هر دو تشکل بر این باور بودند که بورژوازی ایران و رژیم رضاشاه نمی‌تواند مساله فنودالیسم را ریشه کن کند و بر ضرورت انقلاب دهقانی و حتی شورش دهقانی در ایران تأکید داشتند. فرقه در همان جزوه بیان حق نوشت: «مسلح کردن دهاقین و شوراندن آن‌ها بر ضد ملاکین و اشراف وظیفه حتمی ما و هر حزب انقلابی است» (۱۳۲) و حزب کمونیست در سند کنگره دومش نوشت: «فرقه کمونیست ایران بایستی... همه قوای انقلابی را برای یک شورش عمومی منظم و مرتب نماید... طریق واحد این مبارزه فقط انقلاب زراعتی است» و اتحاد دهقانان با کارگران و «عناصر انقلابی دمکراسی شهرها» و بخشی از ارتش را ضروری دانست. (فرقه کمونیست ایران ۱۳۵۹: ۷۹-۸۰) با وجود اطلاع از ضرورت یک انقلاب سراسری و با اتکا به اتحاد کارگران و دهقانان اما جنبش کمونیستی ایران نتوانست یک استراتژی موفق و اجرایی را در این زمینه تدوین کرده و به عمل درآورد. اسناد حزب کمونیست گویای این مساله است که آن‌ها تأکید اساسی را بر کار در میان کارگران و اتحادیه‌های کارگری گذاشته بودند و نگاه حاکم بر استراتژی حزب کمونیست در تمام این سال‌ها، به نوعی متأثر از الگوی انقلاب ۱۹۱۷ روسیه بود و قیام شهری با اتکا به کارگران و در اتحاد وسیع با دهقانان و خرده‌بورژوازی کوچک. اما سرکوب رضاخانی و کمبود عددی کمونیست‌ها عملاً امکان و فرصت تکوین این استراتژی و پیشروی‌اش را نداد.

این در حالی بود که کمونیست‌های ایران دست کم سه‌بار در جنگ‌های انقلابی مجاهدان تبریز در مشروطه، شورش‌های دهقانی منطقه گیلان به رهبری سیدجمال شهرآشوب پس از مشروطه و به ویژه در جریان جنبش جنگل و تشکیل جمهوری شوروی سوسیالیستی ایران دیده بودند که امکان یک انقلاب مسلحانه با اتکا به دهقانان، کارگران و خرده‌بورژوازی کوچک و آزادسازی منطقه پایگاهی در ایران وجود دارد. فقر و آشفته‌گی اجتماعی پس از جنگ اول و همچنین نارضایتی وسیع در میان ایلات و عشایر چندین منطقه پس از سرکوب توسط دولت مرکزی و ارتش، این فرصت را در اختیار

کمونیست‌ها می‌گذاشت تا پیش از استقرار کامل دولت متمرکز رضاشاه، دست به انجام یک یا چند قیام مسلحانه با اتکا به نیروی دهقانان و با هدف آزادسازی مناطق بزنند. شاید شکست جنبش جنگل و عدم حمایتِ تا به آخر اتحاد شوروی از آن، کمونیست‌های ایران را به تردید در صحت این خط و مشی و استراتژی رسانده بود. و یا شاید هم هژمونی الگوی انقلاب روسیه بر اذهان کمونیست‌های ایرانی مانند دیگر نقاط جهان آنقدر زیاد و پررنگ بود که عملاً امکانی برای فکر کردن و تدوین یک استراتژی راه انقلاب به جز الگوی اکتبر روسیه را نمی‌داد.

این در حالی بود که در چین، مائو تسه دون از اوایل دهه ۱۹۳۰ در کار تدوین استراتژی راه انقلاب در کشورهای تحت سلطه و نیمه‌مستعمره-نیمه‌فئودالی مثل چین و ایران بود. (آواکیان ۱۳۶۶: فصل اول) مائو تا سال ۱۹۳۶ تزه‌ای اصلی‌اش در این مورد را منتشر کرد (مائو ۱۹۷۲) و توانسته بود رهبری حزب کمونیست چین را حول این خط متحد کند. دقیقاً نمی‌دانیم این نظرات به دست کمونیست‌های ایران رسیده بود یا نه. اگرچه اسناد این دوره نشان می‌دهد که دست کم از سال‌های ۱۳۰۰ تا ۱۳۱۰ رهبران جنبش کمونیستی ایران در جریان مسائل انقلاب چین بودند. به هر صورت در مقطع تدوین استراتژی جنگ درازمدت خلق توسط مائو، عمده کمونیست‌های ایران یا توسط رضاشاه کشته شده بودند، یا در زندان رضاشاه بودند و یا به تبعید رفته بودند.

آن‌ها اما آغازگران جنبش کمونیستی بودند که با هدف ریشه‌کن کردن فقر، استبداد و تبعیض، با آرمان‌رهای بشریت و بنای یک جامعه نوین در مقابل استبداد رضاخانی، امپریالیسم انگلستان، ارتجاع و خرافه‌مذهبی و ناسیونالیستی و نژادپرستانه سر به شورش و عصیان برداشته و هیچگاه سازش نکردند.

## فصل دوازدهم

تحقیق

## عزل و تبعید رضاشاه

همانطور که رسیدن رضاخان به تخت سلطنت و مهم‌ترین اقدامات سیاسی او در تشکیل یک دولت متمرکز در شرایط خاص تحولات جهانی و بین‌المللی امکان‌پذیر شد، سقوط و برکناری و تبعید او هم بیش از هر چیز محصول تحولات جهانی ناشی از جنگ جهانی دوم بود. تضادهای ساختاری نظام سرمایه‌داری امپریالیستی بار دیگر در اواخر دهه ۱۹۳۰ به بروز جنگ ویرانگر بین‌المللی منجر شد. به مرور شعله‌های این جنگ به شمال آفریقا و خاورمیانه هم رسید.

محروم کردن انگلستان از مناطق نفوذش در ایران، افغانستان و هندوستان از اهداف استراتژیک هیتلر بعد از ناکامی‌اش در اشغال بریتانیا بود. پس از تهاجم آلمان به اتحاد شوروی سوسیالیستی در ژوئن ۱۹۴۱ و احتمال فتح قفقاز توسط ورماخت (ارتش آلمان نازی)، اهمیت ایران به عنوان یکی از مهم‌ترین کشورهای تأمین‌کننده نفت انگلستان و همچنین موقعیت استراتژیکش در همسایگی با ترکیه، مناطق نفتی قفقاز و سواحل خلیج، در معادلات مربوط به جنگ دو چندان شد.

چند سال پیش از این، روابط اقتصادی و سیاسی آلمان نازی و ایران گسترش پیدا کرده بود. علاوه بر هزار کارشناس فنی و اقتصادی آلمانی در ایران و اعزام دانشجویان ایرانی به آلمان، برخی طرح‌های اقتصادی مثل راه‌اندازی خطوط هوایی یونکرس و بعدها لوفت‌هانزا، احداث فرودگاه، گسترش خطوط راه‌آهن و کارخانه‌های اسلحه‌سازی و حتی طرح ساخت کارخانه ذوب آهن با سرمایه‌گذاری و مشارکت آلمان‌ها در ایران رو به گسترش بود. اما هنوز فاصله زیادی با میزان و حجم سرمایه‌گذاری‌های دیگر قدرت‌های امپریالیستی به ویژه بریتانیا داشت.

با پیشروی هر چه بیشتر نازی‌ها در اروپا و به خصوص بعد از تهاجم

فاشیستی به اتحاد شوروی، برخی محافل و گروه‌های طرفدار آلمان نازی در ایران هم تحرکاتشان بیشتر می‌شد. تأسیس یک مرکز فرهنگی برای تبلیغ اهداف و ایدئولوژی آلمان نازی در تهران با نام **خانهٔ قهوه‌ای**، تبلیغات وسیع بخش فارسی رادیو برلین و تشکیل نشریات و محافل فرهنگی با ایدئولوژی نژادپرستانه و باستان‌گرایانهٔ آریایی از دیگر فعالیت‌های نازی‌ها برای نفوذ بیشتر در جامعهٔ ایران بود. اگرچه آلمان‌ها نتوانستند رضاشاه را به سمت خودشان کشیده و از انگلستان جدا کنند، اما سیاست بی‌طرفی دولت ایران و ممانعت از در اختیار قرار دادن راه‌آهن جهت حمل و نقل ملزومات ارتش‌های متفقین به سمت قفقاز، عملاً به نفع آلمان‌ها تمام می‌شد. به ویژه آن که صحبت از وجود یک شبکهٔ جاسوسی وسیع آلمانی‌ها در ایران بود که تحرکات و توانایی اتحاد شوروی در قفقاز را زیر نظر داشته و خواهان نفوذ به مناطق نفتی باکو بودند.

این مساله باعث نگرانی متفقین شد و خواهان اخراج کارشناسان اقتصادی و نظامی آلمانی و همچنین شبکه جاسوسی آن‌ها از ایران شدند. رضاشاه با درخواست آن‌ها به طور کامل موافقت نکرد و کوشید سطحی از روابط سیاسی و دیپلماتیک را با رایش سوم حفظ کند. این مساله بیشتر دلایل سیاسی داشت تا ایدئولوژیک. درست است که در هیئت حاکمه ایران نوعی نگاه همدلانه به برخی سیاست‌های نژادی و آریایی‌پرستانهٔ آلمان نازی وجود داشت و رضاشاه شخصاً از برآمدن یک قدرت امپریالیستی رقیب برای بریتانیا و خصوصاً دشمن اتحاد شوروی ناراضی نبود، اما او را نمی‌توان متحد استراتژیک آلمان‌ها تعریف کرد. رضاشاه تلاش داشت با حفظ بی‌طرفی میان قدرت‌های درگیر در جنگ، نوعی آزادی عمل بیشتر برای دولتش به ویژه در برخی مسائل اقتصادی و سرمایه‌گذاری و غیره کسب کند. او که از توان و نفوذ انگلیسی‌ها در ایران آگاه بود و می‌دانست بدون حمایت و توافق آن‌ها صعودش به قدرت امکان‌پذیر نبود، به دنبال کاستن از نفوذ آن‌ها و ایجاد توازن بیشتری با اتکا به یک قدرت امپریالیستی دیگر، به ویژه آلمان نازی یا آمریکا بود.



رضاشاه همچنین نیم‌نگاهی به پیروزی‌های اولیه آلمان‌ها در جبهه شرقی شان یعنی در شوروی هم داشت. در هم شکستن دشمن اصلی رضاشاه یعنی اتحاد شوروی توسط فاشیست‌ها، آرزوی قلبی او بود. او بعد از عزل و تبعید به دامادش فریدون جم گفته بود: «دلیلی نداشت ایران به متفقین کمک کند. به علاوه وضعیت جنگ چنان نبود که بتوان به قطع دانست کدام طرف پیروز می‌شود». (میلانی ۱۳۹۲: ۸۲)

در همین مقطع دستگاه‌های ضد جاسوسی اتحاد شوروی به شواهدی مبنی بر اجرای یک کودتای نظامی توسط آلمان‌ها و با مشارکت احمد قوام و برخی فرماندهان ارتش دست یافتند. اسناد محرمانه آلمان نازی پس از شکست هیتلر و سقوط برلن هم صحت این کودتای احتمالی را تأیید می‌کردند. (استورتا ۱۳۷۰: ۸۹) و (شوکت ۱۳۸۶: ۱۵۷-۱۶۱) جاسوسان آلمانی همچنین به تحریک عشایر قشقایی برای دست زدن به شورش علیه دولت مشغول بودند. این مسائل متفقین را هر روز بیش از پیش نگران اوضاع ایران می‌کرد.

مجموعه این عوامل باعث شد تا در شهریور ماه ۱۳۲۰ نیروهای ارتش سرخ اتحاد شوروی از سمت شمال و قوای انگلستان از جنوب وارد ایران شوند. رضاشاه در آخرین تلاش‌هایش کوشید با جلب حمایت آمریکایی‌ها مانع از عزل و برکناری‌اش شود اما نزدیکی و اتحاد ایالات متحده به متفقین بیش از آن بود که به سود رضاشاه دست به اقدامی بزنند و او ناچار به استعفا شد.

ارتشی که رضاخان با پول مردم و با دزدی و مصادره و رشوه دادن افسران پروارش کرده بود، بدون هیچ مقاومتی تسلیم شد. بسیاری از نمایندگان که تا دیروز مجیز رضاشاه را می‌گفتند، بعد از عزل او در مجلس شروع به افشاگری و حمله به شخص شاه کردند. عشایری که به زور بمب و گلوله یک‌جا نشین شده بودند به زندگی کوچ‌نشینی شان بازگشتند. زنانی که با باتوم و کتک آژان‌های شاه حجاب از سر برداشته بودند به پوشش سابق خود بازگشتند. در آذربایجان و کردستان محافل سیاسی و فرهنگی برای احیای زبان و فرهنگ

ترکی و کردی تأسیس شدند. تیغ سانسور بر مطبوعات برداشته شد و احزاب سیاسی مجدداً امکان فعالیت پیدا کردند. رضاشاه با خانواده‌اش به جنوب ایران و بعد به آفریقای جنوبی تبعید شد و پسرش محمدرضا با توافق متفقین به تخت سلطنت رسید.

شاید مهم‌ترین علت عزل رضاشاه این بود که متفقین بر این باور بودند که محمدرضای جوان برخلاف پدرش در مقابل خواست آن‌ها در دوران جنگ مقاومتی نمی‌کند. اما مساله نفرت عمومی از رضاشاه هم مطرح بود. متفقین نمی‌خواستند با ابقای رضاخان در مقام سلطنت، بر خشم مردم بیفزایند و زمینه‌های اعتراض و شورش عمومی را برانگیزند. این واقعیت را فاکت‌های متعدد از منابع مختلف تاریخی مبنی بر شادی اکثریت مردم پس از عزل و تبعید تحقیرآمیز رضاشاه هم تأیید می‌کنند.

گزارش‌های سفیر و وابسته مطبوعاتی انگلستان در تابستان ۱۳۲۰ از نفرت عمومی نسبت به شاه حکایت داشتند. (آبراهامیان ۱۳۸۴: ۲۰۲) سفیر ایالات متحده هم در گزارشش نوشت که عزل تحقیرآمیز رضاشاه و مرگش در تبعید باعث تأثر هیچکس در ایران نشد. (آبراهامیان ۱۳۸۹: ۱۷۰) روزنامه نیویورک تایمز در گزارشی به تاریخ ۱۱ سپتامبر ۱۹۴۱ نوشت که در تهران روی دیوارهای ساختمان‌های دولتی در محلات کارگری جنوب شهر و حتی روی دیوارهای کاخ سلطنتی شعارهایی مثل «مرگ بر شاه» و «شاه آدمکش را بیرون کنید» نوشته شده بود. (استوارت ۱۳۷۰: ۲۳۵)

فصل سیزدهم

اعلیٰ حضرتِ دزدان

## شخصیت و زندگی اقتصادی رضاشاه

تاریخ را نمی‌توان و نباید با تحلیل ویژگی‌های شخصی و رفتاری این یا آن شخصیت تأثیرگذار تحلیل کرد. اما بررسی زندگی شخصی و روحیات و اخلاقیات رضاشاه برای افشا کردن تمامی داستان‌ها و تحریفاتی که طرفداران او و بخشی از توده‌های ناآگاه مردم که دل به شخصیت «این مرد بزرگ و ایران‌ساز» بسته‌اند، لازم است.

شخصیت و زندگی رضاخان پلانی از خدمت در فوج قزاق تا رسیدن به مقام سلطنت را از زوایای مختلف می‌توان بررسی کرد و واقعیت و یاوه تمام افسانه‌ها و حکایت‌هایی که از اراده، هوش و شجاعت او نقل می‌شوند را روشن کرد. اما در این نوشته بیشتر بر دو بُعد این مساله یعنی مرام و منش رضاخان در برخورد با همکاران و دوستانش و وضعیت مالی و اقتصادی او تمرکز می‌شود. چرا که امروزه در بستر فساد اقتصادی و سیاسی مسئولان رژیم جمهوری اسلامی و هزارتوی دزدی‌ها و رقابت‌ها و زیرآب‌زنی‌های رایج در کل دستگاه حکومت از شخص علی‌خامنه‌ای و بیت او تا دولت، وزارتخانه‌ها، نیروهای مسلح، نهادهای امنیتی، آقازادگان و غیره، سلطنت پهلوی و به ویژه دوران رضاشاه به عنوان نمونه‌ای از سلامت و صداقت و تعهد، دهان به دهان نقل می‌شود.

## یک متحد نامطمئن و فرصت طلب

درباره اراده و هوش شخصی رضاخان و نقش این دو در به قدرت رسیدنش، واقعیت و افسانه به هم پیوسته و روایت می‌شوند. اما رضاخان بدون کمک و مساعدت بسیاری از عوامل و عناصر مانند قدرت‌های خارجی (به‌ویژه انگلستان)، بعضی از روحانیون بلندمرتبه، برخی سران اشراف و نخبگان قجری، تکنوکرات‌های تازه به دوران رسیده و حتی شماری از روشنفکران، پا بر نردبان قدرت نمی‌گذاشت و از آن بالا نمی‌رفت.

یادداشت‌های سلیمان بهبودی مستخدم شخصی رضاخان گویای این است که او در ابتدای کارش چگونه به دلجویی و جلب موافقت و توجه صاحبان قدرت از روحانیون تا سران عشایر و امرای ارتش و نمایندگان مجلس و بازرگانان بانفوذ پرداخت. (بهبودی و دیگران ۱۳۷۰) اما نکته قابل توجه این است که رضاخان ریاکارانه به هیچ‌کدام از متحدینش وفادار نماند و به ویژه در مورد یاوران داخلی‌اش، فرصت طلبانه بعد از رسیدن به قدرت و تثبیت موقعیتش با تیغ حذف و داغ و درفش سرکوب برخورد کرد. تعدادی از نزدیک‌ترین یاران و مشاوران رضاشاه که در به قدرت رسیدن او نقش مستقیم داشتند اما بعدها مورد غضب شاه قرار گرفته و عزل، زندانی، تبعید و معدوم شدند عبارتند از:

فیروزمیرزا نصرت‌الدوله (۱۳۱۶-۱۲۶۴) وزیر دارایی رضاشاه که در سال ۱۳۰۸ عزل و بعد از مصادره اموالش زندانی و تحت نظر بود و نهایتاً در سال ۱۳۱۶ پس از تبعید به سمنان به قتل رسید.

عبدالحسین تیمورتاش (۱۳۱۲-۱۲۶۲) دوست نزدیک شاه و وزیر دربار که در ۱۳۱۱ دستگیر و یک سال بعد در زندان به قتل رسید.

جعفرقلی خان سرداراسعد بختیاری (۱۳۱۳-۱۲۵۹) وزیر جنگ که در ۱۳۱۲ دستگیر و یک سال بعد در زندان به قتل رسید.

علی اکبرخان داور از یاران نزدیک رضاخان و بنیان‌گذار دادگستری جدید در ایران که به علت اختلاف نظر درباره سیاست‌های اقتصادی دولت با شاه، تحت فشار قرار گرفت و در ۱۳۱۵ دست به خودکشی زد.

این خط و مشی ریاکارانه و فرصت طلبانه درباره متحدین که با سوار شدن بر شانه‌های آن‌ها جهت رسیدن به قدرت شروع و با عزل، دستگیری و قتلشان به پایان می‌رسد، در تاریخ معاصر جهان و ایران به جز آدولف هیتلر، در مشی و مرام روح‌الله خمینی هم دیده شده است. خمینی هم برخوردی مشابه رضاخان را در مورد متحدین و یارانش که در رسیدن او به قدرت نقش اساسی

ایفا کردند، پیشه کرد. چهره‌هایی مانند مهدی بازرگان، ابوالحسن بنی‌صدر، ابراهیم یزدی، صادق قطب‌زاده و سرانجام حسین علی منتظری.

### اعلیحضرت دزدان

رضاخان میرپنج سرباز ساده فوج قزاق بود. فاقد املاک و دارایی و با یک مستمری ناچیز از خدمت در قزاق‌خانه. اما همین شخص پس از رسیدن به قدرت تا مهرماه ۱۳۲۰ که از قدرت عزل و تبعید شد، ثروتمندترین شخص ایران و یکی از ثروتمندترین چهره‌های خاورمیانه بود. درباره مقدار دقیق ثروت و دارایی‌های رضاشاه، هنوز آمار و جمع‌بندی دقیقی صورت نگرفته، اما تمامی روایت‌ها بیانگر ثروت بسیار زیاد او است.

ویلبر یکی از زندگی‌نامه‌نویسان طرفدار رضاشاه می‌گوید ثروت او هنگام مرگ، سه میلیون پوند و حدود یک و نیم میلیون هکتار زمین بود.<sup>۱</sup> از آنجا که زمین‌داری و داشتن اراضی کشاورزی رعیتی، مهم‌ترین منبع ثروت در ساختار فئودالی جامعه بود، رضاشاه شهوت و حرص عجیبی به داشتن زمین و مصادره اموال داشت. سفارت بریتانیا در سال ۱۳۱۱/۱۹۳۲ گزارش داد که رضاشاه حرص غریبی به زمین دارد و بسیاری از خانواده‌های صاحب زمین را با زور و تهدید زندان، وادار به فروش املاکشان می‌کنند.<sup>۲</sup>

حسن امیرعلایی از افسران ارتش که بعدها مورد غضب قرار گرفت و تمام اموالش به نفع شاه مصادره شد در ۱۷ مهر ۱۳۲۰ در روزنامه تجدد/ایران گفت که بهای اموالش بالغ بر پانصد هزار تومان بود و همگی به مصادره شاه درآمد. (مکی ۱۳۶۱. ج ۴: ۶۶۴) ملکی نماینده ملایر در دوره سیزدهم مجلس

1- D Wilber. Reza Shah Pahlavi (Princeton: Exposition Press. 1975 pp 243-244

(به نقل از آبراهامیان (۱۳۸۹: ۱۳۹)

2- British Legation. Report on seizures of land by the Shah. FO 371/ Persia 1932/34- 16077

(به نقل از آبراهامیان (۱۳۸۹: ۱۴۰)

درباره تصرف املاک و زمین‌های کشاورزی و مراتع توسط رضاشاه گفت که او چهل و چهار هزار سند مالکیت زمین به نام خودش صادر کرد. (روزنامه اطلاعات. ۱۲ بهمن ۱۳۲۰) حسین فردوست هم در خاطراتش می‌گوید درآمد خالص املاک شاه فقط در سال ۱۳۱۹، شصت و دو میلیون تومان بوده است. (فردوست ۱۳۸۶. ج ۱: ۱۱۱) همچنین در سفرنامه بلوشر ذکر شده که رضاشاه مالک چهل و چهار هزار پارچه آبادی و ۵۸ میلیون پوند سپرده خارجی در بانک‌های انگلیس و ۶۸ میلیون تومان سپرده در بانک ملی ایران بود. (بلوشر ۲۲۱)

این حجم از ثروت رضاشاه و خانواده‌اش در شرایطی بود که اکثریت دهقانان و روستاییان در فقر مطلق، گرسنگی و عدم وجود امکانات کافی به سر می‌بردند. در شهرهای استان گیلان و ارومیه (که از مناطق غنی‌تر کشور بودند) هشتاد درصد دهقانان کمتر از یک هکتار زمین داشتند و هفتاد و پنج درصدشان قادر به تأمین مایحتاج زندگی‌شان نبودند. (سلطان‌زاده ۱۳۸۸: ۱۰۵) در برخی از مناطق جنوب و جنوب شرقی هم کشاورزان چند ماه سال را با خوردن آرد هسته خرما، ملخ خشک شده و علف زنده می‌ماندند. (جامی ۱۳۶۲: ۱۳)

رضاشاه همچنین بزرگ‌ترین سرمایه‌دار بخش صنعتی کشور بود. تنها در صنایع نساجی از دوست هزار دوک ریسندگی کارخانه‌های نساجی سراسر ایران، پنجاه و هشت هزار دوک به شخص شاه تعلق داشت. (رزاقی ۱۳۷۱: ۱۹) در گزارش سال ۱۹۳۵ وزارت خارجه انگلستان آمده که رضاشاه املاک زیادی در مازندران داشت و برای افزایش قیمت بهای این زمین‌ها، به تأسیس کارخانه و هتل و تفریحگاه در این مناطق پرداخت. او برای تأمین نیروی کار ارزان قیمت این کارخانه‌ها، به بیگاری کشیدن از مردم و سربازان وظیفه و حتی آدم‌ربایی از کارگران نساجی اصفهان متوسل شد. سفارت بریتانیا گزارش داد که کارخانه‌های او با کار بدون مزد، سر پا مانده‌اند.<sup>۱</sup>

این‌ها فقط بخشی از دارایی منقول و ثبت شده رضاشاه بود و از اموال غیر منقول و ثروت‌های اهدایی او اطلاعات دقیقی در دست نیست. به عنوان مثال فقط در یک مورد، جامعه زرتشتیان، هدایا و جواهراتی معادل ۱۲۱۴۰۶۰۰ ریال به مناسبت تاجگذاری شاه به او دادند. (اوشیدری ۱۳۵۵: ۸۸) مواردی از این دست، کم نبودند.

این بخش را با گزارشی از دیپلمات‌های بریتانیایی و آلمانی طی سال‌های ۱۹۲۶ تا ۱۹۳۳ درباره ابتلای رضاشاه به نوعی بیماری روانی و مصرف بالای تریاک توسط او به پایان می‌بریم:

دود تریاک قوای ذهنی‌اش را پریشان کرده، قدرت تشخیص را از او گرفته. . . بدگمانی دیوانه‌وارش، فوران ناگهانی خشم و ناتوانی‌اش در دیدن اشیاء در ابعاد واقعی‌شان را ممکن است به واقع بتوان به تسلیم شدنش به مواد مخدر نسبت داد. اما بی‌حرکی مداومش، بی‌تفاوتی آشکارش نسبت به شهرت و محبوبیت خودش و مال‌اندوزی بی‌شرمانه‌اش را باید کمتر ناشی از علل عارضی، بلکه بیشتر ناشی از زیاده‌خواهی دانست. (الیوت ۱۳۸۵: ۱۱۴ و ۱۱۵)



## منابع، مراجع و مأخذ

### کتاب‌ها

- آبراهامیان، پرواند (۱۳۸۴) *ایران بین دو انقلاب*. ترجمه احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی. چاپ یازدهم. تهران. نشر نی
- آبراهامیان، پرواند (۱۳۸۹) *تاریخ ایران مدرن*. ترجمه محمد ابراهیم فتاحی. چاپ چهارم. تهران. نشر نی
- آشنا، حسام (۱۳۷۱) *خشونت و فرهنگ، اسناد محرمانه کشف حجاب ۱۳۱۳-۱۳۲۲*. به کوشش حسام آشنا و مدیریت پژوهش انتشارات آموزش و پرورش. تهران. انتشارات سازمان اسناد ملی ایران
- آفاری، ژانت (۱۳۷۹) *انقلاب مشروطه ایران*. ترجمه رضا رضایی. تهران. نشر بیستون
- آواکیان، باب (۱۳۶۶) *خدمات فناپدیدر مائوتسه دون*. ترجمه و انتشار از اتحادیه کمونیست ایران (سربداران)
- آواکیان، باب (۱۳۹۳) *سنتز نوین و مسأله زنان*. ترجمه از گروه مترجمان حزب کمونیست ایران (مارکسیست لنینیست مائوئیست). نشر اینترنتی
- آواکیان، باب (۱۳۹۷) *کمونیسم نوین*. ترجمه از گروه مترجمان حزب کمونیست ایران (مارکسیست لنینیست مائوئیست). نشر اینترنتی
- آوانسیان، اردشیر (۱۳۵۸) *صفحاتی چند از جنبش کارگری و کمونیستی ایران در دوران اول سلطنت رضاشاه*. تهران. انتشارات حزب توده
- آوری، پیترو و دیگران (۱۳۷۱) *سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت تاریخ کمبریج*. ترجمه عباس مخبر. تهران. انتشارات طرح نو
- آبرونساید، ادموند (۱۳۷۳) *خاطرات سّری آبرونساید*. ترجمه محمد ترکمان. تهران. موسسه خدمات فرهنگی رسا
- *اسنادی از انتخابات مجلس شورای ملی در دوره پهلوی اول* (۱۳۶۸) تهران. انتشارات دفتر ریاست جمهوری
- اتابکی، تورج (۱۳۸۷) *تجدد آمرانه، جامعه و دولت در عصر رضاشاه*.

- گردآوری و تألیف تورج اتابکی. ترجمه مهدی حقیقت‌خواه. تهران. انتشارات ققنوس. چاپ دوم.
- اتابکی، تورج (۱۳۹۰) *دولت و فرودستان، فراز و فرود تجدد آمرانه در ترکیه و ایران*. گردآوری و تألیف تورج اتابکی. ترجمه آرش عزیزی. تهران. انتشارات ققنوس
- احمدی، حمید (۱۳۸۵) *تاریخچه فرقه جمهوری انقلابی ایران و گروه ارانی ۱۳۰۴-۱۳۱۶*. تهران. نشر اختران
- ارانی، تقی (۱۳۵۷) *آثار و مقالات دکتر تقی ارانی*. تهران. نشر طلوع
- ارانی، تقی (۱۳۸۵) *بیان حق؛ اعلامیه فرقه جمهوری انقلابی ایران*. در *تاریخچه فرقه جمهوری انقلابی ایران و گروه ارانی ۱۳۰۴-۱۳۱۶*. به کوشش حمید احمدی تهران. نشر اختران
- استوارت، ریچارد (۱۳۷۰) *در آخرین روزهای رضاشاه؛ تهاجم روس و انگلیس به ایران در شهریور ۱۳۲۰*. ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی و کاوه بیات. تهران. نشر نو
- اسمیت، آنتونی (۱۳۹۱) *ناسیونالیسم و مدرنیسم، بررسی انتقادی نظریه‌های متأخر ملت و ملی‌گرایی*. ترجمه کاظم فیروزمند. تهران. نشر ثالث
- اکبری، محمد علی (۱۳۸۴) *تبارشناسی هویت جدید ایرانی، عصر قاجاریه و پهلوی اول*. تهران. شرکت انتشارات علمی و فرهنگی
- امیرجاهد، محمد علی (۱۳۱۵) *سالنامه پارس*. تهران. شرکت طبع کتاب
- انگلس، فردریک (۱۳۸۶) *منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت*. ترجمه خسرو پارسا. تهران. نشر دیگر
- انگلس، فردریک (۱۹۷۸) *آنتی دورینگ*. مترجم بی‌نام. بیجا. انتشارات کارگر
- اوشیدری، جهانگیر (۱۳۵۵) *تاریخ پهلوی و زرتشتیان*. تهران. انتشارات هوخت
- ایوانف، میخائیل سرگیویچ (۱۳۵۶) *تاریخ نوین ایران*. ترجمه هوشنگ تیزابی و حسن قائم‌پناه. بیجا. بیبا

- بتلهایم، شارل (۱۳۵۸) *انقلاب فرهنگی و سازمان صنعتی در چین*. ترجمه د برتاف. تهران. انتشارات یاور
- بتلهایم، شارل. ژاک شارییر و مارشی زیو (۱۳۵۹) *ساختمان سوسیالیسم در چین*. ترجمه مهرداد. تهران. انتشارات پژوهاک
- بصیرت منش، حمید (۱۳۷۸) *علما و رژیم رضاشاه: نظری بر عملکرد سیاسی - فرهنگی روحانیون در سالهای ۱۳۰۵ - ۱۳۲۰* ش. تهران. موسسه تنظیم و نشر آثار خمینی
- بلوشر، ویپرث (۱۳۶۵) *سفرنامه بلوشر*. ترجمه کیکاووس جهانداری. تهران. انتشارات خوارزمی
- بوروایل، کلودی (۱۹۹۷) *نیمی از آسمان؛ درباره رهایی زنان در چین*. ترجمه منیر امیری. نشر اینترنتی از حزب کمونیست ایران (م ل م)
- بهار، مهرداد (۱۳۶۹) *درباره قیام ژاندرمری خراسان (مجموعه اسناد) به کوشش مهرداد بهار*. تهران انتشارات معین
- بهار (ملک الشعرا) محمد تقی (۱۳۲۷) *تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران*. جلد اول. تهران. نشر امیرکبیر
- بهار (ملک الشعرا) محمد تقی (۱۳۷۱) *تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران*. جلد دوم. چاپ دوم. تهران. نشر امیرکبیر
- بهبودی، سلیمان، پهلوی، شمس و علی ایزدی (۱۳۷۲) *رضاشاه. خاطرات سلیمان بهبودی، شمس پهلوی و علی ایزدی*. به اهتمام غلامحسین میرزاصالح. تهران. انتشارات طرح نو
- بهرنگ، امید (۱۳۸۹) *جنبش کمونیستی و مسأله زن، تجربه ها و نقدها*. انتشارات حزب کمونیست ایران (م ل م)
- بیات، کاوه (۱۳۷۰) *انقلاب خراسان، مجموعه اسناد سال ۱۳۰۰* ش. به کوشش کاوه بیات. تهران. مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی
- بیات، کاوه (۱۳۹۳) *کودتای لاهوتی در تبریز*. تهران. انتشارات شیرازه
- پاپلی یزدی، لیلا و مریم دژم خوی (۱۳۹۷) *باستان شناسی سیاست های جنسی و جنسیتی، در پایان عصر قاجار و دوره پهلوی اول*. تهران. نشر نگاه معاصر

- پورشالچی، محمود (۱۳۹۸) *قزاق؛ عصر رضاشاه پهلوی بر اساس اسناد وزارت امور خارجه فرانسه*. تهران. انتشارات مروارید. چاپ دوم
- پهلوان، کیوان (۱۳۹۴) *رضاشاه از تولد تا مرگ*. تهران. انتشارات علم
- پهلوی، محمدرضا (۱۳۴۰) *مأموریت برای وطنم*. تهران. انتشارات سمعی و بصری هنرهای زیبای کشور
- پهلوی، رضاشاه (۱۳۹۲) *سفرنامه خوزستان و مازندران*. بیجا. نشر بنیاد داریوش همایون برای مطالعات مشروطه خواهی
- پیمانی، نادر (۲۰۰۵) *رضاشاه پهلوی از آلاشت تا ژوهانسبورگ*. واشنگتن دیسی. ناشر نویسنده
- تقوی مقدم، سید مصطفی (۱۳۸۹) *امنیت در دوره رضاشاه*. تهران. موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران
- جامی، ن (۱۳۶۲) *گذشته چراغ راه آینده است*، تاریخ معاصر ایران در فاصله دو کودتای ۱۲۹۹-۱۳۳۲. تهران. انتشارات ققنوس
- حکمت، علی اصغر (۲۵۳۵) *سی خاطره از عصر فرخنده پهلوی*. تهران. انتشارات پارس
- خداداده، احمد علی (۱۳۹۵) *روز سیاه کارگر*. به کوشش ناصر مهاجر و اسد سیف. نشر نقطه
- خسروپناه، محمد حسین (۱۳۸۰) *هدف‌ها و مبارزه زن ایرانی، از انقلاب مشروطه تا سلطنت پهلوی*. تهران. نشر پیام امروز
- خلیلی خو، محمدرضا (۱۳۷۳) *توسعه و نوسازی ایران در دوره رضاشاه*. تهران. مرکز انتشارات جهاد دانشگاهی
- دلدن، اسکندر (۱۳۷۱) *زندگی پرماجرایی رضاشاه*. تهران. نشر گلفام. چاپ دوم
- دلفانی، محمود (۱۳۷۵) *فرهنگ ستیزی در دوره رضاشاه*. اسناد منتشر نشده سازمان پرورش افکار ۱۳۱۷ تا ۱۳۲۰. به کوشش محمود دلفانی. تهران. سازمان اسناد ملی ایران
- دولت‌آبادی. یحیی (۱۳۶۲) *حیات یحیی*. ج ۴. تهران. انتشارات عطار و انتشارات فردوسی

- دیگار، ژان پیر، برنارد هورکاد و یان ریشار (۱۳۷۸) *ایران در قرن بیستم*. ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی. تهران. نشر البرز. چاپ دوم
- ذاکر، حسین (۱۳۷۰) *مطبوعات سیاسی ایران در عصر مشروطیت*. تهران. انتشارات دانشگاه تهران. چاپ دوم
- راثین، اسماعیل (۱۳۵۵) *حیدرخان عمواوغلی*. تهران. سازمان چاپ و انتشارات جاویدان
- رحمانیان، داریوش (۱۳۷۹) *چالش جمهوری و سلطنت در ایران، زوال قاجار و روی کارآمدن رضاشاه*. تهران. نشر مرکز
- رزاقی، ابراهیم (۱۳۷۱) *آشنایی با اقتصاد ایران*. تهران. نشر نی
- رستمی، فرهاد (۱۳۷۸) *پهلوی‌ها؛ خاندان پهلوی به روایت اسناد*. جلد اول رضاشاه. به کوشش فرهاد رستمی. تهران. موسسه فرهنگی پژوهشی و چاپ و نشر نظر
- رواسانی، شاپور (۱۳۸۸) *دولت و حکومت در ایران در دوره تسلط استعمار سرمایه داری*. تهران. انتشارات امیرکبیر
- رودگرکیا، ایرج (۱۳۹۳) *ایران از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ تا سقوط رضاشاه*. تهران. نشر پردیس دانش
- زرگر، علی اصغر (۱۳۷۲) *تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دوره رضاشاه*. ترجمه کاوه بیات. تهران. انتشارات پروین
- زندمقدم، محمود (۱۳۹۶) *شهر نو*. استکهلم. کتاب ارزان. چاپ سوم
- زیباکلام، صادق (۱۳۹۸) *رضاشاه*. لندن. انتشارات روزنه و اچ اند اس
- سانساریان، الیز (۱۳۸۴) *جنبش حقوق زنان در ایران، طغیان، افول و سرکوب از ۱۲۸۰ تا انقلاب ۵۷*. ترجمه نوشین احمدی خراسانی. تهران. نشر اختران
- سالور (عین السلطنه)، قهرمان میرزا (۱۳۷۸) *روزنامه خاطرات عین السلطنه*. جلد ۷. به کوشش ایرج افشار و مسعود سالور. تهران. نشر اساطیر
- سالور (عین السلطنه)، قهرمان میرزا (۱۳۷۹) *روزنامه خاطرات عین السلطنه*. جلد ۱۰. به کوشش ایرج افشار و مسعود سالور. تهران.

نشر اساطیر

- سپهرگرگانی، عباس (۱۳۹۴) *تاریخ املاک اختصاصی رضاشاه در گرگان*. به کوشش مصطفی نوری و زینب طهماسبی. تهران. نشر پردیس دانش
- سلطانزاده، آواتیس (۱۳۸۸) *انکشاف اقتصادی ایران و امپریالیسم انگلستان*. به کوشش فرهاد کشاورز و خسرو شاکری. تهران. انتشارات مازیار
- شهری، جعفر (۱۳۷۱) *تهران قدیم*. جلد سوم. تهران. انتشارات معین
- شجاعی، زهرا (۱۳۷۲) *نخبگان سیاسی در ایران*. جلد چهارم: نمایندگان مجلس شورای ملی. تهران. انتشارات سخن
- شوکت، حمید (۱۳۸۶) *در تیروس حادثه؛ زندگی سیاسی قوام السلطنه*. تهران. انتشارات اختران. چاپ دوم
- شیخ الاسلامی، پری (۱۳۵۱) *زنان روزنامه‌نگار و اندیشمند ایران*. تهران. نشر مازگرافیک
- شیرازی، اصغر (۱۳۹۵) *ایرانتیت، ملتیت، قومیت*. تهران. انتشارات جهان کتاب
- صادقی، زهرا (۱۳۸۷) *سیاست‌های صنعتی در دوران رضاشاه ۱۳۰۴-۱۳۲۰*. تهران. انتشارات خجسته
- صادقی، فاطمه (۱۳۸۴) *جنسیت، ناسیونالیسم و تجدد در ایران*. تهران. نشر قصیده‌سرا
- صادقی، فاطمه (۱۳۹۲) *کشف حجاب، بازخوانی یک مداخله مدرن*. تهران. انتشارات نگاه معاصر
- صباحی، هوشنگ (۱۳۷۹) *سیاست انگلیس و پادشاهی رضاشاه*. ترجمه پروانه ستاری. تهران نشر گفتار
- صفایی، ابراهیم (۲۵۳۵) *رضاشاه کبیر در آینه خاطرات*. تهران. انتشارات اداره کل نگارش و وزارت فرهنگ و هنر
- ضیاء ابراهیمی، رضا (۱۳۹۶) *پیدایش ناسیونالیسم ایرانی، نژاد و سیاست بی‌جا سازی*. ترجمه حسن افشار. تهران. نشر مرکز
- طاهر احمدی، محمود (۱۳۸۴) *روابط ایران و شوروی در دوره رضاشاه*.

- تهران. مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی
- طبری، احسان (بیتا) *ایران در دوران رضاشاه*. انتشارات انجمن دوست‌داران احسان طبری. انتشار اینترنتی
  - عاقلی، باقر (۱۳۹۷) *رضاشاه و قشون متحدالشکل*. تهران. نشر نامک
  - عامری، هوشنگ (۱۳۹۳) *رضاشاه و تحولات ایران معاصر*. استکهلم. انتشارات فردوسی
  - عنبرانی، عطا (۱۳۹۸) *رضاشاه و شکلگیری دولت ملی در ایران*. تهران. نشر علم
  - غنی، سیروس (۱۳۷۸) *ایران، برآمدن رضاخان، برافتادن قاجار و نقش انگلیسی‌ها*. ترجمه حسن کامشاد. چاپ دوم. تهران. انتشارات نیلوفر
  - فخرایی، ابراهیم (۱۳۷۶) *سردار جنگل*. تهران. انتشارات جاویدان. چاپ سیزدهم
  - فردوست، حسین (۱۳۸۶) *ظهور و سقوط سلطنت پهلوی؛ خاطرات حسین فردوست*. جلد اول. تهران. موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی. چاپ ۲۱
  - فرقه کمونیست ایران (۱۳۵۹) *دو سند از فرقه کمونیست ایران*. تهران. انتشارات علم
  - فرهودی، حسن (۱۳۱۵) *تاریخ عمومی و ایران؛ سال دوم دبیرستان*. جلد دوم
  - فلور، ویلیام و امین بنانی (۱۳۹۰) *نظام قضایی عصر قاجار و پهلوی*. ترجمه حسن زندیه. قم. پژوهشگاه حوزه و دانشگاه. چاپ دوم
  - فلور، ویلم (۱۳۷۱) *اتحادیه‌های کارگری و قانون کار در ایران ۱۹۰۰-۱۹۴۱*. ترجمه ابوالقاسم سری. تهران. انتشارات توس
  - فوران، جان (۱۳۸۳) *مقاومت شکننده، تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا سال‌های پس از انقلاب اسلامی*. ترجمه احمد تدین. چاپ پنجم. تهران. موسسه خدمات فرهنگی رسا
  - فائد، محمد (۱۳۷۷) *میرزاده عشقی*. تهران. انتشارات طرح نو
  - قفلی، محمد وحید (۱۳۷۹) *مجلس و نوسازی در ایران*. تهران. نشر نی

- کاتوزیان، محمدعلی همایون (۱۳۸۷) *اقتصاد سیاسی ایران از مشروطه تا پایان سلسله پهلوی*. ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی. چاپ چهاردهم. تهران. نشر مرکز
- کاتوزیان، محمدعلی همایون (۱۳۸۹) *دولت و جامعه در ایران، انقراض قاجار و استقرار پهلوی*. ترجمه حسن افشار چاپ پنجم. تهران. نشر مرکز
- کامبخش، عبدالصمد (۱۳۵۸) *شمه‌ای درباره تاریخ جنبش کارگری ایران*. تهران. انتشارات حزب توده
- کدی، نیکی (۱۳۶۹) *ریشه های انقلاب ایران*. ترجمه عبدالرحیم گواهی. تهران. انتشارات قلم
- کدی، نیکی (۱۳۹۶) *ایران دوران قاجار و برآمدن رضاخان ۱۱۷۵-۱۳۰۴*. ترجمه مهدی حقیقت خواه. تهران. چاپ پنجم. انتشارات ققنوس
- کرونین، استفانی و دیگران (۱۳۸۷) *رضاشاه و شکلگیری ایران مدرن*. ترجمه مرتضی ثاقب فر. تهران. نشر جامی
- کرونین، استفان (۱۳۹۳) *کلنل پسیان و ناسیونالیسم انقلابی در ایران*. ترجمه عبدالله کوثری. تهران. نشر ماهی
- کسروی، احمد (۱۳۲۴) *سرنوشت ایران چه خواهد بود*. تهران. چاپخانه اردیبهشت
- کوهی کرمانی، حسین (بی تاریخ) *از شهریور ۱۳۲۰ تا فاجعه آذربایجان و زنجان*. جلد ۱. تهران. انتشارات روزنامه صبا
- گیلک، محمد علی (۱۳۷۱) *تاریخ انقلاب جنگل*. رشت. نشر گیلکان
- لاجوردی، حبیب (۱۳۶۹) *اتحادیه های کارگری و خودکامه گی در ایران*. ترجمه ضیاء صدقی. تهران. نشر نو
- لمبتون، آن (۱۳۶۲) *مالک و زارع در ایران*. ترجمه منوچهر امیری. چاپ سوم. تهران. مرکز انتشارات علمی و فرهنگی
- لوتا، ریموند (۱۳۸۶) *اقتصاد مائوئیستی و مسیر انقلابی به سوی کمونیسم*. ویرایش و مقدمه و مؤخره از ریموند لوتا. ترجمه منیر امیری. نشر اینترنتی. انتشارات حزب کمونیست ایران (مارکسیست لنینیست)



مائوئیست)

- لوتا، ریموند با همکاری فرانک شانون (۱۳۹۲) *آمریکا در سراسیمه*. ترجمه منیر امیری. انتشارات حزب کمونیست ایران (م ل م)
- لوتا، ریموند (۱۳۹۴) *تاریخ واقعی کمونیسم*. ترجمه منیر امیری. نشر اینترنتی. انتشارات حزب کمونیست ایران (مارکسیست لنینیست مائوئیست)
- لورن، سرپرسی (۱۳۶۳) *شیخ خزعل و پادشاهی رضاخان*. ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی. تهران. انتشارات فلسفه
- مارکس، کارل، انگلس، فردریش (۱۳۸۴) *درباره تکامل مادی تاریخ؛ دو رساله و ۲۸ نامه*. ترجمه خسرو پارسا. تهران. نشر دیگر
- مارکس، کارل، انگلس، فردریش (۱۳۸۶) *لودویگ فوئرباخ و ایدئولوژی آلمانی*. ترجمه پرویز بابایی. تهران نشر چشمه. چاپ سوم
- مارکس، کارل (۱۳۷۸) *مجموعه برومر لویی بناپارت*. ترجمه باقر پرهام. تهران. نشر مرکز. چاپ دوم
- مارکس، کارل (۱۳۸۱) *نبردهای طبقاتی در فرانسه از ۱۸۴۸ تا ۱۸۵۰*. ترجمه باقر پرهام. تهران. نشر مرکز. ویرایش دوم
- مارکس، کارل (۱۳۹۴) *سرمایه* مجلد یک نقد اقتصاد سیاسی. ترجمه حسن مرتضوی. ویرایش دوم. تهران. نشر لاهیتا
- مائو تسه دون (۱۹۷۲) *شش اثر نظامی*. ترجمه و نشر از اداره نشریات زبان‌های خارجی. پکن
- مجلد، محمدقلی (۱۳۸۹) *رضاشاه و بریتانیا بر اساس اسناد وزارت خارجه آمریکا*. تهران. انتشارات موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- مختاری، محمد (۱۳۷۷) *تمرین مدارا، بیست مقاله در بازخوانی فرهنگ و ...*. تهران. نشر ویستار
- مستوفی، عبدالله (۱۳۷۱) *شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه*. ۳ جلد. چاپ سوم. تهران. انتشارات زوار
- مسعودی، عباس (۱۳۲۹) *اطلاعات در یک ربع قرن*. تهران. انتشارات اطلاعات

- مصدق، محمد (۱۳۵۹) *تقریرات مصدق در زندان*. به کوشش ایرج افشار. تهران. انتشارات فرهنگ ایران زمین
- مصلی نژاد، عباس (۱۳۹۸) *پایان جمهوری خواهی در ایران*. (ویراست جدید). تهران. نشر اختران
- مکی، حسین (۱۳۶۳) *تاریخ بیست ساله ایران*. جلد ۱. چاپ چهارم. تهران. نشر ناشر
- مکی، حسین (۱۳۵۹) *تاریخ بیست ساله ایران*. جلد ۲. چاپ چهارم. تهران. بنگاه ترجمه و نشر کتاب
- مکی، حسین (۱۳۵۷) *تاریخ بیست ساله ایران*. جلد ۳. تهران. انتشارات امیرکبیر
- مکی، حسین (۱۳۶۱) *تاریخ بیست ساله ایران*. جلد ۴. تهران. نشر ناشر
- مکی، حسین (۱۳۶۲) *تاریخ بیست ساله ایران*. جلد ۶. تهران. نشر ناشر
- منظورالاجداد، محمدحسین (۱۳۷۹) *مرجعیت در عرصه سیاست و اجتماع: اسناد و گزارش‌هایی از آیات عظام نائینی، اصفهانی، حائری و بروجردی ۱۲۹۲ تا ۱۳۳۹ شمسی*. به کوشش حسین منظورالاجداد. تهران. انتشارات شیرازه
- میرزا صالح، غلامحسین (۱۳۷۰) *جنبش کلنل محمدتقی خان پسیان بنا بر گزارش‌های کنسولگری انگلیس در مشهد*. به کوشش غلامحسین میرزا صالح. چاپ دوم. تهران. نشر روایت
- مومنی، باقر (۱۳۸۴) *دنیای اراتنی*. تهران انتشارات خجسته
- میلانی، عباس (۱۳۹۲) *نگاهی به شاه*. تورنتو کانادا. نشر پرشین سیرکل
- نجم‌آبادی، افسانه (۱۳۹۸) *حکایت دختران قوچان، از یاد رفته‌های انقلاب مشروطه*. چاپ سوم. تهران. انتشارات روشنگران و مطالعات زنان
- نظام مافی، منصوره (۱۳۶۱) *مرام‌نامه و نظام‌نامه احزاب سیاسی در ایران*. تهران. نشر تاریخ ایران
- نفیسی، سعید (۱۳۴۵) *تاریخ معاصر ایران، از چهارم اسفند ۱۲۹۹ تا بیست و چهارم شهریور ۱۳۲۰*. دو جلد. تهران. کتاب فروشی فروغی

- نیازمند، رضا (۱۳۸۷) *رضاشاه از تولد تا سلطنت*. تهران. نشر حکایت قلم نوین. چاپ ششم
- وزارت خارجه بریتانیا (۱۳۶۵) *اسناد محرمانه وزارت خارجه بریتانیا درباره قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس*. جلد اول. ترجمه جواد شیخ الاسلامی. تهران. انتشارات کیهان
- وزارت خارجه بریتانیا (۱۳۶۸) *اسناد محرمانه وزارت خارجه بریتانیا درباره قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس*. جلد دوم. ترجمه جواد شیخ الاسلامی. تهران. بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی
- وطن دوست، غلامرضا (۱۳۸۵) *زن ایرانی در نشریات مشروطه*. تهران. موسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی
- ولف، لنی (۱۳۹۳) *مدخلی بر علم انقلاب*. ترجمه از حزب کمونیست ایران (مارکسیست لنینیست مائوئیست). چاپ دوم. نشر اینترنتی
- هابزبام، ای. جی (۱۳۸۲) *ملت و ملی‌گرایی پس از ۱۷۸۰*. ترجمه جمشید احمدپور. مشهد. نشر نیکا
- یزدانی، سهراب (۱۳۹۵) *کودتاهای ایران*. تهران. نشر ماهی
- یقیکیان، گریگور (۱۳۸۶) *شوروی و جنبش جنگل، یادداشت‌های یک شاهد عینی*. به کوشش برزویه دهگان. تهران. نشر اختران

## نشریات

- نامه بانوان. شماره دوم ۲۵ مرداد ۱۲۹۹
- ایران نو. سال سوم. شماره ۳۵. ۱۳۲۹ ق
- عالم نسوان. سال دوازدهم. شماره ۳. اردیبهشت ۱۳۱۱. و شماره ۵. شهریور ۱۳۱۱
- ستاره سرخ. شماره ۷ و ۸. فروردین و اردیبهشت ۱۳۰۹. ص ۳۷۲-۳۸۴
-

## مقالات

- اکبری، محمدعلی و نفیسه واعظ. *بازخوانی نظری ماهیت دولت پهلوی اول*. فصل نامه تاریخ ایران. شماره ۶۸/۵. زمستان ۱۳۸۸
- اکبری، محمدعلی، *پروژه ملت سازی عصر پهلوی اول در متون آموزشی*. تاریخ ایران. شماره ۷۰/۵. پاییز ۱۳۹۱
- الیوت، متیو (۱۳۸۵) *ایران نو و زوال سیاست های حزبی در دوره رضاشاه*. در *تجدد آمرانه*. گردآوری توریج اتابکی. ترجمه مهدی حقیقت خواه. نشر ققنوس
- بهمن تاجانی، شهرام. *رشد و تأثیر طبقه متوسط جدید در فرایند نوسازی دولت رضاشاه*. پیک نو. سال سوم. شماره اول. ۱۳۸۴
- بیات، کاوه (۱۳۷۰) *آکادمی فرهنگ و تغییرات نام های امکان در ایران*. نشریه دانش. شماره ۶۳ فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۰
- بیات، کاوه (۱۳۸۷) *رضاشاه و عشایر*. در *رضاشاه و شکلگیری ایران نوین*. به کوشش استفانی کرونین. ترجمه مرتضی ثاقب فر. تهران. انتشارات جامی. چاپ دوم
- بیات، کاوه و پروانه نادرزاد. *تاریخ نگاری مکتب پهلوی درباره دورل پهلوی*. پیام بهارستان. دور دوم. شماره ۲۱. پاییز ۱۳۹۲
- حاضری، محمد و نظرمنصوری، علی. *بررسی و تحلیل واکنش جریان های مذهبی به اقدامات دوره رضاشاه بعد از شهریور ۱۳۲۰ تا ۱۳۴۰*. پژوهش نامه متین. شماره ۳۷. زمستان ۱۳۸۶
- حکیمیون، اقبال. *زندان ها و زندانیان سیاسی دوره رضاشاه*. نشریه تاریخ معاصر ایران. سال دهم. شماره ۴۰. زمستان ۱۳۸۵
- رحمانیان، داریوش و آفرین توکلی. *بهداشت و سیاست در دوره رضاشاه (مطالعه موردی: قرنطینه جنوب)*. *مطالعات تاریخ فرهنگی*؛ پژوهش نامه انجمن ایران تاریخ. سال دوم. شماره ششم. زمستان ۱۳۸۹
- ریاحی، اعظم. *اصلاحات اجتماعی و اقتصادی رضاشاه و نقش آن در*

- ساختمان جمعیتی بوشهر. فصل نامه گنجینه اسناد. سال بیست و دوم. دفتر سوم. پاییز ۱۳۹۱
- زندیه، حسن و طلعت ده پهلوانی. جایگاه روحانیون متنفذ در مدرنیزاسیون قضایی و تدوین قانون مدنی در عصر پهلوی اول. پژوهش های تاریخی - علمی. دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان. دور جدید. سال چهارم. شماره چهارم. پیاپی ۱۶. زمستان ۱۳۹۱
- شهابی، هوشنگ (۱۳۸۷) ممنوعیت حجاب و پیامدهای آن. در رضاشاه و شکستگی ایران نوین. به کوشش استفانی کرونین. ترجمه مرتضی ثاقب فر. تهران. انتشارات جامی. چاپ دوم
- شهابی، هوشنگ (۱۳۸۷) مقررات لباس پوشیدن برای مردان در ترکیه و ایران. در تجدد آمرانه. گردآوری و تألیف تورج اتابکی. ترجمه مهدی حقیقت خواه. تهران. انتشارات ققنوس. چاپ دوم
- علی زاده، محمدعلی. تأثیرات اقتصادی نظام سرمایه داری غرب بر نظام ایلی-عشیرتی ایران در از عصر قاجار تا پایان دوره پهلوی اول. بررسی های نوین تاریخی. شماره دوم. تابستان ۱۳۸۵
- علی صوفی، علیرضا و عباسعلی آذرنیوشه و عباس اویسی. پژوهشی در مورد اصلاحات ارضی سیستان در دوره پهلوی اول. پژوهش های تاریخی. سال چهل و نهم. دوره جدید. سال پنجم. شماره اول. بهار ۱۳۹۲
- کاتوزیان، محمدعلی همایون (۱۳۸۷) جامعه و دولت در دوره رضاشاه. در تجدد آمرانه. گردآوری و تألیف تورج اتابکی. ترجمه مهدی حقیقت خواه. تهران. انتشارات ققنوس. چاپ دوم. ص ۲۳-۶۴
- کرونین، استفانی (۱۳۹۰) اصلاحات از بالا و مقاومت از پایین. در دولت و فرودستان. گردآوری و تألیف تورج اتابکی. ترجمه آرش عزیزی. تهران. نشر ققنوس
- لوتا، ریموند. درک اهمیت ستم بر زن برای انقلاب کمونیستی و مفهوم سازی آن. ترجمه و انتشار از حزب کمونیست ایران (مارکسیست لنینیست مائوئیست). نشر اینترنتی. ۱۳۹۷
- ماتی، رودی (۱۳۸۷) آموزش و پرورش در دوره رضاشاه. در رضاشاه

- و شکستگی ایران نوین. به کوشش استفانی کرونین. ترجمه مرتضی ثاقب‌فر. تهران. انتشارات جامی. چاپ دوم
- متین دفتری، احمد. *خاطراتی از انتخابات قبلی*. مجله خواندنی‌ها. ۱۷ فروردین ۱۳۳۵
- مسعودنیا، حسین و عاطفه فروغی. *بازتاب تحولات سیاسی و اجتماعی در دوره پهلوی اول در رمان‌های تاریخی و اجتماعی این دوره ۱۳۰۰-۱۳۲۰*. پژوهش‌نامه تاریخ اجتماعی و اقتصادی. سال اول. شماره اول. بهار و تابستان ۱۳۹۱
- ملک‌زاده، الهام و زهرا علی‌زاده بیرجندی. *عوامل مؤثر در شکستگی سیاست‌ها و تحولات جمعیتی در دوره رضاشاه*. فصل‌نامه جمعیت. شماره ۷۵ و ۷۶. بهار و تابستان ۱۳۹۰
- نجم‌آبادی، افسانه (۱۳۹۰) *اقتدار و عاملیت: بازنگری کنشگری زنان در دوران رضاشاه*. در *دولت و فرودستان*، فراز و فرود تجددآمرانه در ترکیه و ایران. گردآوری و تألیف تورج اتابکی. تجربه آرش عزیزی. تهران. نشر ققنوس
- نظری، علی اشرف. *ناسیونالیسم و هویت ایرانی؛ مطالعه موردی دوره پهلوی اول*. فصل‌نامه پژوهش حقوق و سیاست. سال نهم شماره ۲۲. بهار و تابستان ۱۳۸۶
- واعظ، نفیسه. *نهادهای و شیوه‌های خط و مشی‌گذاری عشائری در دولت پهلوی اول ۱۳۰۴-۱۳۲۰*. پژوهش‌های تاریخی-علمی. دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان. دور جدید. سال چهارم. شماره چهارم. زمستان ۱۳۸۸
- واعظ، نفیسه. *اهداف و روند سیاست فرهنگی دولت پهلوی اول برای ایلات و عشایر*. تاریخ اسلام و ایران؛ فصل‌نامه علمی-پژوهشی علوم انسانی دانشگاه الزهراء. سال نوزدهم. دوره جدید شماره ۱ پیاپی ۷۵. بار ۱۳۸۸
- یزدانی، سهراب و سید حسن شجاعی دیوکلانی. *تأثیر تمرکزگرایی بر اقتصاد سیاسی عصر پهلوی اول*. تاریخ ایران. شماره ۶۱/۵. تابستان ۱۳۸۸



mineral crude oil, natural gases, asphalt, ozokerite, as well as all products obtained either from these substances or by mixing these substances with other substances.

*"Operations of the Company in Persia"*

and all industrial, commercial and technical operations carried on by the Company exclusively for the purposes of this Concession.

The Government reserves to the Company, on the terms of this Concession, the exclusive right, within the territory of the Concession, to search for and extract petroleum, as well as to refine or treat in any other manner and render suitable for commerce the petroleum obtained.

The Government also grants to the Company, throughout Persia, the exclusive right to transport petroleum, to refine or treat it in any other manner and to render it suitable for commerce, as well as to sell it in Persia and to export it.

ARTICLE 2

(A) The territory of the Concession until the 31st December 1938, shall be the territory to the south of the violet line shown on the map signed by both parties and annexed to the present Agreement.

(B) The Company is bound, at latest by 31st December 1938, to select on the territory above-mentioned one or several areas of such shape and such size and so situated as the Company may deem suitable. The total area of the area or areas selected must not exceed one hundred thousand English square miles (100,000 square miles), each linear mile being equivalent to 1,600 metres.

The Company shall notify to the Government in writing on 31st December 1938, or before that date, the area or areas which it shall have selected as above provided. The maps and data necessary to identify and define the area or areas which the Company shall have selected shall be attached to each notification.

(C) After 31st December 1938, the Company shall no longer have the right to search for and extract petroleum except on the area or areas selected by it under paragraph (B) above and the territory of the Concession, after that date, shall mean only the area or areas so selected and the selection of which shall have been notified to the Government as above provided.

\* (Note.—The outline Map attached to this text shows this line.)

رسماء و تاریخ و طریقی و معنی و معلوم ایران

تبریز